

حَسْنَةٌ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

زندگی فرماندهان صدر اسلام

۱۰۴ / ۵

پژوهشکده تحقیقات اسلامی
نساینده ولی فقیه در سپاه



پژوهشکده تحقیقات اسلامی
ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه اسلامی

نام کتاب: زندگی فرماندهان صدر اسلام	کد: ۱۰۴/۵
تهیه‌کننده: پژوهشکده تحقیقات اسلامی	
نویسنده: علی شیخیان	
ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه	
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشکده تحقیقات اسلامی	
چاپ: مرکز چاپ نمایندگی ولی فقیه در سپاه	
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۹۰	
تیراژ: ۱۰۰۰	

فهرست مطالب

<p>درس دوم: مقداد، جاریه بن قدامه</p> <p>مقداد در دوران رسالت: ۱۸</p> <p>۱- جنگ بدر: ۱۹</p> <p>۲- نبرد احد: ۱۹</p> <p>۳- فتح مکه: ۱۹</p> <p>مقداد در دوران سکوت: ۱۹</p> <p>جاریه بن قدامه ۲۱</p> <p>جاریه در عصر امام علی (ع) ۲۱</p> <p>نقش جاریه در دفع شورشها: ۲۳</p> <p>درس سوم: عبدالله بن جبیر، ابو وجانه، حباب بن منذر</p> <p>عبدالله بن جبیر ۲۵</p> <p>عبدالله، فرمانده کمانداران احمد: ۲۵</p> <p>ابوجانه انصاری ۲۶</p> <p>ابوجانه در میدانهای جهاد: ۲۷</p>	<p>پیشگفتار ۸</p> <p>مقدمه ۱۰</p> <p>درس اول: جنگها، صحنه تجلی و درخشش ایمان، اخلاص و وفاداری به مكتب و رهبری آن ماهیت جنگ ۱۲</p> <p>دیدگاه قرآن ۱۲</p> <p>رفع فتنه و فساد: ۱۲</p> <p>حفظ پایگاههای دینی: ۱۳</p> <p>دفاع از مظلومان و مستضعفان: ۱۳</p> <p>جایگاه جهاد ۱۳</p> <p>میدان نبرد صحنه تجلی ایمان، اخلاص و وفاداری ۱۴</p> <p>صحنه تجلی ایمان: ۱۴</p> <p>صحنه تجلی اخلاص و ایثار: ۱۶</p> <p>صحنه وفاداری به رهبر و مكتب: ۱۶</p>
--	---

درس ششم: محمد بن ابی بکر، زید بن صوحان، جنبد بن زهیر	۴۷	جنبد بن ابی بکر..... محمد در دوره عثمان:..... محمد در عصر امام علی(ع):..... استانداری مصر:..... شهادت محمد..... زید بن صوحان..... منزلت زید بن صوحان:..... زید و میارزه با عثمان:..... زید سرباز فداکار علی(ع):..... زید و عایشہ:..... جنبد بن زهیر..... جنبد در عصر خلفا:..... جنگ جمل اوچ فداکاری جنبد:..... شهادت جنبد:.....	۲۹..... ۲۹..... درس چهارم: حضرت حمزه سید الشهداء نسب و منزلت حمزه..... فرماندهی نخستین سریه..... پرچمداری نخستین غزوه حضور فعال در جنگ بدر..... شرکت در احمد..... خاصیص نظامی حمزه..... شهادت..... در سوگ حمزه
درس هفتم: عمار یاسر، هاشم مرقال	۵۶	عمران یاسر..... مقام عمار:..... حضور در جنگهای عصر رسالت:..... عمران و خلفا:..... عمران در عصر امامت:..... شهادت عمار:..... هاشم مرقال..... هاشم در دوره خلفا:..... مرقال در عصر امام علی(ع)..... شهادت هاشم	۳۹..... ۳۹..... درس پنجم: جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه جعفر بن ابی طالب..... نسب و منزلت جعفر:..... امیر مهاجران:..... فرمانده نبرد موتله:..... زید بن حارثه منزلت زید بن حارثه:..... شرکت در جنگها:..... شهادت زید:..... عبدالله بن رواحه مقام عبدالله حضور در جنگها و مأموریتهای مختلف شهادت عبدالله

فهرست مطالب ۵

در جمل: ۸۳ در جنگ صفين: ۸۴ فرمانده سپاه: ۸۵ تشويق سپاه و پشتيبانی ياران امام: ۸۵ جنگ مالک با بزرگان سپاه شام: ۸۶ مالک در آخرین روزهای صفين: ۸۶ شهادت مالک اشتر: ۸۷	درس هشتم: عبدالله بن عباس منزلت ابن عباس: ۶۴ ابن عباس در عصر امام علی(ع): ۶۵ مشاور امام: ۶۵ فرستاده ویژه امام: ۶۶ فرماندار بصره: ۶۷ در صفين: ۶۷ نامه های معاویه به ابن عباس: ۶۸ ابن عباس و حکمیت: ۶۸ ابن عباس و خوارج: ۶۹ ابن عباس در عصر امام حسن (ع): ۷۰ ابن عباس و امام حسین(ع): ۷۱ درس نهم: قيس بن سعد، سعيد بن قيس قيس بن سعد: ۷۲ قيس در زمان پیامبر(ص): ۷۳ موقعگیری قيس در برابر خلافت: ۷۳ قيس در عصر امام علی(ع): ۷۳ قيس در دوران امام حسن(ع): ۷۵ سعید بن قيس: ۷۶ سعید در عصر خلفا: ۷۶ سعید در عصر امام علی(ع): ۷۶ سعید در عصر امام حسن(ع): ۷۹
درس يازدهم: معقل بن قيس، احنف بن قيس، صعصعة بن صححان معقل بن قيس: ۸۸ معقل در عصر امام علی(ع): ۸۸ معقل در صحنه صفين: ۸۸ معقل و خوارج: ۸۹ معقل در دوران امام حسن (ع): ۹۰ احنف بن قيس: ۹۱ احنف در دوران امام علی(ع): ۹۱ برخوردهای احنف با معاویه: ۹۲ احنف و امام حسین(ع): ۹۳ صعصعة بن صححان: ۹۳ صعصعة در عصر امام علی(ع): ۹۴ صعصعة در زمان معاویه: ۹۶	درس دهم: مالک اشتر منزلت مالک: ۸۰ اشتر در عصر خلفا: ۸۱ اشتر در دوره امام علی(ع): ۸۲
درسدوازدهم: زياد بن نضر، شريح بن هاشم زياد بن خصفه: ۹۷ زياد بن نضر: ۹۷ مشاور امام: ۹۷	

۶ زندگی فرماندهان صدر اسلام

عبدالله در عصر امام حسن (ع) : ۱۱۲	زیاد در صفین : ۹۷
عبدالله بن جعفر ۱۱۲	توصیه‌های امام علی(ع) به زیاد : ۹۸
عبدالله در دوره امام علی (ع) ۱۱۳	شريح بن هانی ۹۹
عبدالله در دوران امام حسن (ع) : ۱۱۳	شريح در دوره امام علی(ع) : ۹۹
پرخاش به معاویه ۱۱۳	شهادت شريح : ۱۰۱
عبدالله و امام حسین (ع) : ۱۱۴	زیاد بن خصفه ۱۰۱
ابوایوب انصاری ۱۱۵	نقش زیاد در صفین : ۱۰۱
ابوایوب پس از رحلت پیامبر (ص) : ۱۱۶	پیکار با خوارج ۱۰۲

درس پانزدهم: مسلم بن عقیل

منزلت مسلم ۱۱۸
خانواده شهید پرور ۱۱۹
مسلم در عصر امام علی و حسن ۱۱۹
علیهمالسلام ۱۲۰
مسلم در دوران امام حسین (ع) ۱۲۰
سفیر انقلاب کربلا ۱۲۱
مسلم در کوفه ۱۲۱
واکنش امویان ۱۲۲
دوران اختنا ۱۲۲
آغاز حمله مسلحانه ۱۲۳
دستگیری مسلم ۱۲۴
شهادت مسلم ۱۲۵

درس شانزدهم: حضرت ابوالفضل (ع)

عباس فرزند علی (ع) ۱۲۶
منزلت عباس ۱۲۷
مظہر شجاعت ۱۲۸

درس سیزدهم: عمرو بن حمق، محنف بن

سلیم، سهل بن حنیف ۱۰۴
عمرو بن حمق ۱۰۴
عمرو در دوره عثمان : ۱۰۵
عمرو در رکاب علی (ع) : ۱۰۵
پس از شهادت امام علی (ع) : ۱۰۶
شهادت عمرو : ۱۰۶
سهل بن حنیف ۱۰۶
سهل در عصر پیامبر (ص) : ۱۰۷
سهل در زمان علی (ع) : ۱۰۸
وفات سهل : ۱۰۹
محنف بن سلیم ۱۰۹
محنف در جنگ جمل : ۱۱۰
محنف در نبرد صفين : ۱۱۰

درس چهاردهم: عبدالله بن هاشم مرقال،

عبدالله بن جعفر، ابوایوب انصاری

عبدالله بن هاشم در عصر امام علی (ع) : ۱۱۱

فهرست مطالب ۷

زهیر بن قین ۱۳۶	آموزگار وفا ۱۲۹
چگونگی پیوستن زهیر به امام حسین (ع) ۱۳۶	در حماسه عاشورا ۱۲۹
نقش او در کربلا ۱۳۷	امان نامه ۱۳۰
سخنان و شعارهای زهیر ۱۳۸	آخرین شب ۱۳۱
وفاداری به امام (ع) ۱۳۸	عباس و عاشورای خونین ۱۳۱
شهادت زهیر ۱۳۸	 درس هددهم: مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین حبيب بن مظاهر
حبيب بن مظاهر ۱۳۹	مسلم بن عوسجه ۱۳۴
در عصر امام حسین (ع) ۱۳۹	یار مسلم بن عقیل در کوفه ۱۳۴
پیوستن به کاروان کربلا ۱۴۰	مسلم در کربلا ۱۳۵
عاشورا، تجلی ایثار ۱۴۰	
منابع و مأخذ ۱۴۲	

پیشگفتار

تعلیم و تربیت دینی و انقلابی کارکنان سپاه در جهت تقویت و ارتقای معرفت، ایمان و توامندسازی و توسعه دانش و بینش آنان رسالتی است بس بزرگ که بر عهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نهاده شده است.

تحقیق عمدۀ این مأموریت خطیر در پرتو نظام آموزش کارآمد و بالنده امکان‌پذیر می‌شود تا زمینه ارتقای روحی و معنوی و تقویت دانش، بینش و منش اسلامی کارکنان سپاه را فراهم آورد و پاسدارانی مؤمن، بصیر، شجاع و آگاه تربیت کند که از ایمان و معنویت، معرفت دینی و بصیرت انقلابی لازم برخوردار باشند.

چنانکه مقام معظم رهبری فرموده‌اند:

مسئله آموزش در همه جامهم است ولی در سپاه از اهمیت مضاعفی برخوردار است. اگر در سپاه پاسداران آموزش‌های قوی در مسایل عقیدتی سیاسی وجود نداشته باشد دیگر سپاه را به عنوان بازوی توانای انقلاب اسلامی نمی‌توان مطرح ساخت حرکت سپاه یک حرکت مستمر است و اگر قرار باشد این حرکت باقی بماند افراد سپاه باید آموزش‌دیده باشند و کسانی که این مهم را به عهده دارند شما هستید.^۱

با توجه به اجرای «نظام تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سپاه» از سالیان اولیه تأسیس این نهاد انقلابی و ضرورت بازنگری و بهینه‌سازی آن در چارچوب تدابیر فرمانده معظم کل قوا حضرت آیة‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) و براساس راهبردهای تحول و تعالی سپاه، نظام تربیت و آموزش مورد بازبینی و تجدید نظر قرار گرفت. نظام جدید‌گرچه به امر خطیر آموزش

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵ / ۳ / ۱۳۶۳.

و تقویت دانش عقیدتی سیاسی پاسداران توجه کافی مبذول شده است اما رویکرد اصلی آن تربیت محوری و معنویت افزایی بوده و سرفصلهای آموزشی آن نیز بر این اساس تنظیم شده است. یکی از دوره‌های مهم آموزشی که در نظام جدید مورد توجه قرار گرفته است آموزش‌های طولی پاسداران، بسیجیان و سربازان است که به معرفت افزایی نسبت به معارف پایه‌ای اسلام و مباحث بنیادی با رویکرد تربیتی می‌پردازد.

هم‌اکنون کلیه دوره‌های آموزشی سپاه در حال بازنگری و بازبینی است و طبیعی است که در تدوین موضوعات و سرفصلهای آموزشی، ارزشیابی، بازخور دگیری، و در نهایت اصلاح یا تغییر سرفصلهای آموزشی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. کتاب حاضر تا قبل از بازنگری و تدوین متون جدید در دوره‌های طولی سپاه تدریس می‌شود.

مسئولیت تهیه و تدوین متون آموزشی مورد نیاز نمایندگی ولی فقیه در سپاه به عهده پژوهشکده تحقیقات اسلامی است. این متون با توجه به سطح معلومات، نیازها و تخصصات نیروهای آموزشی، در گروههای تحقیقاتی پژوهشکده تدوین و پس از طی مراحل اعتباربخشی محتوایی و شکلی به تأیید نماینده ولی فقیه در سپاه و یا نماینده ایشان می‌رسد.

پیشنهادها و تجربیات مریبان ارجمند و متریبان گرامی، در رفع کاستی‌های متون آموزشی راهگشا و مشوق ما در رفع کاستی‌های متون آموزشی خواهد بود.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

نمایندگی ولی فقیه در سپاه

«وَكَائِنٌ مِنْ نَيْٰ قَاتِلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَبِيرُ فَمَا وَهْنَوْ إِلَّا أَصْبَاهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَغْفُوا وَمَا اشْتَكَانُوا
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۱

چه بسا پیامبری که جماعتی بسیار به همراه وی کارزار کردند و از آنچه در راه خدا به آنها رسید، سستی نگرفتند و ناتوان نشدند و زیونی نکردند و خدا صابران را دوست دارد.

مقدمه

در شب ظلمانی جهل و ستم، خورشید هدایت و عدل از سرزمین «بطحا» طلوع کرد و جهان با انفجار نور اسلام، بعشت پیامبر و نزول قرآن، روشن گردید.
خداآوند فرستاده خود را نه تنها پیام رسان، بلکه اسوه برای امت نیز قرار داد. سعادتمندان همچون ستارگان به دور خورشید نبوت به گردش درآمدند.
خفّاشان شب پرست را طلوع آفتاب خوش نیامد و تلاش گسترده‌ای برای خاموش کردن نور خدایی آغاز کردند.

پیامبر، خود مأمور و مکلف به مبارزه شد و مومنان را نیز به جهاد فرخواند.^۲ تا با ائمه کفر و اولیای شیطان بستیزند.^۳ و آتش فتنه را خاموش کنند تا دین همه از آن خداگردد.^۴
مخلسان و پاکبازانی از تبار هابیل، ندای الهی رسول اسلام را لبیک گفتند و جان در طبق اخلاص نهاده، با قabilیان به مقابله و نبرد پرداختند و در راه مبارزه با دشمنان خدا از هیچ تلاش و کوشش دریغ نکردند. رسول خدا(ص) را سرمشق قرار داده و خود برای دیگران اسوه و الگو شدند.
در عهد حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز مردانی خداجو، آگاه و پیکارگر، در یاری

۱-آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲-نساء، آیه ۸۴.

۳-توبه، آیه ۱۲.

۴-یقہ، آیه ۱۹۳.

آنحضرت فدا کاری کردند، شمشیر زدند و با منحرفان و کج‌اندیشان و ستمگران به مقابله پرداخته، پرچم پرشکوه اسلام را برازاشته نگهداشتند.

چنان‌که یاران مخلص امام حسن علیه السلام و اصحاب عاشورایی امام حسین علیه السلام نیز این چنین بودند. این رادمردان با ایشار و اخلاص و بصیرت از موانع بسیاری گذشتند و به قله‌های بلند آزادگی و شرف، دست یافتند و اسوه‌های سرافراز دیگری برای تمام آزاد مردان در طول تاریخ شدند.

آشنایی با زندگی این آیه‌های تلاش و ایشار و تندیسهای پاکی و تقوابرای هر مسلمان راستین و انقلابی پاکباز لازم و برای آنان که لباس مقدس رزم وجندالله در بر دارند، لازمتر است، تا درس صبر، مقاومت و ایشار از مکتب ایشان بیاموزند، و از تجارب آنان در شکست و پیروزی بهره‌گیرند.

در این مجموعه، سعی بر این است تا زندگی سرداران صدر اسلام و فرماندهان نظامی عصر رسالت و امامت به تصویر کشیده شود، البته با این ویژگی که جهات نظامی و فرماندهی ایشان بگونه‌ای برجسته ارائه گردد.

امید آنکه مطالعه این اثر، ادامه دهنگان راهشان را روح ایمان و سلحشوری بخشد و بر فدا کاری و استواری آنان در راه هدف بیفزاید، ان شاء الله.

پژوهشکده تحقیقات اسلامی

درس اول

جنگها، صحنه تجلی و درخشش ایمان، اخلاص و وفاداری به مکتب و رهبری آن

ماهیت جنگ

خداآوند حکیم قوه غضب را در تمام موجودات زنده به امانت نهاده تا برای حفظ حیات و حیثیت خود از آن بهره گیرند. ابزار این قوه در حیوانات چنگ، دندان، ناخن و ... و در انسان ابزار ساخته دست بشری است. به کار گیری این قوه در مسیر مخالف با هدف اصلی آن (یعنی حفظ حیات و شرافت انسانی) سبب بروز جنگهای خانمان سوز و زیانبار بین انسانها می‌شود و چون در طول تاریخ، همیشه بین انسانها افرادی بوده‌اند که قوه غضب را در مسیر عقل به کار برده‌اند، در زندگی بشر جنگ و مبارزه امری اجتناب ناپذیر شده است.

البته جنگ همیشه دو چهره داشته: چهره زشت و نکوهیده یعنی جنگ با انگیزه تهاجم و تجاوز و چهره زیبا و پسندیده یعنی جنگ با انگیزه دفع تهاجم و دفاع از آزادی و استقلال و عقیده که نوع اخیر به عنوان «جهاد» در اسلام مطرح است.

دیدگاه قرآن

از نظر قرآن مجید، جهاد انگیزه‌های گوناگونی دارد، از جمله:

رفع فتنه و فساد :

۱- «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً»

به جهاد و پیکار با کافران برخیزید تا در روی زمین فتنه و فساد باقی نماند.

«وَلَوْ لَا دُفْعٌ اللَّهُ الْتَّاسَ بَعْضُهُمْ بِعِصْ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۱

اگر خداوند، برخی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع و نابود نمی‌کرد، فساد جهان را فرامی‌گرفت.

حفظ پایکاههای دینی :

«وَلَوْ لَا دُفْعٌ اللَّهُ الْتَّاسَ بَعْضُهُمْ بِعِصْ لَمْدُثْ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكُرُ فِيهَا أَنْمُ اللَّهُ كَبِيرًا»^۲

اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نکند، همانا دیرها و صومعه‌ها و معبدهای یهود و نصارا و مسجدهایی که در آن ذکر خدا فراوان می‌شود، همه خراب و ویران می‌شد.

دفاع از مظلومان و مستضعفان :

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقْاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْأُلْدَانِ الَّذِينَ يَقْتَلُونَ رَبِّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هُنْدِ الْفَرْعَوْنِيَّةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»^۳

چرا در راه خدا و به خاطر زنان، مردان و کودکان مستضعف جهاد نمی‌کنید؟ آنان که می‌گویند: خدایا، ما را از این شهری که مردمش ستمگرند بیرون ببر.

جایگاه جهاد

جهاد در بین واجبات از مقام والا بی برحوردار است. انجام واجبات دینی از نظر آسانی و سختی و سرمایه‌ای که از انسان می‌طلبد، یکسان نیست. انجام بسیاری از آنها مشروط به عدم ورود زیان مالی و جانی است، حتی نماز که قبول یار آن سبب پذیرش یار آن اعمال است، در حین سفر تخفیف داده شده و در هنگام بیماری و یا عذر شرعی دیگر می‌توان آن را به حالت نشسته، خواهید و... به جا آورد. دروضونیز اگر آب ضرر داشته باشد، باید تیمیم کردو یا اگر روزه برای سلامتی زیان آور باشد، باید افطار نمود. با این حال جهاد چنین نیست، زیرا جهاد موضوع ش تحمل سختیها، مشقتها، خسارات جانی و مالی و استقامات در عین سختی است و در این واجب الهی، بزرگترین سرمایه انسان (جان) به بازار سختیها عرضه می‌شود.

از این رو، طبیعی است که جهاد با چنین سرمایه‌ای طالبان زیادی نداشته باشد؛ آنها که در این

.۲-حج، آیه ۴۰.

.۱-بقره، آیه ۲۵۱.

.۳-نساء، آیه ۷۵.

راه قدم گذاشته‌اند، انسانهای شرافتمندی هستند که با عمل خویش اثرات گرانبها‌یی برای جامعه و منزلت خاصی را برای خود می‌آفیرینند. برخی از فواید اجتماعی جهاد در بخش گذشته آمد. در مورد آثار فردی که جهاد بر مجاهد دارد، همین بس که «وی بزرگترین درجه را نزد خدا دارا شده و به نعمتهاهای الهی می‌رسد.»^۱

مجاهد به واسطه جهادش بهترین تجارت را با خدا کرده و در نتیجه از عذاب الهی رها شده و گناهانش بخشیده می‌شود و در بهشتها و قصرهایی که در زیر درختانش نهرها جاری است ساکن می‌شود،^۲ بنده خاص خدا شده و یکی از درهای بهشت به ورود او اختصاص داده می‌شود،^۳ زمانی که از میدان جهاد باز می‌گردد، مورد عفو الهی واقع شده و دعاویش مستجاب می‌شود^۴ و سرانجام چون در راه خدا به شهادت می‌رسد، به بالاترین نیکویی دست می‌یابد.^۵

میدان نبرد صحنهٔ تجلی ایمان، اخلاص و وفاداری

میدان جنگ و جهادبا حضور مجاهدمدان و شیرزنان تبلور و تجلی گاه سه عنصر ارزنده است:

صحنهٔ تجلی ایمان :

خالق جهان، اشرف مخلوقاتش را با وسایل گوناگون می‌آزماید؛ چنانچه خود فرموده:
«أَحِسِّبَ النَّاسُ أَنَّ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنُوا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۶

آیامدم پنداشته‌اند به صرف اینکه بگویند ایمان آورده‌ایم، دست از ایشان برداشته می‌شود و آزمایش نمی‌شوند؟

یکی از صحنه‌های آزمایش الهی، امتحان خلق در جنگ و جهاد است:
«وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا تُنْصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكُنْ لَيَلِلُو بَعْضُكُمْ بِعَيْنٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَئِنْ يُضْلَلُوا أَعْمَلُهُمْ»^۷

و اگر خدامی خواست خود از کافران انتقام می‌کشید و هلاک می‌کرد، لیکن (این جنگ) کفر و ایمان) برای امتحان خلق به یکدیگر است و آنان که در راه خدا کشته شدند، هرگز خداوند رنج و اعمالشان را ضایع نگرداند.

۱- توبه، آیات ۲۰-۲۱. ۲- صف، آیات ۱۰-۱۳.

۳- فروع کافی، ج ۵، ص ۴، باب فضل جهاد، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۴۰۷.

۴- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۳، مطبعة العلمیه، تهران، ۱۳۵۰.

۵- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۰، مؤسسه الوفاء بیروت. ۶- عنکبوت، آیه ۲.

۷- محمد، آیه ۴.

از این رو، تا جنگی صورت نگرفته و صحنه امتحان پیش نیامده، مؤمنان واقعی و منافقان، جملگی ادعای ایمان می‌کنند، ولی وقتی صحنه آزمایش پیش آید غیر مؤمنان به بهانه‌های پوچ از انجام وظیفه جهادی خویش سر باز می‌زنند؛ به این جهت جنگها صحنه تجلی ایمان واقعی افراد است. قرآن کریم به بهانه جوییهای منافقان برای فرار از جنگ احدها اشاره می‌کند که وقتی به آنها گفته شد بباید در راه خدا جهاد کنید عذر آوردنکه اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد از شما پیروی می‌کردیم و به کارزار می‌آمدیم، در حالی که می‌گفتند اگر خویشان و برادران مانیز سخن ما راشنیده و به جنگ احدها نرفته بودند، کشته نمی‌شدند.^۱

جنگ احدها، بارزترین نمونه برای بیان خصلتهاي پسندیده و نکوهیده افرادی است که در آن صحنه حضور داشتند. نقل می‌کنند که پس از آنکه خالد بن ولید، تنگه حساس احدها از چنگ مسلمانان بیرون آورد، اصحاب رسول الله (ص) پا به فرار گذاشتند و شکست بزرگی خوردند، هر کس به یک طرف پناهنده شد و بعضی به بالای کوهها گریختند. رسول خدا (ص) وقتی این شکست و فرار را دید، صدازد، من رسول خدایم، به کجا می‌گریزید، آیا از خدا و رسول او می‌گریزید.^۲ گروهی دیگر از اصحاب رسول اکرم (ص) در احدها، پس از گرم شدن تنور جنگ، ظن قوی پیدا کردنکه رسول خدا (ص) کشته شده و به همین جهت متفرق شدند.

در تاریخ آمده است که انس بن نصر به عمر بن خطاب و طلحه بن عبید الله و جمعی از مهاجران برخورد که دست از جنگ کشیده بودند، پرسید: چرا ایستاده‌اید؟ گفتند: رسول خدا (ص) کشته شد، پرسید: پس بعد از حیات رسول خدا (ص) زندگی را می‌خواهید چه کنید؟ جا دارد شما هم در همان راهی که رسول خدا (ص) کشته شد بمیرید. آن‌گاه رو به دشمن کرد و آن قدر شمشیر زد تا کشته شد.^۳

گروهی از اصحاب پیامبر (ص) نیز در صدد امان گرفتن از ابوسفیان بر آمدند، بگونه‌ای که پس از پخش شایعه قتل پیامبر (ص)، یکی از افرادی که در پشت صخره‌ای پنهان شده بودند گفت: ای کاش کسی را می‌داشتم و نزد عبدالله بن ابی می‌فرستادیم و او از ابی سفیان برای ما امان می‌گرفت، آن‌گاه فریاد زد: هان ای مردم مهاجر! معطل چه هستید؟ محمد کشته شد! به سوی قوم مکی خود (یعنی لشکر ابی سفیان) برگردید و گرنم می‌آیند و شمارا می‌کشند.^۴

۱-آل عمران، آیات ۱۶۷-۱۶۸.

۲-تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۴، ص ۱۶، دفتر انتشارات اسلامی.

۳-سیره ابن هشام، ترجمه مهدوی، ج ۲، ص ۶۷۰ انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.

۴-الدر المنشور، سیوطی، ج ۲، ص ۸۰ دارالمعرفه بیروت.

این نمونه‌ها و مواردی از این قبیل نشانگر ضعف ایمان آنانی است که با پیامبر (ص) همراه شدند، اما به عهد خود در یاری آن حضرت و فانکردن و اگر چنین حوادثی پیش نمی‌آمد، ماهیت آنان آشکار نمی‌شد. و از سوی دیگر نشانه قوت ایمان افرادی بود که به عهد خود با پیامبر وفا کردند.

صحنهٔ تجلی اخلاص و ایثار:

جنگها از سوی دیگر صحنهٔ تجلی اخلاص و ایثار است. برخی پس از نبرد بدر و پیش از پیکار احد همواره تظاهر می‌کردند که اگر ما در نبرد بدر بودیم، چنان می‌کردیم، ولی وقتی جنگ احد پیش آمد، خود را کنار کشیدند. قرآن‌کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ مُّنْتَهًى الْمُؤْتَمِنُونَ قَبْلَ أَنْ تَأْلُمُوهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنَّمَا تَتَنَظَّرُونَ﴾

شما همان کسانی هستید که پیش از آنکه دستور جهاد برای مسلمانان بیاید با کمال شوق آرزوی جهاد و کشته شدن در راه دین می‌کردید پس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن دهید).

می‌توان ادعای کرد که پایداری در راه ائمه و شیعه واقعی آنان بودن و تحمل فشارها و آزارهای حاکمان جور بر یاران ائمه، خود به خود نشان اخلاص و ایثار است، اما ذکر نمونه‌ای خالی از سود نیست: زیاد بن نصر حارثی دربارهٔ وقایع صفين می‌گوید: همراه حضرت علی (ع) در صفين حضور داشتم. در یکی از حمله‌ها، سه شبانه روز جنگ ما با دشمن ادامه داشت، بطوری که همه نیزه‌های دو طرف شکست و تیرها تمام شد، تا اینکه به طرف همدیگر سنگ پرتاب می‌کردیم و جنگ همین گونه تانیمه‌های شب ادامه داشت، تاروز سوم که ما با پیروزی خود را به مرکز سپاه شام رساندیم و با آنها درگیر شدیم و چون از ابزار جنگی چیزی بر ایمان نمانده بود، به سر و صورت آنها خاک می‌پاشیدیم. کار به جایی رسید که طرفین درگیر، بلند شده و همدیگر را تماشا می‌کردیم، ولی هیچ یک قدرت جنگ و مقابله نداشت و تانیمه‌های شب سوم جنگ بدین منوال ادامه یافت تا معاویه و سپاهیانش بنناچار از میدان نبرد عقب‌نشینی کردند.^۲

صحنهٔ وفاداری به رهبر و مكتب:

قرآن‌کریم حالات افراد فراری جنگ احده و تنها گذاشت پیامبر (ص) و دعوت حضرت از ایشان را بیان کرده، می‌فرماید:

^۱-آل عمران، آیه ۱۴۳.

^۲-بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۰۲.

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَأْتُونَ عَلَىٰ أَخِدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرِيْكُمْ»^۱

به یاد آرید هنگامی که رو به هزیمت و شکست گذاشته و چنان وحشت زده می‌گریختید که توجه به هیچ کس نداشتید و پیامبر از پشت سر، شما را صدای زد.

این جمله می‌فهماند که تمام لشکر از پیرامون آن جناب متفرق شده بودند و بدون اینکه به این سو و آن سو توجه کنند راه فرار را پیش گرفته و می‌رفتند و رسول خدا(ص) از پشت سر آنها را صدای زده، ولی آنان رسول خدا(ص) را در بین مشرکان رها کرده، از ترس کشته شدن راه بیابان را پیش گرفته بودند^۲ علی رغم آن همه بی‌وفایی و خیانت بعضی از صحابه در جنگهای پیامبر(ص)، تاریخ اسلام شواهد و نمونه‌های افتخار آمیزی از مجاهدت، استقامت و وفاداری به مکتب و رهبری را ثبت کرده است.

علاوه بر دلیر مردان عرصه نبرد (که نمونه‌هایی از فداکاریشان در صفحات قبل آمد) شیرزنانی مانند «نسیبه» با رفتار و اعمال خود نشان دادند که در راه خدا و یاری رسولش، جان خود را در طبق اخلاص می‌نهند. در این میان، داستان نسیبه، نمونه‌ای جالب است:

نسیبه دختر کعب در احد همراه رسول الله (ص) بود و زخمها را مداوا می‌کرد. وقتی پسرش مانند دیگران قصد فرار از نبرد احد را داشت، مادرش بر سر او فریاد کشید و گفت: پسرم به کجا ...؟ آیا از خدا و رسول خدا(ص) فرار می‌کنی؟ سپس او را به جبهه بازگرداند. مردی از دشمنان بر او حمله کرد و به قتلش رساند. نسیبه شمشیر پسرش را گرفت و به قاتل حمله برد و ضربتی بر ران او زد و به درک فرستاد. رسول خدا(ص) فرمود: «بَارِكَ اللَّهُ فِيْكَ يَا نَسِيْبَةً» یعنی خدا در تو برکت قرار دهد ای نسیبه.

این زن شجاع بدن خود را سپر رسول خدا(ص) قرار داد، به طوری که جراحات بسیاری برداشت.^۳ پیکارهای بزرگ بدر، احمد، خیر، مorte، صفین و... یادآور نبردی نا برابر بین حق و باطل است. مقایسه تعداد نیروهای دو سپاه در تمامی این جنگها بیانگر فراوانی سپاه باطل و کمی یاران حق است، ولی پیروزی از آن اهل حق بوده است (بجز مواردی) و این خود سندی روشن است که رشادتها، دلاوریها، ایشارها، ایمان به هدف، اطاعت از رهبری و... تعیین کننده پیروزی در جبهه‌ها بود؛ یاد پرچمداران این فضیلتها یعنی حمزه، مالک، عمار، مسلم، ابوالفضل و... هرگز از خاطره‌ها نمی‌رود.

۱-آل عمران، آیه ۱۵۳.

۲-ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۸

۳-تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵، مکتبة الهدی، نجف، ۱۳۸۷.

درس دوم مقداد، جاریه بن قدامه

مقداد در دوران رسالت :

مقداد در زمرة افرادی بود که در روزهای نخست در مکه اظهار اسلام کردند. از این رو، وی آزار و اذیت قریش را تحمل کرد و در سال ششم بعثت با دو میں گروه مسلمانان مهاجر که از شدت سختگیری دشمنان به ستوه آمده بودند، به حبشه رفت و بعد از مدتی به مکه بازگشت.^۱

سپس در سال اول هجری به مدینه آمد و پیامبر(ص) در جریان عقد اخوت میان مهاجر و انصار، بین مقداد و عبدالله بن رواحه عقد برادری خواند^۲ و دختر عمومی خود «ضباء» را به عقد مقداد درآورد.^۳

مقداد مجموعه‌ای از فضایل و مناقب بود، انواع فضیلت‌ها از قبیل سبقت در اسلام و هجرت، علم، استقامت، ثبات، جوانمردی و نجابت را دارا بود. از این رو، مفسران بر این اعتقادند که آیه‌های ۱۰۰ سوره توبه، ۱۰۷ سوره کهف، ۲ سوره افال و ۲ سوره محمد در شأن وی نازل شده^۴ و روایات بسیاری از پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین در مورد منزلت والای مقداد آمده است.^۵ علاوه بر این، مقداد روایاتی نیز از پیامبر نقل کرده است که علمای شیعه و سنی در کتابهای خود آورده‌اند.^۶ در اینجا تنها به نقش وی در جنگها اشاره می‌کیم :

۱- اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۰۹. دارالحياء للتراث، بيروت. ۲- اصحابه، ج ۲، ص ۳۰۶. دار صادر، بيروت.

۳- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۷، بيروت.

۴- بحار، ج ۲۲، ص ۳۲۳-۳۲۷. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۵- به عنوان نمونه به بحار، ج ۲۲، ص ۳۲۱-۳۲۴-۳۳۱-۳۳۱ رجوع کنید.

۶- اعلام، ذرکلی، ج ۸، ص ۲۰۵.

۱- جنگ بدر:

مقداد در این جنگ^۱، نخستین سواری بود که با دشمنان اسلام جنگید. چون به گفتهٔ امیر مؤمنان علی(ع) او تها اسب سوار مسلمانان در این جنگ بود.

پس از جنگ، رسول خدا(ص) یک سهم از غنایم را به مقداد داد و یک سهم نیز برای اسبش در نظر گرفت^۲ و این به جهت دلاوری مقداد بود که با اسبش به دریای جمعیت دشمن حمله ور می‌شد. در این جنگ یکی از سرخست ترین دشمنان اسلام و تکذیب‌کنندگان پیامبر(ص) یعنی نصرین حارث به دست مقداد اسیر شد و حضرت علی(ع) به فرمان پیامبر(ص) گردنش رازد.^۳

۲- نبرد احد:

مقداد در این نبرد، به اتفاق زییر به فرماندهی سواره نظام سپاه منصوب شد.^۴

۳- فتح مکه:

مقداد در سریه «نخله» و غزوه ذی قرد فرماندهی پیشتازان سپاه اسلام را عهده‌دار بود. پیامبر(ص) در فتح مکه تصمیم گرفت شکوه سپاه اسلام را به ابوسفیان نشان دهد، به این منظور قبیله‌های مختلف در حالی که فرمانده و پرچمدار شان پیشاپیش آنان در حرکت بودند، رژه رفتند. نخست قبیله بنی سلیم با هزار جنگاور و دو پرچمدار که یکی از پرچمها در دست اسب سوار ماهر اسلام یعنی مقداد بود، رژه رفت.^۵

مقداد در دوران سکوت

بحran خلافت پس از رحلت رسول اکرم(ص) زمینه‌ای برای آزمایش افراد ثابت قدم و تمایز آنها از اشخاص سنت عنصر بود. در آن لحظه‌های حساس افرادی همچون مقداد، سلمان و ابوذر از حضرت علی(ع) دست برنداشتن. او همواره شمشیر خود را روی لباسهایش می‌بست و به خانه امام می‌آمد و می‌گفت:

«ای علی، به خدا سوگند اگر به من امر کنی که شمشیر بزنم و یا خودداری کنم، چنین خواهم کرد.»^۶

۱- طبقات، ج ۳، ص ۱۶۲، دار صادر بیروت، وبخار، ج ۱۹، ص ۲۷۹.

۲- مغازی، ج ۱، ص ۱۰۲. مؤسسه الاعلمی بیروت.

۳- کامل، ج ۲، ص ۷۳. دار صادر، بیروت.

۴- همان مدرک، ص ۱۵۲.

۵- فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۷۲۱.

۶- بخار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۵.

او با این تفکر و اعتقاد، لحظه‌ای از مسیر حق منحرف نشد و همچون سربازی جانباز، آماده و دست به شمشیر بود و چشم به اشاره علی(ع) داشت تا هر فرمانی دهد، بی‌درنگ به اجرا درآورد.^۱

هنگامی که امام علی(ع)، شب هنگام به همراه حضرت زهرا(س) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) برای یاری خواستن به درب خانه‌های بدريون می‌رفت، مقداد از معدود افرادی بود که عملاً آمادگی خود را برای یاری آن حضرت اعلام کرد.^۲ او جزو دوازده نفر از اصحابی بود که خلافت ابوبکر را قبول نداشتند و قصد به زیر کشیدن او را از منبر داشتند، ولی چون با امام(ع) مشورت کردند، حضرت آنها را از این عمل به خاطر پیامدهای بعدی بازداشت.^۳ در جریان بیعت اجباری از امام برای خلیفه اول که ستمگران، حریم بیت امامت را شکستند، یاران حضرت با شهامت به دفاع از او پرداخته و هر یک سخنی در جمع ایراد کردند؛ مقداد در این میان گفت: ای علی! به چه چیز مرا امر می‌کنی. به خدا سوگند، اگر فرمان دهی با شمشیر بزنم، می‌زنم و اگر فرمان دهی خودداری کنم، خودداری می‌کنم.^۴

با این حال، مقداد در دوران خلافت عمر، با اجازه امام و برای حفظ اسلام در برابر خطرات دشمن خارجی در دو جنگ بزرگ «حمص» و «مصر» شرکت جست.

در جنگ حمص (سال ۱۵ هجری) حاکم شهر «یلی» در منطقه حمص شد و در جنگ مصر (سال ۲۰ هجری) فرمانده یکی از گردانهای هزار نفری بود.^۵ با مرگ عمر، مقداد سعی کرد که داخل خانه‌ای شود که شورای ۶ نفره جمع شده بودند، ولی مانع او شدند. او فقط توانست از پنجه اتاق سخنانی بگوید که بخشی از آن چنین است: ... با مردی که در جنگ بدر شرکت نکرده و بیعت رضوان را بارسول خدا نموده و در جنگ احده فرار کرده (یعنی عثمان) بیعت نکنید.^۶

مقداد در دوره عثمان، چون سایه همواره همراه امام علی(ع) بود و گاه با خلیفه درگیر می‌شد. از جمله در اعتراض به قتل هرمزان که به جرم ایرانی بودن به دست عبیدالله بن عمرو به بهانه قتل عمر کشته شد و خلیفه سوم از پسر عمر دفاع می‌کرد و حاضر نبود او را قصاص کند - مقداد و

۱-سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۰۹، انتشارات کتابخانه سنایی.

۲-بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۹.

۳-مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۳.

۴-بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

۵-تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸، دارصادر، بیروت.

۶-الاوائل، ج ۱، ص ۵۰.

همفکرانش با نوشتن اعتراض نامه‌ای کارهای خلاف خلیفه را به او گوشزد کردند و هشدار دادند که اگر دست بر ندارد، علیه او شورش می‌کنند.^۱

مقداد تا زنده بود همواره با روش خلیفه مبارزه کرد و هرگز در نماز به او اقتدا نکرد و او را به لقب امیر مؤمنان نخواند.^۲

سرانجام پس از عمری تلاش توأم با حماسه و افتخار و جانبازی در راه پیامبر(ص) و امام علی(ع) در سن هفتاد سالگی (سال ۳۳ هـ) وفات یافت. مسلمانان پیکر او را از جُرف (محلی در یک فرسخی مدینه) به طرز با شکوهی تا مدینه تشییع کرده و در قبرستان بقیع به خاک سپرند.^۳

جاریه بن قدامه

جاریه بن قدامه از بزرگان طایفه تمیم و از اصحاب رسول خدا و یاوران صدیق امام علی و امام حسن علیهم السلام بود و عصر پیامبر(ص) را درک کرد.^۴ در زمرة روایان حدیث درآمد، بگونه‌ای که مردم بصره و مدینه روایاتی را از طریق او نقل می‌کردند.^۵

جاریه در عصر امام علی (ع)

پس از رحلت پیامبر(ص)، جاریه راه مستقیم و حق را که امام علی(ع) تجلی آن بود برگزید و تا پایان عمر بر آن استوار ماند.

جاریه در عهد خلفا هیچ مسؤولیتی نپذیرفت. وی که از سالها پیش به بصره هجرت کرده بود، همچنان در آنجا ماند، تا آنکه امیر مؤمنان(ع) به خلافت رسید. جاریه حکومت امام را در آن شهر اعلام کرد و از مردم بیعت گرفت.^۶ از آن پس، جاریه به صحنه سیاست جامعه اسلامی وارد شد.

جاریه یکی از فرماندهان نیرومند و پرنفوذ لشکر امام علی(ع) بود و به خاطر برخورداری از ویژگیهای والا یی مانند بیشن گسترده دینی و سیاسی، آگاهی و شناخت عمیق نسبت به خاندان پیامبر(ص)، قاطعیت و صلابت بی‌نظیر، قدرت فرماندهی و مدیریت و... در جمع مردم و یاران امام چهره‌ای محبوب و کارдан به شمار می‌آمد.

صحنه‌های نبرد شاهد رشادتهای او بود. هر کجا پرچم وی برافراشته می‌شد، پیروزی در آنجا

۱- الغدیر، ج ۹، ص ۱۶، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۳۹۷.

۲- سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳- طبقات، ج ۳، ص ۱۶۳.

۴- تتفییح المقال، ج ۱، ص ۲۰۶ مکتبة المرتضویه نجف؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۸.

۵- اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۶۳.

۶- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۹.

خیمه می‌زد و هنگامی که امام، جاریه را به مأموریت می‌فرستاد، به پیروزی او اعتماد داشت و گاه چنان از پیروزی قاطع جاریه سخن می‌گفت که موجب شکفتی دیگران می‌شد.^۱ شاخصترین حضور نظامی جاریه را می‌توان در جمل، صفین و دفع شورش‌های خوارج علیه حکومت امام(ع) دید که به آنها اشاره خواهیم کرد.

۱- جنگ جمل:

جاریه در تمامی صحنه‌های جمل با زبان و شمشیر حاضر بود و امیرمؤمنان (ع) نیز وی را به فرماندهی تمیم برگزید.^۲ هنوز نبرد جمل به مراحل حساس نرسیده بود که به سوی شتر عایشه رفت و با فریادی رسأگفت:

... به خدا سوگند کشته شدن عثمان بسا آسانتر از این بود که از خانه‌ات بیرون آیی...
همانکه از جانب خداوند برای توحیرت و پوششی بود، ولی تو پوشش خود را دریدی و
حرمتت را شکستی. (اینک) هر کس جنگ با تو را رواند کشتن رانیز روا می‌داند....^۳

۲- جنگ صفین:

پس از جنگ جمل امیرمؤمنان به کوفه آمد و آنجارا مرکز خلافت خود قرار داد. رؤسای قبایل، شیعیان و مردم برای خوشامدگویی دسته دسته خدمت امام آمدند. جاریه و احنف نیز همراه هیأتی از بصره به کوفه آمدند و به حضور امام رسیدند. با شروع جنگ صفین امام (ع) در مرحله دوم جنگ -که فرماندهان را تعیین کرد- فرماندهی طایفه سعد و رباب بصره را به جاریه سپرد.^۴ در یکی از روزهای جنگ صفین که معاویه پرچم بزرگ را به عبدالرحمن بن خالد داد، جاریه دلاورانه به مقابله با او پرداخت و یاوه‌های او را پاسخ داد و اهداف و آرمانهایی را که به آن عشق می‌ورزید، با شعر بیان کرد.^۵

۳- جنگ نهروان:

در جنگ نهروان، جاریه در پاسخ به نامه امام مبنی بر آمدن نیروها «به نخیله» به یاری حضرتش شافت. ابتدا ابن عباس حاکم بصره، در شهر بسیج عمومی اعلام کرد و احنف بن قیس را به فرماندهی برگزید، ولی فقط ۱۵۰۰ نفر حاضر شدند با وی به نبرد بروند. ابن عباس که چنین دید فرماندهی را به جاریه سپرد. پس از آن ۱۷۰۰ نفر دیگر به جنگاوران پیوستند و به سوی نخیله به راه افتادند.^۶

۱- الغارات، ج ۲، ص ۶۳۷، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵. ۲- جمل، شیخ مفید، ص ۱۷۲، مکتبة الداوري، قم.

۳- کامل، ج ۳، ص ۲۱۳؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۱۵۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۵، دارالمعارف، ۱۹۶۳.

۴- وقعة صفین، ص ۲۰۵، ۳۹۵، ۳۹۶، مؤسسه العربية الحديثة.

۵- کامل، ج ۳، ص ۳۴۰. ۶- همان مدرک.

نقش جاریه در دفع شورشها:

چندی از جنگ نهروان نگذشته بود که برخی از خوارج به فرماندهی «اشهب بن بشر» دست به شورش زدند. حضرت علی(ع) جاریه را برای دفع آن فتنه فرستاد. وی به جنگ اشهب رفت و او و یارانش را که ۱۸۰ نفر بودند، به هلاکت رساند.^۱

پس از آن، ابومریم از سران خوارج که به شهر «زور»^{*} گریخته و یارانی برای خود یافته بود، قصد حمله به مرکز خلافت امام(ع) یعنی کوفه را کرد. امام ابتدا شریح بن هانی را با هفتصد نفر برای دفع او فرستاد، ولی شریح موفق نشد. سپس امام، جاریه را با پانصد جنگجو به عنوان مقدمه لشکر فرستاد و خود با دوهزار تن کوفه را به قصد سرکوبی ابومریم ترک کرد. نصایح امام و جاریه بر ابومریم تأثیر نگذاشت و جنگ سختی آغاز شد و یاران علی(ع) در نخستین ساعات، دشمن را تار و مار کردند و تنها پنجاه نفر از خوارج نجات یافتند و از آن حضرت امان خواستند.^۲

چیزی از حادثه صفین نگذشته بود که معاویه به این فکر افتاد تا به بهانه انتقام خونهای ریخته شده در جمل و صقیع، آشوبهایی در قلمرو حکومت امام ایجاد کند و آنجرا امن سازد. از این رو، دو شورش عبدالله حضرمی در بصره و بسر بن ارطاة را در حجاز و یمن طراحی و هدایت کرد. جاریه در دفع این دو شورش نقش حساسی را ایفا کرد:

عبدالله حضرمی برای نا امن کردن بصره که بتازگی تسلیم امام شده بود، وارد آن شهر شد و جنایات بسیاری کرد. ابتدا حضرت علی(ع) «اعین بن ضبیعه» را برای سرکوبی عبدالله فرستاد، ولی اعین شب هنگام به دست ده تن به شهادت رسید.

پس از شهادت اعین، زیاد، قائم مقام ابن عباس حاکم بصره، به امام نامه‌ای نوشته و درخواست کرد تا در صورت صلاح دید، جاریه پسر قدامه را به سوی ایشان بفرستد، زیرا او از بینشی نافذ برخوردار است و طایفه‌اش از او اطاعت می‌کند و بر دشمن امیر مؤمنان(ع) شدید است. و به خواست خدا آنان را پراکنده خواهد ساخت.^۳

جاریه با یاران خود به سوی عبدالله رفت. پس از پیکار سختی چون شورشیان به یکی از خانه‌های بزرگ بصره پناه برداشتند و سنگر گرفتند و جاریه هم از تسلیم شدن آنها مایوس شد،

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۰؛ کامل، ج ۳، ص ۳۲۷.

*- منطقه‌ای بین اربیل عراق تا همدان که در قرن هفتم هجری مردم آن کرد بودند. (فرهنگ معین).

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۸۶، مؤسسه الاعلمی، بیروت؛ کامل، ج ۳، ص ۳۷۳.

۳- الغارات، ج ۲، ص ۴۰۱.

دستور داد تا خانه را آتش بزنند و درنتیجه رهبر شورشیان (عبدالله حضرمی) و هفتاد تن از یارانش در آتش سوختند^۱ و فتنه عبدالله پایان یافت.

پس از جنگ نهروان، معاویه، عمر و عاصم را با سپاهی بزرگ به مصر فرستاد و او محمد بن ابی بکر (حاکم امام (ع)) را با وضع فجیعی به شهادت رسانده، مصر را متصرف شد. پس از آن بسرین ارطاة را با سه هزار نفر برای غارت و تصرف شهرهای حجاز و یمن گسیل داشت. بُسر ابتدا به مدینه حمله کرد و وحشتی عجیب ایجاد کرد و مردم آنجارا به انتقامی که در تاریخ یادگار بماند، تهدید کرد. امام که اخبار ناگوار این جنایات را شنید، در جمع مردم سخن گفت، ولی هیچ کس به ندایش لبیک نگفت، تا جایی که امام فرمود:... تصمیم گرفته‌ام از میان شما بروم و هیچ‌گاه از شما یاری نخواهم. در این هنگام جاریه سکوت را شکست و برای اعزام به جنگ با بسر اعلام آمادگی کرد. امام هم ضمن تقدیر از او، او را به فرماندهی دو هزار نفر - و به نقلی هزار نفر - به طرف بصره گسیل داشت و دستور داد تا به همان تعداد نیز از بصره نیرو بگیرد، جاریه هم چنین کرد و سپس به سوی یمن حرکت کرد. حضرت علی (ع) و هب بن مسعود را هم با دو هزار تن از کوفه به یمن روانه کرد و فرمود تا پس از الحاق به هم، جاریه فرمانده کل نیروها باشد.^۲

پس از رفتن جاریه به میدان نبرد، مردم کوفه از امام خواستند تا فرماندهی برای آنها برگزیند و به کمک جاریه بفرستد. امام در پاسخ فرمودند:

من مردی را برای سرکوبی بُسر فرستاده‌ام که جز با یکی از دو کار برنمی‌گردد، یا خود به شهادت می‌رسد یا دشمن را از منطقه بیرون می‌کند.

چون بُسر از آمدن لشکر جاریه به سوی یمن آگاه شد پا به فرار گذاشت و به مکه گریخت، در حالی که جاریه تا مکه او را تعقیب کرد. در این موقع خبر شهادت امام را به وی دادند و او از اهل مکه برای امام حسن بیعت گرفت و به مدینه رفت و در آنجا نیز ضمن تهدید مخالفان امام علی (ع) به مرگ، برای امام حسن بیعت گرفت.^۳

جاریه در عصر امام حسن (ع) بارها در مجلس معاویه، او را سرزنش کرد و از حقوق امام علی (ع) دفاع کرد. سرانجام، جاریه پس از یک عمر تلاش صادقانه و مبارزه در راه اسلام و اطاعت از مولی و پیشوای خود امیر مؤمنان (ع) و امام حسن (ع)، در اوایل حکومت یزید چشم از جهان فروبست.^۴

^۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۸ و ۶۱۴ و ۶۰۳ و ۶۲۳ و ۶۲۶.

^۲- تقطیع المقال، ج ۱، ص ۲۰۶.

^۳- همان مدرک، ج ۲، ص ۶۳۷-۶۳۹.

درس سوم

عبدالله بن جبیر، ابو وجانه، حباب بن منذر

عبدالله بن جبیر

عبدالله بن جبیر بن نعمان اوسی انصاری، از اصحاب و فرماندهان نظامی پیامبر(ص) و برادر «حوات بن جبیر انصاری» است که در واقعه خندق، مأمور اطلاعاتی رسول اکرم(ص) بوده است.^۱ او از مسلمانان پیشگام صدر اسلام و یاران باوفا و فداکار رسول خدا(ص) است و در بیعت عقبه دوم حضور داشت.^۲

عبدالله در واقعه بدر شرکت کرد و یکی از دویست و چند نفر انصاری است که در این جنگ در کنار رسول خدا(ص) با کافران قریش پیکار کردند.^۳

عبدالله، فرمانده کمانداران احد :

در جنگ احد، پس از آنکه پیامبر(ص) سپاه خود را سازماندهی کرد، با توجه به اهمیت ویژه‌های که تنگه عینین داشت، پنجاه تن از تیراندازان را برگزید و فرماندهی آنها را به عبدالله بن جبیر واگذار کرد^۴ و با قاطعیت به آنان فرمان داد که:

در موضع خود بایستید، و نگاهبان پشت سر ما باشید، و اگر مشاهده کردید که ما از دشمن

۱- اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۳۰؛ مغازی، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲- پیش از هجرت پیامبر گرامی اسلام (ص)، گروهی از مردم مدینه به آیین اسلام گرویدند و در مکه با رسول خدا(ص) بیعت کردند. این بیعت که بیعت عقبه نامیده شد، در دو مرحله انجام گرفت. بیعت نخستین را عقبه اولی و دومی را که گسترده‌تر و کاملتر بود؛ عقبه دوم می‌نامند. در عقبه دوم، ۷۳ مرد و زن از انصار با پیامبر (ص) بیعت کردند که عبدالله بن جبیر یکی از آنهاست. شرایط عقبه اولی، التزام به مبانی دینی و حقوقی و اخلاقی اسلام است، ولی در عقبه دوم علاوه بر این شرایط، حمایت از پیامبر(ص) در برابر تجاوزات دشمنان گنجانیده شده است. بر این اساس، عقبه دوم را بیعت جنگی نیز نامیده‌اند. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۵۶).

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۵۴.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۲۱۹.

غنیمت‌گرفتیم با ما مشارکت نکنید، و اگر دیدید که کشته می‌شویم مارا باری مکنید.^۱ سیره‌نویسان و مورخان بر این باورند که ابتدا پیروزی با سپاه اسلام بود، ولی فاجعه از لحظه‌ای شروع شد که تیراندازان از سرگرهای خود، نظاره گر پیروزی قوای اسلام شدند و غنیمت‌گیری نیروهای خودی، حرص و طمع آنان را تحریک کرد. بین تیراندازان بر سر ماندن در محل مأموریت و ترک آنجا اختلاف افتاد.

فرمانده آنان عبدالله بن جبیر، در حالی که لباسهای سفید رنگی به تن داشت، آغاز به سخن کرد. او نخست حمد و ستایش خداوند را به جای آورد، آنگاه اطاعت از خدا و پیروی از رسولش را مورد تأکید قرارداد و گفت: هیچ یک از دستورات رسول خدا (ص) نباید نافرمانی بشود.^۲

علی‌رغم دستورات صریح عبدالله بن جبیر، بیش از چهار پنجم افراد، از اطاعت وی سرپیچی کردند و تعداد کمی از آنها که عده‌شان به ده نفر نمی‌رسید، درکنار او باقی ماندند.^۳

خالد بن ولید که متوجه خالی شدن تنگه شد، برق آسا به آنجا حمله کرد و عکرمه بن ابی جهل با سپاهش به او پیوست. در مقابل این سپاه عظیم، عبدالله با تعداد اندک یارانش، آنقدر تیراندازی کرد که تیرهایش تمام شد، عبدالله که دشمن را در نزدیکی تنگه دید، به وسیله نیزه با دشمن جنگید تا نیزه‌اش شکست، آنگاه دست به شمشیر برد و با عزم بر شهادت، غلاف شمشیر خود را شکست و آنقدر با دشمن جنگید تا به شهادت رسید.

مقاومت دلیرانه عبدالله، دشمن را بسیار خشمگین و عصبانی ساخت، از این رو، پس از شهادت وی، او را برهنه و بدنش را با دلخراشترين شيوه، پاره پاره کردند.^۴

ابودجانه انصاری

سمाक بن خَرَشَه باکیه ابودجانه، صحابی بزرگوار پیامبر (ص) از فضائل بسیاری برخوردار بود. او در زمرة محدثین و از نظر مؤلفان علم رجال از مددوحین است.^۵ و بر اساس روایتی، یکی از کسانی است که به همراه امام عصر (عج) خروج می‌کند و از سوی آن حضرت به فرمانروایی کشوری منصوب می‌شود.^۶

۱- طبقات، ج ۳، ص ۴۷۵؛ مغازی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- طبقات، ج ۳، ص ۴۷۵.

۳- مغازی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۴۷۵.

۵- تتفییح المقال، ج ۲، ص ۶۸.

۶- معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۰۴، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳.

او، وضع مالی خوبی نداشت. از این رو، رسول خدا(ص) در برخی از موارد که به انصار سهمی از غنایم ویژه مقام نبوت را اعطای نمی‌کرد، سهمی به ابو وجانه می‌داد. چنانچه در نبرد با یهود بنی نضیر، که همهٔ غنائم متعلق به پیامبر(ص) بود، آن حضرت آنها را بین مهاجران تقسیم کرد و به کسی از انصار جز ابو وجانه و سهل بن حنیف چیزی نداد.^۱ در سال دهم هجری که پیامبر(ص) و بسیاری از مسلمانان برای حجۃ الوداع آماده شدند، آن حضرت ابو وجانه را عامل خود در مدینه قرار داد.^۲

ابو وجانه در میدانهای جهاد:

به ابو وجانه انصاری به خاطر جنگ با دو شمشیر (شمشیر رسول الله(ص) و شمشیر خودش) «ذوالسیفین» می‌گفتند و چون آن صحابی شجاع زره خاصی به نام «مشهره» می‌پوشید، او را «ذالمشهده» نیز می‌نامیلند.^۳

ابو وجانه در بیشتر پیکارهای عصر رسالت، حضوری چشمگیر داشت که به اختصار بیان می‌شود. در اولین سریهٔ تاریخ اسلام در سال اول هجری به فرماندهی حمزه، پانزده نفر از انصار همراه حمزه بودند که یکی از آنها ابو وجانه بود.^۴

در جنگ بدر، او از جملهٔ ۱۷۰ نفری بود که از قبیلهٔ «خرزج» در این جنگ حضور داشتند. در این نبرد که ابو وجانه پیشانی بند سرخ بسته بود، عده‌ای از کافران را به هلاکت رساند.^۵ عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: یکی از دشمنان که از رزم بی امان حمزه و ابو وجانه در بدر به هراس افتاده بود، به من گفت: حمزه روزگار مارا سیاه کرد و آن مرد کوتاه قد کوچک اندام که پیشانی بندی سرخ داشت (ابو وجانه) مارا درو کرد و قربانی شدیم.^۶

پیش از آغاز نبرد احده، پیامبر(ص) شمشیری به دست گرفت و فرمود:

چه کسی می‌تواند حق این شمشیر را ادا کند. مردانی گفتند: ما می‌توانیم، ولی پیامبر(ص) به آنان نداد. ابو وجانه پرسید: ای رسول خدا(ص) حق آن چیست؟ آن حضرت فرمود: حق آن این است که تا خم نشده، دشمن را از دم آن بگذرانی. ابو وجانه نیز پذیرفت. ابو وجانه شمشیر را از پیامبر(ص) تحويل گرفت و پیشانی بند سرخ رنگ خود را برابر سر بست و مغرونه به سوی

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸.

۳- اعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۲۰۲، بیروت.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۹.

۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۶۳؛ مغازی، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۵۲ و ۱۶۸؛ طبقات، ج ۲، ص ۵۵۶.

۶- مغازی، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۸۳.

دشمن حرکت کرد. رسول الله(ص) وقتی ابو دجانه را در آن حالت دید فرمود:
در معرکه نبرد و در رویارویی با بی دینان و متکبران، این عمل زشت نیست، ولی در غیر این
مورد، متکبرانه راه رفتن، محظوظ خدامی باشد.^۱

زبیر بن عوام، رشادتهای ابو دجانه به هنگام تحويل گرفتن شمشیر از پیامبر(ص) را نقل کرده،
می‌گوید: مردی که زخمیهای مسلمانان را سر می‌برید، به وسیله ابو دجانه به قتل رسید، حتی ابو دجانه
خود را به هند جگر خوار - همسر ابوسفیان - رسانید و شمشیرش را بالای سر او گرفت، ولی او را نکشت.^۲
از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:

«در جنگ احمد، یاران رسول خدا(ص) فرار کردند و با آن حضرت جز علی بن ابی طالب(ع)
و ابو دجانه کسی نماند و ابو دجانه حتی با اصرار پیامبر(ص) نیز حاضر نشد آن حضرت را
ترک کند.»^۳

در آن لحظات حساس که دشمنان قصد جان پیامبر(ص) را کرده بودند و در حالی که آن
حضرت زخمی شده و خون بر چهره اش جاری بود، ابو دجانه خود را سپر قرار داد و تیرهایی که به
سوی رسول خدا(ص) می‌آمد، بر پشت او می‌نشست.^۴

در غزوه بنی نضیر که مسلمانان، یهود را محاصره کردند، تیرانداز ماهری از یهود قصد جان
پیامبر(ص) را کرد. حضرت علی(ع) شبانه رفت و سر او را نزد پیامبر(ص) آورد و چون یاران
آن مرد یهودی در منطقه پراکنده بودند، پیامبر(ص) ابو دجانه و عده‌ای از یارانش را به همراه
حضرت علی(ع) فرستاد. این گروه، دشمن را شکست داده و سرهایشان را پیش پیامبر(ص)
آوردند و به دستور آن حضرت سرهای را در چاه ریختند.^۵

در غزوه‌های «خیر» و «وادی القری» که یهودیان، هماورد می‌طلبیدند، ابو دجانه به میدان
رفت و هر بار یکی از رزم آوران یهود را به هلاکت رساند. در خیر، پیروزی او بر یک یهودی و
بریدن سر او و گرفتن زره و شمشیرش، سبب رعب یهود و ورود مسلمانان به داخل قلعه آنها شد.^۶

در جنگ حنین، مردی از مشرکان، به هر مسلمانی که می‌رسید، شمشیر می‌زد و او را شهید
می‌کرد. ابو دجانه به او یورش برد و با هجومی برق آسا، شتر او را پی کرد و در جنگ تن به تن با

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۳- بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۰ آخوندی؛ تتفیح المقال، ج ۲، ص ۶۸.

۴- کامل، ج ۲، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۵.

۵- همان مدرک، ج ۲، ص ۶۵۴ و ۶۶۷ و ۷۱۰.

۶- مغازی، ج ۱، ص ۳۷۲.

کمک حضرت علی(ع) توانست او را به هلاکت برساند.^۱

در غزوهٔ تبوک که پیامبر(ص) در شدت‌گرما، آمادهٔ سفر دور دستی برای جنگ با رومیان شد، پرچم قبیلهٔ خزرج را به دست ابو وجانه انصاری داد.^۲

در نبرد یمامه که در سال دوازده هجری در دورهٔ اوبکر برای ختم غائله مسیلمه کذاب انجام شد، ابو وجانه همان‌گونه که انتظار می‌رفت، خیلی خوب جنگید. در این جنگ چون مسلمانان نمی‌توانستند در باگی که موضع دشمن بود نفوذ کنند، ابو وجانه به آن سوی دیوار باع، راه یافت و آن قدر با دشمن جنگید که توانست درب باع را باز کرده و نیروهای اسلام وارد موضع مشرکان شوند.^۳ به نظر بیشتر تاریخ نویسان، ابو وجانه در جنگ یمامه به شهادت رسید،^۴ لیکن در روایتی آمده است که ابو وجانه تا نبرد صفين زنده بود و در صفين شرکت داشته و همانجا به شهادت رسیده است.^۵

حباب بن منذر

حباب بن منذر، از اصحاب شجاع و دلاور پیامبر(ص) و از سخن سرایان بنام است. او در دوران جاهلیت به صحت رأی و دقت نظر معروف بود، به همین جهت «صاحب‌نظر» لقب گرفت^۶، در برخی از غزوات پیامبر(ص) مورد مشورت و نظرخواهی آن حضرت واقع می‌شد که بدان اشاره خواهد شد.

حباب در میدانهای جهاد :

حباب در بیشتر جنگهای دورهٔ پیامبر(ص) حضوری فعال و چشمگیر داشت که مختصراً از آن را در زیر می‌خوانید:

وی در جنگ بدر، پرچمدار قبیلهٔ خزرج بود و فرماندهی آنان را به عهده داشت.^۷ پیش از آنکه رسول‌الله(ص) در محل بدر فرود آید، از یاران خود پیرامون محل جنگ نظرخواهی کرد. حباب گفت: اینجا اردوگاه خوبی نیست، ما را به نزدیکترین آب دشمن برسان... در آنجا چاهی است که آبش شیرین و زیاد و تمام نشدنی است! کنارش حوضی می‌سازیم و به مقدار لازم آب ذخیره ساخته و بقیهٔ چاهها را کور می‌کنیم.

۱- همان مدرک، ج ۴، ص ۹۰۲. ۲- همان مدرک، ج ۳، ص ۹۸۹ - ۹۹۶.

۳- اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۳؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۴- اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۳؛ طبقات، ج ۳، ص ۵۵۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۷.

۵- اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۸؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۱۸.

۶- مغازی، ج ۱، ص ۵۸. ۷- اعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۷.

در این موقع جبرئیل بر پیامبر(ص) نازل شد و گفت:

رأى درست همان است که حباب به آن اشاره کرد.^۱

«حباب» در واقعه بنی نضیر همانند بدر، مشاور نظامی پیامبر(ص) بود. آن حضرت وقتی از یاران خود درباره موقعیت عملیاتی نظر خواست. حباب گفت:

نظر من ایست که میان دژهای بنی نضیر و بنی قریظه نیرو مستقر نماییم و ارتباط خبری آنها راقطع کنیم.

در اینجا نیز رسول خدا(ص) نظر حباب را به اجرا گذاشت.^۲

سال پنجم هجری پیامبر(ص) عزم پیکار با یهود بنی قریظه را کرد، حباب از معدود اسب سوارانی بود که در این واقعه در کنار رسول خدا(ص) حضور داشت.^۳

او در احد، مأمور اطلاعاتی پیامبر(ص) و از جمله محافظان آن حضرت بود. حضرت محمد(ص) حباب را برای برآورد تعداد نیروهای دشمن فرستاد و از او خواست تا گزارش کار را دور از چشم دیگران به ایشان بدهد. حباب با زیرکی در این مأموریت موفق شد و شمار دشمن را سه هزار نفر تخمین زد.^۴

نقل شده که در این جنگ وی از جمله افراد معدودی بود که در لحظات حساس تا پای جان در کنار پیامبر(ص) ایستاد.^۵

حباب که فرماندهی ميسرة سپاه اسلام را در احد عهده دار بود،^۶ دستار سبزی زیر کلاه خود خود بسته بود و چنان بر دشمن حمله می کرد که گویی بر گوسفندان حمله می کند و به هر گروه که یورش می برد، به سوی مجموعه های دیگر می گریختند.^۷

زمانی که رسول خدا(ص) از جنگ احد به مدینه بازگشت، سران او س و خزرج و حباب از بیم آنکه دشمن شبانه به مدینه شبیخون زند و جان پیامبر(ص) را به خطر افکند، به عنوان پاسداری از آن حضرت، شب را در مسجد جنب خانه پیامبر(ص) به سر بردند.^۸

در جنگ خیر، پیامبر و سپاه اسلام که میان نخلستان و زمینهای نمنا ک اردو زده بودند، با نظر حباب که خطر یهود و شبیخون آنها را حتمی می دانست، در روز دوم جنگ به منطقه رجیع که

۱- همان مدرک.

۲- طبقات، ج ۳، ص ۵۶۷

۳- مغازی، ج ۲، ص ۴۹۸

۴- همان مدرک، ج ۱، ص ۲۰۷

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۰، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۳۸۷.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۴۵

۷- مغازی، ج ۱، ص ۲۵۶

۸- همان مدرک، ص ۳۳۴

دور از حصارهای دشمن و خالی از رطوبت بود کوچ کردند.^۱

حباب در این جنگ، یکی از پرچمداران سپاه بود و رشادتهای بسیاری از خود نشان داد، چنانچه اولین قلعه‌ای که پیامبر (ص) محاصره کرد، مردی به نام غزال هماور دخواست و حباب به جنگ وی رفت، او را به هلاکت رسانید.^۲

در خیبر گرچه فتح نهایی به دست توانای امیر مؤمنان علی (ع) انجام گرفت، ولی نقش حباب رانمی توان در فتح قلعه‌های بسیاری نادیده گرفت؛ از جمله قلعه صعب‌بن معاذ به دست او فتح شد و پرچم اسلام را در آن به اهتزاز آورد.^۳

در جنگ حنین، پرچم خزر ج از سوی رسول خدا (ص) به حباب واگذار شد.^۴ حباب در نبرد طائف مشاور نظامی پیامبر (ص) بود و به پیشنهاد خودش مأموریت یافت تا جای بلندی را برای استقرار سپاه تعیین کند که پس از انجام آن، فرمان انتقال سپاه به آنجا صادر شد.^۵ او در سریه فلنس یکی از همزمان امام علی (ع) بود و به همراه دو تن دیگر از یاران خود، سمت مأمور اطلاعاتی سپاه را داشت و هنگام گشت زنی، غلامی سیاه را که مأمور اطلاعاتی دشمن بود؛ دستگیر و برای بازجویی نزد آن حضرت آورد. این سریه با گرفتن تعدادی اسیر و مقداری غنیمت به سود مسلمانان پایان یافت. در سال نهم هجری، رسول خدا (ص) عازم تبوك شد و حباب که ملازم رکاب آن حضرت بود، به قولی پرچم خزر جیان را پیامبر (ص) به حباب واگذار کرد.^۶

پس از رحلت پیامبر (ص) کار حباب به مشاجره و درگیری لفظی با گردانندگان سقیفه، بخصوص شخص عمر انجامید و مبغوض دستگاه خلافت شد. سرانجام آن مرد بزرگ در سال بیست هجری بدرود حیات گفت.^۷

۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۶۴۳؛ سیره حلیمه، ج ۳، ص ۳۴، دار احیاء التراث، بیروت.

۲- همان مدرک، ص ۶۴۹، ۶۶۷. سه پرچمدار جنگ خیبر عبارت بودند از علی (ع)، حباب بن منذر و سعد بن عباده.

۳- مغازی، ج ۲، ص ۶۴۹ و ۶۵۹ و ۶۶۲؛ سیره حلیمه، ج ۳، ص ۳۹.

۴- همان مدرک، ص ۹۲۵

۵- مغازی، ج ۳، ص ۸۹۵

۶- اصحابه، ج ۱، ص ۳۰۲؛ کامل، ج ۳، ص ۷۷.

۷- همان مدرک، ص ۹۹۶.

درس چهارم

حضرت حمزه سیدالشهداء

نسب و منزلت حمزه

عبدالمطلب جد رسول خدا(ص) فرزندان بسیاری داشت، ولی چهار تن از پسران وی شهرت بیشتری دارند: عبد مناف، مکنّی به ابوطالب - عباس، نیای خاندان عباسیان - حضرت حمزه و عبدالله پدر الامقام پیامبر(ص).^۱

حمزه دو سال پیش از عام الفیل (سال ولادت پیامبر ﷺ) در مکه به دنیا آمد.^۲ مادرش هاله، دختر عمومی آمنه (مادر پیامبر) بود.^۳ حمزه هم عمومی پیامبر و هم برادر رضاعی آن حضرت بود، زیرا کنیز ابو لهب به نام «ثوبیه» هر دوی آنان را شیر داده بود.^۴ کنیه حمزه «ابویعلی» و «ابوعماره» است.^۵ حمزه در میان جوانان قریش در دلاوری و ارجمندی بی نظیر و در راست قامتی و آزاد منشی و ستم ستیزی، سرآمد مردم زمان خود بود.^۶ سلحشوری و توان رزمی حمزه، همزمان با آغاز دوران جوانی وی به ظهور رسید. او در نوجوانی شاهد جنگ‌های «فجار» بود^۷ و از همان ابتدای جوانی در کنار پیامبر اکرم(ص) قرار گرفت و بنا به روایتی، خدیجه را برای حضرت رسول(ص) خواستگاری کرد.^۸ حتی قبل از پذیرش اسلام، پناهگاه مطمئنی برای رسول خدا(ص) بود و در مقابل آزارهای ابو جهل و ابو لهب نسبت به پیامبر اکرم(ص) واکنش نشان می‌داد؛ چنانچه وقتی ابو لهب با ریختن زباله در کنار خانه پیامبر(ص)، آن حضرت را می‌آزد، حمزه روزی زباله‌ها را بر سر ابو لهب ریخت.^۹

۱- مختصر تاریخ العرب، سید امیر علی، ص ۱۳، دارالعلم للملائین، بیروت، ۱۹۶۱.

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۵؛ تتفیج المقال، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۶.

۴- اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۶.

۵- یعلی و عماره فرزندان حمزه بودند. (اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۲۷).

۶- دایرة المعارف اعلمی، ج ۱۷، ص ۴۱.

۷- چون این جنگها در یکی از ماههای حرام اتفاق افتاد، فجار نامگذاری شد.

۸- سیره ابن اسحاق، ص ۶۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰.

۹- کامل، ج ۱، ص ۴۹۳.

حمزه در سال ششم بعثت اسلام آورد؛ بدین شکل که چون ناسزاگویی ابو جهل به پیامبر(ص) و انکار رسالتش را شنید، به مسجد رفت و با کمانش محکم به فرق او کویید و گفت: من پیر و آین اویم، اکنون تو با من طرف هستی.^۱ بعد از آن چون مورد هجوم افکار متشتت قرار گرفت؛ به منزل پیامبر(ص) رفت و با اندرزهای آن حضرت اسلام آورد.

اسلام حمزه مایه عزت دین خدا شد،^۲ زیرا پس از آن مسلمانان از انزوا بیرون آمدند و قریش با درک اینکه حمزه پشتیبان قوی پیامبر(ص) است، از آزارهای خود کاستند و رفتارشان با رسول خدا(ص) و دیگر مسلمانان ملاجمتر شد.^۳

فرماندهی نخستین سریه

حمزه همراه دیگر مسلمانان به مدینه هجرت کرد و خدمات ارزندهای بویژه در امور نظامی ارائه داد. پیامبر(ص) پس از هجرت، با وجود مشکلات مالی توانفرسای حکومت نوبنیاد اسلامی از روزهای نخست، مسائل دفاعی را سرلوحة برنامه‌های خود قرار داد و با تشکیل گروههای رزم، در صدد برآمد، نخست امنیت مدینه را تأمین کند و در ضمن آن مسلمانان را برای رویارویی با دشمن آماده سازد. بر این اساس هفت ماه پس از هجرت، نخستین رویارویی نظامی نیروهای اسلام با دشمن به وقوع پیوست و فرماندهی نیروهای اعزامی بر عهده حمزه بود.

عظمت حمزه به عنوان فرمانده اولین سریه در اسلام آنگاه آشکار می‌شود که بدایم عملیات وی نقطه آغازین دوران نوینی است که در آن «سیاست دفاع» جای خود را به «سیاست ستیز» بخشیده است و از آنجاکه بطور معمول آغاز هر پدیده، حساسترین دوران آن است، بدین جهت این عملیات نشانگر رادردی و دلیری اوست.

کاروان بزرگ قریش به سرپرستی «فرعون امّت» یعنی «ابو جهل» که عهددار حساسترین مسؤولیت شغلی قریش بود، رهسپار مکه گشت.

گروه چریکی پانزده الی سی نفره حمزه در جنگل «عیص» در کناره دریای سرخ، در انتظار رسیدن کاروان بزرگ دشمن لحظه شماری می‌کرد. سرانجام، این گروه در مقابل سیصد چابک سوار ابو جهل صف آرایی کرد، لیکن پادرمیانی شخصی به نام «مجدی بن عمر و جهنی» موجب جدایی دو گروه از یکدیگر شد. مجدی آنقدر در محل ماند تا ابو جهل بتواند از منطقه دور شود،

۱-الصحيح من سيرة النبي، جعفر مرتضى، ج ۲، ص ۷۶.

۲-سیره ابن اسحاق، ص ۱۵۲.

۳-کامل، ج ۲، ص ۸۳؛ تتفییح المقال، ج ۱، ص ۳۷۵؛ طبقات، ابن سعد، ج ۱، ص ۹۳.

آن گاه حمزه با یارانش راه مدینه را در پیش گرفتند.^۱

این تصویر گویای آن است که ابو جهل و یارانش در سایه وساطت مجدى از رویارویی با حمزه شانه خالی کردند و گریختند و این نخستین چشم زهری بود که اسلام از دشمن می‌گرفت.

پرچمداری نخستین غزوه

رسول اکرم(ص) در ربيع الاول سال دوم هجری نخستین غزوه تاریخ اسلام یعنی غزوه «ابواء» یا «وَذَان» را تدارک دید. پرچمدار آن حضرت در این غزوه، حمزه و رنگ پرچمش سفید بود.^۲ در جمادی الاولی سال دوم هجری در غزوه «ذات العشیره» نیز که به قصد تعقیب کاروان قریش توسط پیامبر(ص) آغاز شد، پرچمدار آن حضرت، حمزه بود.^۳

حضور فعال در جنگ بدر

دسته‌ای از دانشمندان، نقش حمزه را در جنگ بدر چشمگیر، فراموش نشدنی و بسیار ارزشمند دانسته‌اند.^۴ دشمنان برای اینکه ابو جهل ناشناخته بماند، در یک توطنه توافق کردند که زره ابو جهل را بر تن دیگری بپوشانند. برای این کار «عبدالله بن منذر» انتخاب شد. حضرت علی(ع) او را با شعار «بگیر که من از فرزندان عبدالطلب هستم» کشت. مشرکان زره را به «ابوقیس بن فاکه» پوشاندند، این بار حمزه به گمان آنکه او ابو جهل است، در حالی که می‌گفت: بگیر که من فرزند عبدالطلب هستم، وی را از پای در آورد.^۵ مسلمانان پس از فرود آمدن در محل بدر، حوضی را در کنار چاههای بدر برپا کردن تا برای مصرف آب از آن استفاده کنند. یکی از دشمنان به نام «اسود بن عبدالاسد مخزومی» سوگند یاد کرد که از آب حوض بنشود و آن را ویران کند یا اینکه جانش را در این راه بدهد. حمزه به سوی او حمله ور شد و با یک ضربت ساق او را از میان دو نیم کرد. اسود که خود را کشان کشان به داخل حوض رسانده بود، توسط حمزه کشته شد.^۶

در همین جنگ، پس از صفات آرایی مسلمانان در مقابل دشمن، عتبه، شیبیه و ولید به میدان آمدند و هماورد خواستند.^۷ سه تن از انصار برای مقابله پیشقدم شدند، ولی حضرت رسول(ص)

۱- مجازی واقعی، ج ۱، ص ۵۲۳.

۲- کامل، ج ۲، ص ۱۱۲، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۸، طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۹.

۳- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۳؛ تتفییح المقال، ج ۱، ص ۳۷۵.

۴- مجازی، ج ۱، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۳۷.

۵- کامل، ج ۲، ص ۱۲۴، مجازی، ج ۱، ص ۶۸؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۲۴.

۶- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۶.

مایل بود به جای آنها، خویشاوندان و عموزادگانش به میدان روند.^۱ از این رو، به فرمان آن حضرت، حمزه، عبیده و علی^(ع) به میدان رفتند^۲ و چون نقابدار بودند، شناخته نمی‌شدند. وقتی دشمن از آنان خواست خود را معرفی کنند، حمزه پاسخ داد: من حمزه بن عبدالطلب، شیر خدا و شیر رسول خدا^(ص) هستم. به هنگام درگیری، حضرت علی^(ع) ولید را به هلاکت رساند و حمزه شیبه را کشت، اما عبیده و عتبه با یکدیگر نبرد کردند تا اینکه حمزه و علی^(ع) بر عتبه تاختند و کار او را تمام کردند آن گاه عبیده را که زخمی بود، برداشته و نزد پیامبر^(ص) آوردند.^۳

حضرت علی^(ع) چنین نقل می‌کند: در بحبوحه جنگ بدر که نیروهای ما و دشمن در هم آمیخته بودند، یکی از مشرکان که «سعد بن خیشمه» را شهید کرده بود، به سوی من آمد و صدازد: پسر ای طالب بیا تا با هم نبرد کنیم. او شمشیری بر من فرود آورد که به سپر من گیر کرد. من ضربتی بر شانه اش زدم و با اینکه زره بر تن داشت بدنش به لرزه درآمد، پنداشتم که کارش تمام است. ناگاه متوجه برق شمشیری از پشت سر خود شدم. آن شمشیر ناشناس، سر دشمن را با کلاه خودش از تن جدا کرد و گفت: بگیر که من پسر عبدالطلب هستم. چون به عقب برگشتم، دیدم عمومیم حمزه است.^۴

در این جنگ تنی چند از سران کفر به دست حمزه به قتل رسیدند، از جمله «طعیمه بن عدی» و «ابوقیس بن فاکه». از کسانی که به دست حمزه به اسارت درآمدند، می‌توان «سود بن عامر» را نام برد.^۵ در غزوه بنی قینقاع یعنی جنگ پیامبر^(ص) با یهود که به علت ترس یهود از سرنوشتی مشابه قریش، با پیمان شکنی و اقدامات تحریک آمیز علیه مسلمانان و اهانت به یک بانوی مسلمان در بازار یهودیان آغاز شد، حمزه پرچمدار سپاه اسلام بود.^۶

شرکت در اُحد

یکی از پیامدهای جنگ بدر، جنگ اُحد بود که یک سال بعد با هدف انتقام گیری قریش از مسلمانان و جبران شکست جنگ بدر آغاز شد. در حالی که عده‌ای معتقد به جنگ دفاعی در داخل شهر بودند، گروهی دیگر نظیر حمزه، سعد بن عباده و نعمان بن مالک اظهار داشتند: ای رسول خدا^(ص)، از آن ترس داریم که دشمن تصور کند ما از ترس روبرو شدن با آنها بیرون نرفته‌ایم.^۷ در این میان حمزه گفت:

سوگند به آنکه قرآن را برو فرستاد، امروز به غذا دست نخواهم برد، مگر آنکه بیرون

^۱- مغازی، ج ۱، ص ۶۸. ^۲- کامل، ج ۲، ص ۱۲۵.

^۳- مغازی، ج ۱، ص ۶۸؛ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

^۴- مغازی، ج ۱، ص ۹۳؛ بخارالثانوار، ج ۱۹، ص ۳۳۸. ^۵- مغازی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ کامل، ج ۲، ص ۷۵.

^۶- مغازی، ج ۱، ص ۲۱۰.

^۷- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۸۱.

مدينه با شمشير خود بر دشمن بتازم.^۱

صفوان بن امية از سپاه دشمن و قتی دید حمزه چون شیر ژیان می‌جنگد، گفت: تا به امروز ندیده بودم که مردی چنین بر خویشان خود بتازد.^۲ استواری عقیده و قوت ایمان حمزه در رویارویی با دشمنان خدا و اسلام بگونه‌ای بودکه در میدان رزم دشمنان را هر چند از نزدیکان و بستگان او بودند، از دم تیغ می‌گذراند. یکی از کسانی که حمزه او را در احد به قتل رساند، «ارطاء بن شر حبیل بن هاشم» یکی از پرچمداران سپاه قریش بود.^۳

خصایص نظامی حمزه

موئخان اسلامی با توجه به سابقه و حضور فعال حضرت حمزه، خصوصیتهای ویژه‌ای در امور نظامی از وی بیان کرده‌اند:

چهار تن از یاران رزم‌مندۀ پیامبر(ص) در میان سپاه نشانه‌های ویژه داشتند. یکی ابو‌دجانه انصاری بود که دستاری قرمز بر سر می‌بست، و مسلمانان می‌دانستند که هر گاه ابو‌دجانه دستار قرمز بر سر بینند سخت خواهد جنگید. حضرت علی(ع) نیز با پارچه پشمینه سفیدی بر خود نشان می‌نهاد. زیبر با دستمالی زردرنگ ظاهر می‌شد، و حمزه با پر شتر مرغی نمایان می‌گشت. بنابراین، حمزه از معدود کسانی بود که در نبردها بر خود نشان می‌نهادند.^۴

از صفاتی که عرب زبانان درباره دلیر مردان به کار می‌برند، «مغامر» و «غشمش» است. به این معناکه چنین کسی در میدان نبرد، بی‌باکانه به پیش می‌تازد و توجهی به اطراف خود نمی‌کند و به کارهای خطرناک دست می‌یازد و در مسیر هدف از هیچ تهدیدی نمی‌هرسد، و همه بلاه را به جان می‌خرد، حمزه بن عبدالمطلب از این دست بود. او در میدان رزم «مغامر» و «غشمش» بود.^۵

از این رو، در جنگ احد می‌بینیم که «جبیر بن مطعم» به برده خود «وحشی» گفت: اگر علی یا محمد و یا حمزه را بکشی، تو را آزاد خواهم کرد. وحشی گفت: من حمزه را برایت خواهم کشت، چون او مردی است بی‌باک و در میدان جنگ پیش روی خود را نمی‌بیند.^۶

رزم حمزه با دو شمشیر از دیگر ویژگیهای اوست. ابن سعد می‌گوید:

حمزة بن عبدالمطلب در احد با دو شمشیر پیش روی رسول خدا(ص) می‌جنگید و می‌گفت:

۱- همان مدرک، ص ۲۱۱.

۲- همان مدرک، ص ۲۹۰.

۳- سیره ابن اسحاق، ص ۳۰۸.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۵- اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۲۴۴.

۶- اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۲۴۴؛ مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳، کتابفروشی مصطفوی قم.

من شیر خدا هستم، و به پیش می تاخت و برمی گشت.^۱

همچنین او پیوسته حمله های خود را متوجه قلب سپاه دشمن می کرد و پس از وارد کردن ضرباتی شکننده و سهمگین بر دشمن به جایگاه خود باز می گشت. حمزه از چنان قدرت بازویی بهره مند بود که وحشی (قاتل او) درباره اش می گوید:

به خدا سوگند، من حمزه را زیر نظر داشتم، در حالی که با شمشیرش مردم را می شکافت بر هیچ جنگاوری نمی گذشت، مگر اینکه او را می کشت.^۲

یکی از برجسته ترین القاب حمزه که نشانگر سلحشوری و رشادت وی در میدانهای نبرد است، «اسدالله و اسد رسوله» یعنی شیر خدا و رسول بود.

رسول خدا (ص) پس از شهادت حمزه، خطاب به عمه خود صفیه و دختر خود فاطمه (س) فرمود: مژده باد شمارا، اکنون جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که در هفت آسمان نوشته شده است: حمزه پسر عبداللطیب شیر خدا و شیر رسول خداست.^۳

همچنین گویند: حمزه روزهای جمعه و شنبه را روزه دار بود و هنگامی که در جنگ احمد با دشمن رو به رو شد، روزه بود.^۴

حمزه پیوسته افخاری در خشان برای خاندان عصمت و طهارت (ع) بود و همه آن انوار پاک به او می بالیدند؛ از جمله علی (ع) در روز شورا به او افخار کرده، فرمود:

شمارا به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شماکسی جز من هست که عموبی مانند حمزه شیر خدا و پیامبر و سرور شهیدان داشته باشد؟^۵

شهادت

حضرت حمزه سیدالشهداء، پس از عمری جهاد در راه خدا و یاری رسول اکرم (ص) در جنگ احمد به دست «وحشی» غلام «جییر بن مطعم» به ملکوت اعلی پیوست.

بشرکان که کینه اورا در دل پرورانده بودند، با جنازه آن بزرگوار، بطور وحشیانه رفتار کردند، جگرش را در آورده و هند (مادر معاویه و همسر ابوسفیان) آن را زیر دندانها یش فشرد و لقب آکله الا کباد یعنی جگر خوار گرفت.^۶

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۵؛ مستدرک حاکم، ص ۱۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ذہبی، ج ۱، ص ۱۳۱، دارالمعارف مصر.

۲- کامل، ج ۲، ص ۱۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳- مغازی، ج ۱، ص ۲۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۵- خصال، صدوق، ج ۱، ص ۳۳۳.

۶- مغازی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۱۶.

او با دیگر زنان قریش از اعضای بدن شهادی احدهای خود گردن بند و خلخال ساختند.^۱ رسول الله(ص) هر که را به منظور یافتن پیکر چاک چاک عمومی شهیدش می‌فرستاد، می‌رفت و دیگر نزد آن حضرت باز نمی‌گشت، چون وضعیت او به اندازه‌ای دلخراش بود که هیچ کس حاضر نبود قلب مقدس آن حضرت را به درد آورد.^۲ پیامبر(ص) وقتی در کنار پیکر پاره پاره حمزه حضور یافت، غم سرایی وجود شریف ش را گرفت و فرمود:

هرگاه بر دشمنان پیروز شوم، هفتاد تن از ایشان را مثله خواهم کرد. در این حال، آیه‌ای نازل شد که اگر می‌خواهید انتقام بکشید، به همان اندازه‌ای که بر شما عقوبت رفته است، بر ایشان روا دارید. و اگر صبر کنید، آن برای صابران بهتر خواهد بود.^۳ پس رسول خدا(ص) فرمود: صبر خواهم کرد، صبر خواهم کرد.^۴

حمزه نخستین شهیدی بود که پیامبر(ص) بر وی نمازگزارد؛ آن حضرت هفتاد بار بر بدن حمزه نماز خواند، چرا که هرگاه شهیدی را برای نماز می‌آوردند، در کنار بدن وی قرار می‌دادند و چون تعداد شهدا هفتاد نفر بود، هفتاد بار بر بدن حمزه نماز خوانده شد.^۵ سپس فرمان خاکسپاری عمومی والامقام خود و دیگر شهیدان احدها صادر کرد و خود، پیکر مثله شده حمزه را در میان قبر نهاد.^۶

در سوگ حمزه

رسول خدا(ص) پس از شهادت حمزه، توجه همگان را به ضرورت عزاداری در سوگ حمزه جلب کرد. پیامبر(ص) چون از مقابل خانه‌های انصار گذشت و گریه زنان انصار را در سوگ شهیدانشان شنید، قطرات اشکش جاری شد و فرمود: حمزه امروز گریه کننده ندارد. با شنیدن این سخن، زنان انصار در خانه حضرت فاطمه(س) گرد آمدند و در گریه و زاری بر حمزه او را یاری کردند.^۷ بدین ترتیب، حضرت فاطمه(س) دختر پیامبر(ص) صاحب عزای حمزه بود.

حضرت زهرا(س) پس از رحلت پدر بزرگوارشان، بعضی از روزها در کنار مزار حمزه حضور می‌یافت و او را زیارت کرده و بر مزارش می‌گریست.^۸

۱- تتفییح المقال، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۳.

۳- نحل، آیه ۱۲۶.

۴- تتفییح المقال، ج ۱، ص ۳۷۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴۶.

۵- مغازی، ج ۱، ص ۳۰۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۷.

۶- طبقات، ج ۳، ص ۱۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

۷- شجرة طوبی، حائری مازندرانی، ج ۲، ص ۶۷، مطبوعه علمیه نجف اشرف، ۱۳۶۹ هـ ق.

۸- سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۲۷.

درس پنجم

جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه

جعفر بن ابی طالب

نسب و منزلت جعفر :

جعفر فرزند ابوطالب پسر عمومی پیامبر (ص) و برادر حضرت علی (ع) بود. کنیه او «ابو عبدالله» بود، لیکن از بس نسبت به ضعیفان و بینوایان مهربان بود، به «ابوالمساکین» (پدر بینوایان) شهرت یافت، چنان‌که بعد از شهادت به طیار و ذوالجناحين ملقب گردید. او بعد از برادرش علی بن ابی طالب، دومین مردی بود که دعوت پیامبر (ص) را پذیرفت و مسلمان شد.^۱ سخنانی که پیامبر (ص) درباره جعفر بیان کرده، بیانگر مقام و اعتبار اوست.

خداؤند مردم را از شاخه‌های مختلف آفرید، اما من و جعفر از یک شاخه و درختیم.^۲

بهترین مردم، علی (ع) و جعفر و حمزه سید الشهداء می‌باشند.^۳

تو (جعفر) در شمائیل و اخلاق شیه من هستی.^۴

در شأن نزول آیة ۲۳ از سوره احزاب که می‌فرماید در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند و بعضی دیگر در انتظارند آمده است که مصدق آن حمزه و جعفرند.^۵ همچنین در شأن نزول آیة ۳۹ از سوره حج که می‌فرماید: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است، چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آنها تواناست. نقل شده که درباره حضرت علی (ع)، حمزه و جعفر نازل شده است.^۶

۱-اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۲-سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳-اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵.

۴-بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶، بیروت.

۵-بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.

۶-همان مذرک، ص ۲۷۷.

امیر مهاجران :

رسول خدا(ص) در برابر آزار قریش، طرح دفاعی هجرت را به منظور اعتلای سخن حق و گسترش اسلام در دیگر سرزمینها را مورد توجه قرار داد. پیامبر(ص) در اعزام دو میهن گروه از مسلمانان به حبشه، به منظور ایجاد هماهنگی در برخورد با مردم و حکومت حبشه، سرپرستی آن گروه ۸۳ نفره را به جعفر بن ابی طالب سپرد.^۱ سران قریش با اعزام «عمر و عاص» و «عبدالله بن ابی ربیعه» به همراه هدایایی برای پادشاه حبشه، سعی کردند نجاشی را وادار کنند، مهاجران را از حبشه برآند و در صورت عدم موفقیت جعفر را به شهادت برسانند.^۲

بدگویی از مهاجران، سبب شد نجاشی از مسلمانان توضیح بخواهد. از این رو، مسلمانان در دربار نجاشی حضور یافتند و جعفر بن ابی طالب سخنگوی آنان علت هجرت و سپس فرامین الهی پیامبر(ص) را تشریح کرد و آیاتی از سوره مریم را که موقعیت حضرت مریم و عیسی را روشن می‌کرد، تلاوت نمود. نجاشی و کشیشان با شنیدن آن گریستند و هیأت قریش با ذلت، شکست خورد و عمر و عاص سمی را با غذای لذیذی برای جعفر فرستاد، ولی جعفر آن طعام را نخورد و از این توطئه جان سالم به در برد و سفیران قریش با خفت و خواری به مکه بازگشتند.^۳ پیامبر(ص) در آغاز سال هفتم هجری و پیش از رفتن به خیبر، ضمن تقدیر از نجاشی خواستار برگرداندن مهاجران به مدینه شد. با ورود مهاجران به مدینه، رسول خدا(ص) که در حال برگشت از خیبر بود، دوازده گام به استقبال جعفر رفت، او را در آغوش گرفت و پیشانی اش را بوسید و فرمود:
نمی‌دانم به خاطر کدام یک خوشحال تر باشم، به فتح خیبر یا به رسیدن جعفر.^۴

سپس جعفر را در کنار مسجد جا داد و از غنایم فتح خیبر به او و دیگر مهاجران حبشه سهمی بخشید.^۵

فرمانده نبرد موته :

در سال هشتم هجری، پیامبر(ص) «حارث بن عمیر» را برای دعوت «پادشاه بصری» به اسلام با نامه‌ای روانه ساخت. پس از رسیدن حارث به موته، شرحبیل (حاکم نواحی مرزی شام) سفیر

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲- بخار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳-۲۹۱.

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۳؛ بخار الانوار، ج ۱۹، ص ۴۱۲-۴۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۲.

۴- بخار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۳؛ خصال صدوق، ص ۷۷؛ اعلام الوری، ص ۱۰۹، دارالعرفه بیروت، ۱۳۹۹ق.

۵- اعيان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۰؛ طبقات، ج ۴، ص ۳۵، ۴۱، ۱۰۶؛ مغازی، ج ۱، ص ۱۵۳.

پیامبر را به شهادت رساند. از این رو آن حضرت سپاهی به استعداد سه هزار نفر تجهیز کرد و جعفر را به خاطر لیاقت و شجاعت به عنوان فرمانده اوّل معرفی نمود و پرچمی سفید برای جعفر بست و او را رسپار مرز شام کرد.^۱

با شنیدن حرکت سپاه اسلام، شرحبیل صد هزار سرباز به مناطق مرزی اعزام کرد و خود «قیصر» هم با صد هزار سرباز از روم حرکت کرده و در یکی از شهرها به عنوان نیروی پشتیبانی مستقر شد.^۲ جعفر رشادتهای بزرگی از خود نشان داد. او هنگامی که در محاصره دشمن قرار گرفت و خود را در آستانه شهادت دید، از اسب پیاده شد و برای اینکه دشمن از اسب او استفاده نکند آن را پی کرده، از کار انداخت و پیاده با دشمن جنگید تا اینکه دست راستش قطع شد، پرچم را به دست چپ گرفت، آن دست هم قطع شد. علم را با بازویان خود افراسته نگه داشت تا اینکه با جراحات بسیار به شهادت رسید.^۳

روز نبرد موته، هنگامی که پیامبر (ص) بر منبر نشست، فاصله میان ایشان و شام برداشته شد و در حالی که به میدان جنگ می نگریست، شهادت جعفر را خبر داد و فرمود:
او با دو بال یاقوت، در هر کجای بهشت که بخواهد پرتوز می کند.^۴

شهادت جعفر، رسول خدا (ص) را سخت داغدار کرد.

پیامبر (ص) برای تسليت گفتن به همسر جعفر به منزل وی رفت و فرزندانش را فرزندان خود قلمداد کرده و یتیم نوازی نمود و بسیار گریست. سپس به حضرت فاطمه (س) فرمود:
غذایی تدارک ببین و تا سه روز از خانواده جعفر پذیرایی کن.^۵

زید بن حارثه

منزلت زید بن حارثه :

زید از بردهگانی بود که پیامبر اسلام او را آزاد کرد. پدر زید برای بازگرداندن وی نزد پیامبر (ص) آمد، ولی خود زید حاضر نشد ایشان را ترک کرد، تا جایی که پدرش او را فرزند خود نمی دانست. از این رو آن حضرت زید را کنار کعبه برد و در جمع قریش اعلام کرد:
ای مردم! شاهد باشید که زید فرزند من است. اواز من ارث می برد و من از او.^۶

۱- مغازی، ج ۲، ص ۷۵۷؛ اعيان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲- سیره حلیمه، ج ۳، ص ۶۶

۳- مغازی، ج ۲، ص ۷۶۱

۴- همان مدرک، ص ۷۶۱-۷۶۲

۵- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۴-۵۵

۶- اصحابه، ج ۱، ص ۵۶۳

از آن روز به بعد، زید را در مکه «زید بن محمد» (پسر خوانده محمد) می‌گفتند تا هنگامی که به دستور خداوند فرزند خواندگی لغو شد.^۱ پس از آن زید را با نام اصلی خویش یعنی زید بن حارثه می‌خوانندند.

زید تنها صحابی پیامبر(ص) است که نامش در قرآن آمده است. او شیفته رسول خدا(ص) بود و آن حضرت نیز به او علاقهٔ زیادی داشت. امام صادق فرمود: پیامبر(ص) زید را دوست می‌داشت و او را «زیدالحب» لقب داده بود.^۲

علاوه بر این، در جریان عقد اخوت و پیمان برادری، پیامبر(ص) او را به عنوان برادر حضرت حمزه اعلام کرد.^۳

شخصیت زید در سایهٔ تعالیم پیامبر(ص) شکل‌گرفت. او سومین کسی بود که پس از بعثت به رسالت رسول خدا(ص) ایمان آورد^۴ و از نخستین روزهای دعوت اسلام در کنار آن حضرت قرار گرفت. پیامبر(ص) به خاطر علاقه‌اش به زید، زینب دختر عممهٔ خود را به ازدواج او درآورد، اما زینب با او ناسازگاری کرد و زید با اجازهٔ رسول خدا(ص) او را طلاق داد و بعد از گذشت مدت لازم، زینب به عقد پیامبر(ص) در آمد و بدین ترتیب یک حکم از احکام جاھلیت شکسته شد و آن جایز نبودن ازدواج با همسر فرزند خوانده پس از طلاق وی بود.^۵

زید که امین رسول خدا(ص) بود، در سال اول هجری همراه ابورافع مأمور انتقال همسر پیامبر(سوده) و برخی از دختران آن حضرت از مکه به مدینه شد.^۶ و هنگام خروج آن حضرت از مدینه برای غزوهٔ بدر اولی و غزوهٔ مریسیع، جانشین حضرت محمد(ص) در مدینه شد تا امور مسلمانان را حل و فصل کند.^۷

شرکت در جنگها:

زید در بیشتر جنگها در کنار رسول خدا(ص) دوشادو ش سایر مسلمانان به مقابله با دشمنان اسلام پرداخت و از جمله در نبردهای بدر، احد، خندق و خیربر شرکت داشت.^۸

در جنگ بدر که هر سه یا چهار نفر از یاران پیامبر(ص) از یک شتر استفاده می‌کردند،

۱- فرزند خوانده‌ها را به پدرانشان نسبت دهید و آن به عدالت نزدیکتر است. (احزاب، آیه ۵)

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸۰۴، ص ۸۶۳؛ چاپ قدیم، مکتبة الاسلامیة، تهران.

۳- طبقات، ج ۳، ص ۹.

۴- اسدالغایب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۵- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۶- طبقات، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۰.

۷- مغازی، ج ۱، ص ۵۶۳؛ طبقات، ج ۲، ص ۶۳؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۰۱؛ دارالکنووز الادبیه.

۸- اصحاب، ج ۱، ص ۵۶۴.

پیامبر(ص)، علی(ع) و زید، یک شتر داشتند و به نوبت بر آن سوار می‌شدند.^۱ رسول خدا(ص) پس از پیروزی افتخار آمیز مسلمانان در بدر به هنگام بازگشت سپاه اسلام، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» را برای بشارت پیروزی و خبر سلامتی پیامبر(ص) به مدینه فرستاد.^۲ در پیکار احد که فقط عده‌کمی از پیامبر(ص) دفاع می‌کردند، رسول خدا(ص) با جمعی از یارانش به سوی دشمن تیراندازی می‌کرد. یکی از افرادی که نامش در جمع تیراندازان آمده، زید بن حارثه است.^۳ در همین جنگ، چون زید با حمزه عقد اخوت بسته بود، پیش از آغاز جنگ، حمزه او را وصی خود قرار داد.^۴

از اینکه نام زید در غزوه حمراء الاسد که تنها مجروه حان جنگ احد شرکت کرده بودند - آمده^۵، معلوم می‌شود که زید نیز جزو افرادی بوده که در احد مقاومت کرده و مجروح شده است. در نبرد خندق، پیامبر(ص) پرچم مهاجران را به زید بن حارثه سپرد و پرچم انصار را به سعد بن عباده^۶ زمانی که یهود ساکن مدینه در جنگ خندق، پیمان حسن همچوواری با مسلمانان را شکستند و تصمیم گرفتند با دشمنان اسلام (احزاب) هماهنگ شده و از پشت سربه مسلمانان ضربه بزنند، پیامبر(ص) برای پاسداری از شهر، زید بن حارثه را به فرماندهی یک گروه سیصد نفری و سلمه بن حریش را به فرماندهی یک گروه دویست نفری به مدینه اعزام کرد. آنان تا سپیده دم، تکبیر گویان از مدینه پاسداری کردند و چون دشمن بیداری و آگاهی مسلمانان را دید، توطئه خود را شکست خورده دید.^۷ کاردانی و لیاقت نظامی زید در امور فرماندهی سپاه و ایشاره‌ها و فداکاریهای او در صحنه‌های رزم و جهاد، سبب شد که پیامبر(ص) فرماندهی نه سریه را به او واگذار کند که آخرین و بزرگترین آنها نبرد «موته» بود که در همان نبرد نیز به شهادت رسید.^۸

در زمینه قدرت فرماندهی وی همین بس که پیامبر(ص) پس از شهادتش فرمود:

به خدا سوگند! زید شایسته فرماندهی و از محبوترین مردم نزد من بود.^۹

شهادت زید :

جنگ موته در سال هشتم هجری، نقطه پایان حیات پربار زید بود. او در این جنگ، از سوی پیامبر(ص) پس از جعفر بن ابی طالب به عنوان فرمانده دوم منصوب شد. در بحبوحه جنگ،

۱- کامل، ج ۲، ص ۱۱۸. ۲- طبقات، ج ۲، ص ۱۹؛ مغایزی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳- مغایزی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴- طبقات، ج ۳، ص ۹.

۵- مغایزی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۶- مغایزی، ج ۲، ص ۴۶، طبقات، ج ۲، ص ۵۶۸.

۷- مغایزی، ج ۱، ص ۵۶۴.

۸- همان مدرک.

۹- همان مدرک.

یکی از فرماندهان دشمن که از حملات برق آسای زید وحشت زده شده بود، در کمین‌گاهی به انتظار نشست و با نیزه، وی را به شهادت رساند. رسول خدا(ص) پس از شهادت وی، در منزل زید حاضر شد و یتیم نوازی کرد و بسیار گریست و وقتی بعضی از یارانش عرض کردند: این چه گریه‌ای است؟ حضرت فرمود:

این ناله‌ها از شدت علاقه و اشتیاق یک دوست به دوستش سرچشمه می‌گیرد.^۱

امام صادق نیز فرمود:

هر گاه پیامبر(ص) وارد خانهٔ جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه می‌شد، بسیار می‌گریست

و می‌فرمود: آن دو برادر و همسخنم بودند و با آنان انس گرفته بودم.^۲

عبدالله بن رواحه مقام عبدالله

او که از یاران و اصحاب رسول اکرم(ص) بود، در بسیاری از صحنه‌های تاریخ اسلام حضور فعال داشت. پیامبر(ص) در جریان عقد اخوت بین انصار و مهاجران، بین او و مقداد پیمان برادری بست.^۳ او در زمان جاهلیت که تعداد نویسنده‌گان اندک بود، در زمرة کاتبان محسوب می‌شد. وی از شاعران معروف صدر اسلام بود و اشعار حماسی و رجزهای او بیشتر مربوط به صحنه‌های جنگ و نبرد است و در پیمان عقبه به همراه هفتاد تن از انصار حضور داشت و یکی از نقییان دوازده‌گانه بود.^۴

پیامبر گرامی (ص) در روایتی از عبدالله چنین تجلیل کرد:

خداؤند پسر رواحه را مشمول رحمت خویش قرار دهد، زیرا او مجالسی را که ملاٹکه به آن

میاھات و افتخار می‌کنند، دوست دارد.^۵

ویژگیهای خاصی دربارهٔ حالات شخصی عبدالله بیان کرده‌اند که از جمله آنها اطاعت از مقام اولی الامر در تمامی صحنه‌های است؛ چنانچه روزی پیامبر(ص) در مسجد به هنگام ایراد خطبه فرمود: بنشینید. در این حال عبدالله در جای خود که خارج از مسجد بود، نشست تا سخنان آن حضرت تمام شد و پیامبر(ص) وی را به خاطر اطاعت از خدا و رسولش دعا کرد.^۶

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۶۵؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۷۵

۲- تتفیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۲؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۷۵

۳- اصابه، ج ۲، ص ۳۰۶

۴- اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۱۷

۵- اسدالغایب، ج ۱، ص ۱۵۷

ویژگی دیگر شیزاری از شرک و بت پرستی است، چنانچه بت مربوط به «ابودراده» را در غیاب وی زیر پانهاد و خرد کرد.^۱

عبدالله بن رواحه با الهام از نور وجود پیامبر (ص) توائسته بود گوهر وجود خویش را باذ کر و یاد خدا عجین سازد. همسرش می‌گوید:

هر وقت عبدالله وارد خانه می‌شد و یا از خانه خارج می‌شد، دو رکعت‌نماز می‌خواند.^۲

حضور در جنگها و مأموریتهای مختلف

عبدالله در جنگهای بدر، احد، خندق، حدیبیه، خیبر و دیگر صحنه‌ها در کنار رسول الله (ص) حضور داشت.^۳

وی همچنین به فرمان رسول الله (ص) مأموریتهای مختلفی را عهدهدار بود. در سال دوم هجری وقتی مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند، پیامبر (ص) او را به همراه زید بن حارثه به عنوان «مبشر فتح بدر» به مدینه فرستاد تا مسلمانان مدینه را از پیروزی دلاوران اسلام در این جنگ آگاه سازد.^۴

همچنین در سال چهارم در یکی از غزوه‌ها که به غزوه «بدرالموعده» معروف است، رسول خدا (ص) او را در مدینه جانشین خود قرار داد تا در غیاب آن حضرت اوضاع مدینه را تحت نظرات و کنترل داشته باشد و مرجع حل و فصل مشکلات مردم باشد.^۵

از دیگر مأموریتهای عبدالله بن رواحه که به دستور پیامبر (ص) صورت گرفت، تخمین و برآورد میزان خرمای یهودیان اهل خیبر و وصول مالیات از آنان بود. یهودیان خواستند با پرداخت زیور آلات زنان خود به عبدالله او را تطمیع کنند تا مالیات‌کمتری بدنهند، ولی او با قاطعیت آن را رد کرد و مأموریت خود را بخوبی انجام داد.^۶

عبدالله در عمره القضا^{*} نیز همراه پیامبر (ص) بود. در این سفر رسول خدا (ص) به همراه دو هزار نفر از مسلمانان آماده ورود به مکه و زیارت خانه خدا شدند. در میان آنها افراد بزرگی از

۱- طبقات، ج ۷، ص ۳۹۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳- تتفیح المقال، ج ۲، ص ۱۸۱؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸؛ کامل، ج ۲، ص ۱۳۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۴۲.

۵- کامل، ج ۲، ص ۱۶۷- اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۱۷- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶۱.

۶- مغازی، ج ۲، ص ۶۹۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۵.

*- عمره قضا یعنی عمره‌ای که مسلمانان یک سال پس از صلح حدیبیه به جای آوردن، زیرا بر طبق مواد صلح حدیبیه، مشکان قریش یک سال از ورود مسلمانان به مکه و انجام مناسک عمره آنان جلوگیری می‌کردند.

انصار و مهاجران مانند عبدالله بن رواحه حضور داشتند. عبدالله زمام شتر پیامبر(ص) را در دست داشت و پس از آنکه ایشان عصای خود را به حجرالاسود مالید، اشعاری در مدح آن حضرت خواند.^۱ عمر بن خطاب چون این اشعار را شنید، به عبدالله اعتراض کرد. پیامبر(ص) عمر را ساكت کرد و فرمود:

قسم به خدایی که جان در دست اوست، اشعار عبدالله بر کافران سنگین تر و گرانتر از فرد
آمدن تیر به آنان است.^۲

شهادت عبدالله

آخرین مأموریت عبدالله شرکت در نبرد موته به عنوان سومین فرمانده سپاه اسلام بود. وقتی سپاه اسلام در بین راه خبر یافت که «قیصر» پادشاه روم دویست هزار نیروی جنگی برای رویارویی با مسلمانان آماده کرده، دچار تردید شدند که بازگردنده یا همانجا بمانند و موضوع را به رسول خدا منعکس کنند. در این بین عبدالله بن رواحه برخاست و ضمن سخنانی سپاهیان را به ادامه مأموریت و نبرد با رومیان تشویق کرد. سخنان وی چنان هیجانی در میان سربازان ایجاد کرد که همگی عزم پیکار کردنده و به راه خود ادامه دادند و در نبرد «موتھ» با سپاه روم رو در رو شدند. در این نبرد پس از شهادت آن دو فرمانده شجاع (عصر بن ابی طالب و زید بن حارثه)، نوبت به عبدالله بن رواحه رسید. او پرچم را به دست گرفت و به دشمن هجوم برد و این اشعار را خواند:

ای نفس قسم می خورم که در صحنه نبرد و کارزار قرار خواهی گرفت، چه میل و رغبت به آن داشته باشی و چه از آن ناراحت شوی ... چرا از بهشت (گریزان هستی) و آن راخوشایند نمی دانی.

ای نفس اگر در راه خدا به شهادت نرسی، بدون شک مرگ به سراغ تو خواهد آمد...^۳

عبدالله دلیرانه می جنگید، ولی گرسنگی بشدت او را رنج می داد. پسرعمویش غذایی به او داد تا بخورد و نیرو بگیرد هنوز مقداری از آن را نخورد بود که صدای هیاهوی رزم‌مندان و چکاچک شمشیرهارا شنید. با خود گفت:

تو هنوز در دنیا هستی، در حالی که اصحاب و یارانت به شهادت رسیده‌اند؟

سپس غذای افکند و شمشیر خود را به دست گرفت و بر دشمن حمله برد و دلاورانه از حریم اسلام دفاع کرد تا به شهادت رسید.^۴

۱- معازی، ج ۲، ص ۷۳۵؛ طبقات، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲- سیر اعلام النبیاء، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۷۹ با اندکی تغییر؛ اسدالغایه، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۷۶.

درس ششم

محمد بن ابی بکر، زید بن صوحان،
جندب بن زهیر

محمد بن ابی بکر

محمد بن ابی بکر از یاران امام علی(ع) بود. محمد سه سال داشت که پدرش ابوبکر از دنیا رفت و علی(ع) با اسماء بنت عمیس (مادر محمد) ازدواج کرد. از آن پس محمد در دامان امام(ع) پرورش یافت و او جز علی(ع) پدری برای خود نمی‌شناخت. چنانکه امام درباره‌اش فرمود: محمد فرزند من است از نژاد ابی بکر.^۱

محمد در دوره عثمان:

مردم مصر در این زمان از حاکم عثمان ناراضی بودند و از خلیفه خواستند که محمد را به ولايت آنجا بگمارد. خلیفه نیز طی حکمی محمد و عده‌ای از انصار و مهاجران را روانه مصر کرد، ولی از سوی دیگر نامه‌ای به حاکم خود در مصر نوشت که گردن آنها را با هر ترفندی که شده بزن و در مقام خود باقی باش و آنان که دادخواهی آنها را می‌کنند به زندان افکن. محمد و همراهانش که در بین راه به پیک حامل این نامه برخورد کردند و از مضمون نامه مطلع شدند، از ادامه مسیر منصرف شده، به مدینه بازگشتند و بر ضد عثمان و ایادی او وارد عمل شدند.^۲

در جریان حمله به خانه عثمان، مروان و عبدالله بن زبیر از مقابل محمد فرار کردند و او داخل خانه شده و ریش عثمان را گرفت. بقیه افراد نیز وارد خانه شده و عثمان را کشتند.^۳

۱-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۳

۲-همان مدرک، ص ۱۲؛ عقدالغیرید، ج ۵، ص ۴۰ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ق؛ الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۰ و ج ۹،

۳-تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۹۳ و ۱۸۰ و ۲۶۳.

محمد در عصر امام علی(ع) :

پس از قتل عثمان، مردم به سوی منزل امام(ع) حرکت کردند و سه نفر پیش اپیش آنها که عبارت بودند از: مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و عمار یاسر. اینها از آن حضرت اجازه خواستند تا با ایشان به عنوان خلافت بیعت کنند.* قبل از آغاز جنگ جمل، محمد پیک امام به کوفه بود. آن حضرت نامه‌ای را برای ابو موسی توسط محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عباس فرستاد که در آن آمده بود:

سرافکنده و شرمنده از کارگزاری ماکناره گیری کن... و گرنه من به ایشان فرمان داده ام که با تو مقابله به مثل کنند... و بدان که هرگاه ایشان بر تو دست یابند، تو را پاره پاره کنند....^۱

وقتی شورش بصره به اطلاع امام(ع) در ربه رسید، امام(ع)، محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را با نامه‌ای به سوی مردم کوفه فرستاد تا آنها را به یاری سپاه حضرت فراخوانند.^۲

پس از آنکه اصحاب جمل بر جنگ با امام مصتم شدند و این گزارش به امام رسید، آن حضرت با ابن عباس، عمار یاسر، سهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر به مشورت پرداخت.^۳

محمد در جنگ جمل فرمانده پیاده نظام بود^۴ و در برھه‌ای از این جنگ فرمانده سپاه مهاجر و انصار شد.^۵ به فرمان امام، او و عمران به شتر عایشه حمله کرده، طنابهای کجاوه عایشه را بریدند و او را بر زمین نهادند و امام بر بالای کجاوه عایشه آمد و او را سرزنش کرد. سپس به محمد فرمان داد تا خواهرش عایشه را در خانه صفیه جای دهد.^۶

اینکه محمد در صفين حضور داشته یانه بین مورخان اختلاف است. ابن قتیبه می‌نویسد: او فرمانده انصار و مهاجر بوده است.^۷ در صورت عدم حضور، علت آن ممکن است این باشد که وی از سوی امام به ولایت مصر منصوب شده بود، از این رو نتوانسته در صفين حاضر باشد.

استانداری مصر:

امام علی(ع) پس از عزل قیس از مصر، محمد را به ولایت آنجا منصوب کرد و عهدنامه‌ای به اهل مصر نوشت. بیشترین نامه‌های مبادله شده بین امام و محمد مربوط به این دوره است. در این

*- جمل، مفید، ص ۸۶

-۱- همان مدرک، ص ۸ و ۱۶؛ کامل، ج ۳، ص ۲۲۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۵۴.

-۲- جمل، مفید، ص ۱۲۸.

-۳- همان مدرک، ص ۱۷۱.

-۴- الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۳ دارالمعرفه، بیروت.

-۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۲۹.

-۶- الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۳.

نامه‌ها حضرت علی(ع) او را به رعایت موازین اسلامی و نیز اصول سیاسی و نظامی توصیه می‌فرماید و شیوه اجرای احکام اسلام را یادآور می‌شود.

محمد در همان آغاز استانداری مصر، نامه‌تندی به معاویه نوشت و او را به خاطر همتا قرار دادن خود با امام علی(ع) بشدت سرزنش کرد و نسب پست او و خیانتهایش را به اسلام یادآور شد و فضایل امام و اهل بیت را بر شمرد.^۱

در زمان استانداری محمد که عمر و عاص با سپاهش برای تصرف مصر به آنسوی رفت. او و معاویه دو نامه به محمد نوشتند و خواستار کناره‌گیری وی شدند. محمد نامه‌ای نوشت و به آن دو نامه ضمیمه کرد و آنها را برای امام فرستاد و تقاضای کمک نظامی کرد. حضرت علی(ع) نیز پس از گردآوری سپاه کمکی، به محمد نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود: دژهای خود را مستحکم کن، واهمه به خود راه مده، رعد و برق آنها (عمرو و معاویه) در تو تأثیر نکند و پیوستن کسانی که با آنها همراهی هستند به آنها، برای تو بهتر است از بودن آنها نزد تو. محمد نیز در پاسخ یکی از نامه‌ها به امام اطمینان داد که: در میان همه مردم کسی سختگیرتر از من بر دشمنان امیر مؤمنان و مهربانتر از من بر دوستان وی نیست.^۲

اهمیت مصر برای حکومت امیر مؤمنان و جدی بودن تهدیدهای معاویه نسبت به اشغال آن و شورش عوامل دست نشانده وی در مصر موجب شد تا امام علی(ع) محمد را از مصر فراخواند و مالک را به آنجا بفرستد. امام در این باره به مالک می‌فرماید:

«... من محمد بن ابی بکر را ولی مصر کردم و در آنجا شورشیانی بر روی شوریدند و او نوجوانی است کم سن و سال و جنگ آزموده و با تجربه نیست... جز توکسی مرد مصر نیست...»

مالک به دستور امام به سوی مصر حرکت کرد که در بین راه توسط ایادی معاویه مسموم شد و به شهادت رسید.^۳

شهادت محمد

پس از مبادله نامه‌ها و شهادت مالک، معاویه بن حدیج (عامل معاویه) با سپاهش به مصر رسید.

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱.

۲- برای مشروح قضیه استانداری و عزل محمد و نامه‌های مکاتبه شده بین او و امام ر. ک شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶؛ الغارات، ج ۱؛ کامل، ج ۳؛ تاریخ طبری، ج ۵.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۷۴-۷۵.

شورشیان داخلی هم به محمد اعلان جنگ دادند. محمد که یارانش او را تنها گذاشته بودند، در خرابهای به دام دشمن افتاد، آنها با سنگدلی گردن محمد رازده و پیکر پاکش را به آتش کشیدند^۱ و سر بریده اش را نزد معاویه به شام فرستادند و این نخستین سری بود که در اسلام از شهری به شهر دیگر برده شد.^۲ با شهادت محمد، سرزمین مصر به دست معاویه و عمر و عاص افتاد.

امام (ع) که از شهادت محمد بسیار اندوهگین شده بود فرمود: اندوه ما بر شهادت او به اندازه خرسندي آنها (اهل شام) بلکه چند برابر آن است.^۳ سپس درباره او فرمود:

... او فرزندی خیرخواه و کارگزاری سختکوش و شمشیری برنده و پشتیبانی استوار و
مدافع بود...»^۴

زید بن صوحان

مفلذت زید بن صوحان :

زید بن صوحان عبدی از طایفه بنی عبدالقیس از قبیله ریبعه است. او از راویان حدیث است که آنها را از علی (ع) روایت کرده و از شجاع مردانی است که در فتوحات اسلامی شرکت داشته و دست چپش در جنگ نهاؤند در راه خداقطع شد و در جمل همراه با امام (ع) جنگید تا به شهادت رسید.^۵ تاریخ نگاران او را از تابعین شمرده‌اند، گرچه احتمال صحابی بودن او دور از ذهن نیست.^۶ زید، پدر و برادرش سه سخنران توانای کوفه بودند.^۷

ابن عباس، زمانی که از صعصعه در مورد برادرش زید سؤال کرد، او زید را چنین توصیف نمود: در مردانگی بلند مرتبه، در برادری شرافتمد، پرشکوه و دمساز و خوش قلب، آثارش جاودانه، در پیمان محکم و استوار، شب زنده‌دار، وسوسه‌های روزگار در او بی تأثیر و گرسنگی و سیری برایش یکسان بود. هرگز بر سر مال و جاه دنیا به رقابت نپرداخت، اوقات خود را بیشتر در سکوت می‌گذراند و سخن رانیک به خاطر می‌سپرد، اگر هم سخنی می‌گفت بگونه‌ای بود که تبهکاران را ناخوش و آزادگان نیکوکار را خوش آید.^۸

۱- همان مدرک، ص ۸۷.
۲- عقدالفرید، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۹۱؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۶۷.

۴- همان مدرک، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

۵- تتفیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۷؛ اعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۹۸.

۶- اصابه، ج ۱، ص ۵۷۴ و ۵۸۲.
۷- الغارات، ج ۲، ص ۷۸۹.

۸- الغدیر، ج ۹، ص ۴۳؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۱۰۲.

شخصیت والای او بگونه‌ای بود که معاویه از عقیل بن ابی طالب توصیف آن صوحان را می‌خواهد و عقیل می‌گوید: زید و عبدالله (برادر زید) دو نهر بزرگ و روان هستند که نا آرامی در آنها آرامش می‌یابد، و آبادیها به آن دو سیراب می‌شود. مردانی با جدیت هستند که بازی در آنها راه ندارد.^۱ زید که افتخار همنشینی و همراهی با صحابه بزرگواری همچون سلمان را داشت، بارفتن سلمان به مداین به عنوان حاکم آنجا، عهده‌دار تعلیم قرآن در آن شهر شد و سلمان مراقب او بود و هرگاه دچار اشتباهی می‌شد، به او تذکر می‌داد.^۲

زید و مبارزه با عثمان :

با رواج انحرافها و کجر ویها در خلافت عثمان، زید بن صوحان جزء کسانی بود که در جریان اعتراضات مردمی علیه عثمان، به همراه عده‌ای از مردم کوفه به سوی مدینه حرکت کرد.^۳ او عثمان را چند بار نکوهش کرد و گفت:... از راه منحرف شدی، ملت نیز از تو روی گردان شدند، اعتدال پیشه کن تا مردم نیز به تو بازگردند. این گفته را سه بار تکرار کرد.^۴

عثمان دستور داد زید را به خاطر سخنانش تبعید کنند که به شام تبعید شد، با این حال، زید به بهانه رسیدگی به امور شخصی خود وارد کوفه می‌شد و مخالفت خود را با دستگاه خلافت ابراز می‌کرد.^۵ زید آن قدر علیه حکومت معاویه در شام فعالیت نمود که معاویه از عثمان خواهش کرد که زید را به کوفه برگرداند. زید و همراهانش پس از بازگشت به کوفه آن قدر به افسای خلافهای عثمان و کارگزارانش پرداختند که دویاره به دستور خلیفه به حمص تبعید شدند.^۶

با فراگیر شدن دامنه انقلاب مردمی علیه عثمان، تبعید شدگان از اسارت رهایی یافته و به شهر و دیار خود بازگشتند. زید نیز از کوفه باگروهی از مردان انقلابی به مدینه رفت و در آنجا به همراه انقلابیون مصری و بصری علیه عثمان وارد عمل شد تا اینکه عثمان در سال ۳۵ به قتل رسید.^۷

زید سرباز فدایکار علی (ع) :

زید که آرزوی حکومت عدل اسلامی امام علی (ع) را داشت، با آغاز خلافت آن حضرت در

۱-اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷.

۲-تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۶، ص ۱۵، دارالمسیره بیروت، ۱۳۹۹ق.

۳-کامل، ج ۳، ص ۱۵۸.

۴-اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۴؛ تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۶، ص ۱۳.

۵-همان مدرک، ج ۷، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۶-همان مدرک، ج ۷، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۷-کامل، ج ۳، ص ۱۵۸.

رکاب ایشان بود. از این رو، برای تجهیز کوفیان به نبرد جمل، امام علی (ع) زید را به همراه امام مجتبی و عمار و قیس بن سعد به کوفه فرستاد.^۱ ابوموسی اشعری به بهانه‌های مختلف مردم را از گرویدن به سپاه امام باز می‌داشت زید در پاسخ ابوموسی برخاست و دست قطع شده خود را بلند کرد و ضمن سخنانی به او فهماند که کاری که در توان تو نیست، (منحرف ساختن مردم از علی علیه السلام) را کنار بگذار.^۲

سخنان زید در مردم اثر گذاشت و هزاران سپاهی به یاری امام شتافتند و زید بن صوحان از جمله رؤسای آنها بود.^۳

وی در نبرد جمل به فرماندهی قبیله عبدالقیس منصوب شد^۴ و در این پیکار، مظهر سلحشوری و شهادت طلبی و جانبازی بود و از قبول موقعیتهای حساس و پرخطر باکی نداشت. از این رو، نقل شده که بنی صوحان از امام تقاضا کردند که به آنان اجازه دهد در میان قبیله مضر موضع گیرند (موقعیت مضر به علت نزدیکی به شتر عایشه، حساس و خطرناک بود) آن حضرت نیز اجازه داد.^۵

زید و عایشه:

عاشه به منظور کسب حمایت هر چه بیشتر از افراد سرشناس و معروف، نامه‌هایی برای آنها نوشت تا آنان را به یاری خود و ترک جانب علی (ع) بخواند؛ از آن جمله نامه‌ای به زید نوشته. متن نامه چنین است:

از عایشه ام المؤمنین حبیب رسول خدا(ص) به فرزند خالص زید بن صوحان. نامه من که به دستت رسید به سوی مابیا و یاری مان کن، و اگر این کار را نکرددی، پس مردم را از یاری علی بازدار.

زید در جواب نوشت:

من فرزند خالص تو هستم اگر کناره گیری و به خانه‌ات بازگردی. در غیر این صورت من اولین کسی هستم که با تو مبارزه خواهم کرد. زید همچنین گفت: خدا رحمت کند عایشه را! که مأمور به خانه‌نشینی بود و مأمور به جنگیدن. او مأموریت خود را رها کرده، به ما دستور می‌دهد که مأموریت او را انجام دهیم و مأموریت ما را انجام داده و از ما می‌خواهد که ترک انجام وظیفه کنیم.^۶

^۱-شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحبيب، ج ۱۴، ص ۱۰۲ و ۱۰۴.

^۲-همان مدرک، ص ۱۰۴؛ اصابه، ج ۱، ص ۵۸۳.

^۳-اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۱۰۴.

^۴-تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۶.

سرانجام، زید بن صوحان که از خواص اصحاب امیر مؤمنان و از نیکان و پرهیزکاران بود، در سال ۳۶ هجری قمری در نبرد جمل پس از عمری تلاش و جانبازی خالصانه در یاری امام خویش، به شهادت رسید.^۱

زید قبل از شهادت، به امام وصیت کرد که پس از کشته شدنم، مرا با خونم دفن کنید و غسل ندهید، زیرا من در پیشگاه پروردگار دادخواهی خواهم کرد. حضرت نیز به وصیت او عمل کرد.^۲

جندب بن زهیر

جندب بن زهیر ازدی، پس از هجرت پیامبر به مدینه، به اتفاق قبیله اش وارد این شهر شد و اسلام آورد.^۳ در مدینه همواره کنار پیامبر (ص) بود و در جنگهای آن حضرت حضوری فعال داشت. در اثر همنشینی زیاد با آن حضرت، از نفس پاک حضرتش بهره‌ها برداشت. جندب چنان شیفته و عاشق پیامبر (ص) شده بود که روزی به آن حضرت گفت:

ای رسول خدا (ص)، پدر و مادرم فدایت، من هنگامی که از نزد شما می‌روم، به مال و فرزندانم دلخوش نمی‌شوم تا اینکه بازگردم و شما را ببینم، در میان انبوه جمعیت قیامت چگونه شما را ببینم.^۴

جندب در عصر خلفا :

غیرت دینی جندب سبب شد تا با انحرافات دوره خلفا مقابله کند. او در زمرة افرادی بود که چون ولید بن عقبه از فرط شرابخواری در محراب، نماز صبح را چهار رکعت خواند، برای اثبات سخن خود نزد عثمان، انگشت‌ولید را از دستش درآورد، به خلیفه سوم نشان دادند و در گماشتن چنین فردی به امارت کوفه اعتراض کردند. عثمان در مقابل این اعتراض، با آنها مخالفت کرد، ولی این گروه با همکاری حضرت امیر مؤمنان (ع) توانستند حکم اسلام را درباره ولید به دست علی (ع) اجرا کنند.^۵ بر اثر این جریان، عثمان مجبور شد ولید را از استانداری کوفه برکنار و سعید بن عاص را جایگزین او کند. به دنبال آن حادثه، جندب و یارانش با حاکم جدید کوفه مخالفت کردند و این سبب تبعید آنها به شام شد. در شام نیز مبارزات آنها به اندازه‌ای ادامه یافت که معاویه را به هراس انداخت و وی از بیم آنکه مردم شام شیفتۀ او شوند، از خلیفه خواست تا آنها را دوباره به کوفه برگرداند. چون به

۱- شذرات الذهب، ابن العماد (حنبلی)، ج ۱، ص ۴۴، المکتب التجاری، بیروت.

۲- اعيان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳- طبقات، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴- اعيان الشیعه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۶، دارالاندیس، بیروت، (با تلخیص).

کوفه آمدند، از روز نخست زبان به انتقاد گشودند و خلیفه دستور تبعید آنها را به حمص صادر کرد.^۱ بدین گونه، جندب به خاطر حق‌گویی و ستیز با باطل از تبعیدی به تبعید دیگر روانه شد و مورد بدترین اهانتها و تهمتها قرار گرفت.

جنگ جمل اوج فدایی جندب :

جندب که آرزوی حکومتی همچون حکومت پیامبر (ص) را داشت، با آغاز خلافت امام علی (ع)، برای آنکه سهمی در دفاع از حکومت مطلوبش داشته باشد، بر تلاش خود در جهت استقرار اهداف عالی امام افزود و با شرکت در جنگ جمل به عنوان فرمانده بخشی از نیروهای سواره نظام و بازوی قدرتمند امام (ع) انجام وظیفه کرد.^۲

از افتخارات بزرگ جندب همین بس که در جمل، نام او و شمشیرش در کنار نام مالک و شمشیر او ذکر می‌شود. یکی از افراد سپاه امام برای تضعیف روحیه دشمن می‌گوید:

^۳
ای قریشیان از دو مرد بر حذر باشید: جندب و اشترا.

یکی دیگر از یاران امام نیز برای اتمام حجت و نجات جوانان قریش به آنان می‌گوید:

ای جوانان قریش... برای آغاز جنگ پافشاری نکنید... از مالک اشتر نفعی و جندب بن زهیر بترسید. مالک اشتر دامن زره خود را بالا زده و جندب بن زهیر از خشم و رشادت، زره خود را شکافته است....^۴

در این جنگ، جندب حساسترین و خطرناکترین نقطه میدان جنگ را برای رزم انتخاب کرد و آن نقطه، اطراف شتر عایشه بود، زیرا گروهی جنگجوی قوى و فداىی در اطراف شتر شمشیر می‌زدند و از شتر و سوارش به سختی محافظت می‌کردند. جندب تنی چند از سران جمل را که در این نقطه بودند، یکی پس از دیگری به قتل رساند و با عبدالله بن زهیر جنگ تن به تن نمایانی کرد.^۵

شایستگی جندب در جمل، سبب شد که حضرت علی (ع)، فرماندهی پیاده نظام و پرچمداری نیروهای «ازد» و «یمن» را در صفین بدو سپارد.^۶ حیله‌های معاویه و سپاهش در صفین، نتوانست تمیز بین حق و باطل را از جندب بگیرد. از این رو، وقتی او مأمور مقابله با هم قبیله‌ایهای خود شد، فردی از افراد سپاهش به او گفت:

چگونه برادرانمان را بکشیم؟ جندب در پاسخ گفت: سوگند به خدا، اگر بین ما و ایشان پیوند

۱-الغدیر، ج ۹، ص ۳۵.

۲- جمل، شیخ مفید، ص ۱۷۱.

۳- همان مدرک، ص ۱۹۵.

۴- همان مدرک.

۵- همان مدرک.

۶- وقعة صفین، ص ۲۰۵، اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۲۴۴.

پدر و پسری هم می‌بود تا هنگامی که آنان بر امام و پیشوای برق ما یورش می‌آورند و ستمگران را پشتیبان و یاور بودند با ایشان می‌جنگیدیم تا از باطل برگشته و به حقی که آنان را بدان می‌خوانیم بپیوندند، یا آنکه از ما و آنان کشتار بسیار شود.^۱

جندب می‌دانست که عشق به امام است که جبهه‌ها را گرم نگه داشته و روحیه جنگیدن را در سربازان دمیده است. از این رو، هنگام رویارویی با دشمن تصمیم می‌گیرد که رجز خود را درباره ستایش از فضایل و کمالات حضرت علی (ع) ایراد کند تا سربازانش با شنیدن نام امام به یاد آن حضرت و حقانیت راه او بیفتد و اشاره زیبای خود را اینگونه خواند:

این است علی و به راستی هدایت با اوست

بارالها او را حفظ کن و تباہش مدار

پروردگارا او فقط از تو می‌ترسد پس مقامش را بلند دار....^۲

شهادت جندب :

جندب در جریان جنگ صفين در حالی که پرچم اسلام بر دوشش بود، به دشمن حمله کرد و فریاد می‌زد:

به خدا سوگند! تا این پرچم را گلگون نکنم، دست از جنگ نمی‌کشم.

چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی برابر ش قرار گرفت و بانیزه او را زد، ولی او با اینکه زخمی شده بود، به سوی دشمن پیش رفت تا سرانجام با شمشیر دشمن به شهادت رسید.^۳

۱- وقعة صفين، ص ۲۶۲.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۲.

۳- پیکار صفين، ص ۵۵۸.

درس هفتم
عمّار یاسر، هاشم مرقال

عمّار یاسر

مقام عمار :

عمّار یاسر، صحابی بزرگوار پیامبر(ص) از نخستین کسانی است که در مکه اسلام خود را آشکار ساخت.^۱ از این رو او و پدر و مادرش را شکنجه دادند و «سمیه» مادرش نخستین شهید اسلام شد^۲ و پدرش نیز بر اثر این شکنجه‌ها، به شهادت رسید.^۳

آن‌گاه که مشرکان، پدر و مادرش را زیر شکنجه به شهادت رساندند، پیامبر(ص) فرمود:
ای قریش! از عمار چه می‌خواهید؟ عمار با حق است و حق با عمار است، هر کجا که باشد.^۴

و زمانی که مشرکان، عمار را بوسیله آتش شکنجه می‌کردند، حضرت فرمود:
ای آتش! بر عمار سرد و سالم باش، همان گونه که بر ابراهیم شدی.^۵
عمار از نخستین کسانی است که در اسلام به ساختن مسجد اقدام کرد. رسول خدا(ص) به درخواست عمار مسجد قبا را تأسیس کرد و پیش از آغاز کار، عمار به مقدار لازم سنگ جمع آوری نمود و سرانجام خودبنای آن را به پایان برد. عمار در ساختن مسجدالنبی (ص) در مدینه نیز تلاش فراوانی کرد.^۶

احادیث و روایات فراوانی از معصومین درباره فضایل عمار آمده است. در برخی از این روایات رسول گرامی (ص)، عمار را با صفات: پاکیزه پاک شده^۷، خیرش فراوان، نورش تابنده و

۱-سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۳، دارایحاء التراث، ۱۳۹۵ق؛ اصحابه، ج ۲، ص ۵۱۲.

۲-طبقات، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸.

۳-اصابه، ج ۳، ص ۶۴۸.

۴-بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵.

۵-سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۴.

۶-سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۷-رجال کشی، ص ۳۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲؛ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۱۳۷، حیدرآباد هند، ۱۳۸۹ق.

پاداشش بزرگ^۱ سراپا ایمان^۲ و فقیه بزرگ،^۳ یادکرده و قتل عمار را به دست گروه ستمگر پیش بینی کرد.^۴

حضور در جنگهای عصر رسالت :

عمار در این زمان در بسیاری از جنگها حضور فعال داشت، از جمله در سریه «عبدالله بن جحش» و حمله به کاروان قریش، در غزوه «عشیر» و تعقیب کاروان قریش، در واقعه بدر، در غزوه ذات الرقاع، در جنگ تبوک.^۵ عمار همچنین در سال ششم هجری حامل نامه پیامبر (ص) به فرمانروای شام در دعوت او به اسلام بود.^۶

عمران و خلفا :

۱- در زمان ابوبکر : پس از رحلت پیامبر (ص) گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر خودداری کردند؛ از جمله، عمران، مقداد، سلمان، ابوذر و ... این افراد حضرت علی (ع) را جانشین رسول خدا (ص) می دانستند.^۷

پس از ماجراهی سقیفه که حضرت علی (ع) به همراه حضرت فاطمه (س) و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به خانه‌های بدربیون و پیشگامان مسلمان می‌رفت و برای گرفتن حق خود از آنان یاری می‌خواست، بنا به گفته آن حضرت، جز سلمان و ابوذر و عمران و مقداد کسی دعوتش را اجابت نکرد.^۸

هنگامی که مسیلمه کذاب سر به شورش برداشت و ادعای پیامبری کرد، عمار در سپاه خلیفه حاضر شده، به یمامه رفت. حضور او در سپاه و جنگ سختی که با مسیلمه کرد، سبب پیروزی مسلمانان و فتح یمامه و قتل مسیلمه شد.^۹

۲- در دوره عمر : عمار در سال ۲۱ هجری، طی حکمی از سوی عمر، به فرمانروایی کوفه منصوب شد، اما یک سال بعد بر اثر سعایت اهل کوفه، عزل شد.^{۱۰}

۱- رجال کشی، ص ۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲؛ وقعة صفین، ص ۳۲۲.

۳- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۰. ۴- سنن ابن داود، ج ۴، ص ۲۶۸.

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۱۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۶۹؛ مغازی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۸؛ طبقات، ج ۱، ص ۲۶۵.

۷- تفسیر اتفاق، سیوطی، ج ۱، ص ۵۹. ۸- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۲.

۹- سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۳۰۲. ۱۰- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۹-۱۶۳.

۳-در زمان عثمان: سوء استفاده‌های مکرّر از بیت المال، سبب اعتراض امام علی(ع) و عمار نسبت به عثمان شد. در نتیجه به دستور خلیفه، عمار را دستگیر کردند و آن قدر زدند که بیهودش شد، بحدّی که عایشه به این عمل اعتراض کرد و پخش خبر رفتار عثمان با عمار، مخالفت عمومی را برانگیخت.^۱

پس از رحلت ابوذر در تبعید، عثمان از کنایه‌های عمار خشمگین شد و قصد تبعید او را داشت، اما با گرد آمدن طایفه «بنی مخزوم» نزد امام علی(ع) و سخن امام در جلوگیری از تبعید عمار، سبب انصراف عثمان شد.^۲

عمّار در عصر امامت :

۱-در نبرد جمل: عمار که از شیفته‌گان و مدافعان ولايت حضرت علی(ع) در موقع حساسی همچون سقیفه، شورای شش نفره عمر و... بود، با آغاز خلافت امیر مؤمنان(ع)، در جنگ جمل فرماندهی میسره سپاه را به همراه شریع بن هانی عهده‌دار شد و به جهت سخن پیامبر(ص) مبنی بر اینکه عمار به دست گروه ستمگر به شهادت می‌رسد، وجودش در سپاه امام علی(ع) میزان تشخیص حق و باطل در نزد سپاه گردید و افرادی همچون زبیر را در ادامه جنگ به تردید انداخت.^۳ در این جنگ، خطرناکترین مأموریت یعنی مقابله با فداییان عایشه در کنار شتر او و پی‌کردن شتر عایشه به عمار و مالک واگذار شد. این دو دلاور، دو پای شتر و بازوی اوراقطع کردند و شتر به زمین افتاد و در نتیجه باقیمانده نیروهای باطل پراکنده و فراری شدند و فتنه جمل پایان یافت.^۴

۲-در پیکار صفين: حضرت امیر(ع)، در آرایش نظامی خود در صفين، عمار را فرمانده نیروهای پیاده نظام اعزامی از کوفه قرار داد.^۵ ایمان به هدف در عمار، بحدّی بود که میان نیروهای اسلام آمد و گفت:

خدایا... من اکنون کاری رانمی‌شناسم که بیش از جهاد و جنگ با این فاسقان مورد رضای تو باشد، اگر می‌دانستم کاری بیش از این، مورد رضای توست بی‌شک آن را انجام می‌دادم.^۶

umar در صفين، علاوه بر رزم بی امان با دشمن، سخنان ارزنده‌ای به مناسبتهای مختلف ایراد

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸، دارالتعارف بیروت، ۱۳۹۷ ق.

۲- تاریخ بعلوبی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۰.

۴- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۱۶۱.

۵- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰.

۶- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۰.

کرد. جنگ روانی علیه دشمن به هنگام نبرد با عمر و عاص و عبید الله بن عمر و یادآوری خیانت آنها به اسلام^۱، تشویق و تشجیع نیروهای امام از جمله تشویق هاشم مرقال با دمیدن روح جنگاوری در آنان و ذکر پاداش جهاد،^۲ توجیه نیروهای خودی در بارور کردن ایمان به هدف در جنگ، رسوایر کردن معاویه در اینکه او قلبًا اسلام نیاورده^۳ و توجیه نیروهای مسئله دار و دودل خودی، از جمله سیاستهای عمار در یاری امام علی(ع) بود.

زدودن شک از افراد سپاه خودی و انسجام آنان در راستای هدف مشترک، از عوامل مؤثر پیروزی در نبرد است. روزی در صفين، امیر مؤمنان مردی را نزد عمار فرستاد تا شبهه اش رفع شود. عمار به او گفت:

آن پرچم سیاه را که می بینی، از آن عمر و عاص است، من سه بار در کنار رسول خدا(ص) با آن جنگیده ام... موضع ما همان مواضعی است که در روزهای بدر، احد و حنین در زیر پرچم رسول خدا(ص) داشتیم و اینان در موضع احزاب مشرک قرار دارند. به خدا سوگند، دوست داشتم همه کسانی که در اردوگاه معاویه اند، یک تن بودند و من آن یک تن را سر می بریدم و قطعه قطعه می کردم. آنان ریختن خونشان از گنجشک حلال تر است... به خدا آنان به اندازه خشاکی که در چشم مگسی فرو رود از حق بهره ای ندارند. به خدا اگر چنان ما را بزنند تاما را به نخلستانهای هجر (دور دست) برانند، ذرا های در حقانیت خود و باطل بودن آنان تردید نخواهیم کرد.^۴

شهادت عمار:

هجوم همگانی در صفين آغاز شد، و سپاهیان امام علی(ع) با نیروهای شام درگیر شدند و تا غروب جنگیدند. عمار در این نبرد چنان پیش تاخت که به چادر فرماندهی معاویه نزدیک شد. نیروهای عمار و دشمن به جنگ سختی دست یازیدند که بر اثر آن نیروهای معاویه شکست خورده، پا به فرار گذاشتند، تا جایی که معاویه اسبی خواست تا فرار کند، ولی عمر و عاص با پیشنهاد قرآن بر نیزه کردن از فرار او جلوگیری کرد.^۵

در اوج درگیری، نیزه های «ابو عادیه عاملی» و «ابن جون سکسکی» به سوی عمار نشانه رفت و او را به شهادت رساند. عمار شب هنگام به شهادت رسید و حضرت علی(ع) بر پیکر وی نماز خواند و او را بدون غسل به خاک سپرد.^۶

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹-۴۰؛ وقعة صفين، ص ۳۲۰.

۲- وقعة صفين، ص ۳۲۸-۳۴۰.

۳- همان مدرک، ص ۲۱۴.

۴- وقعة صفين، ص ۳۲۱.

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۱.

پس از شهادت عمار، معاویه، عمر و عاص و پسرش درباره شهادت او گفتگو کردند و پسر عمر و عاص سخن پیامبر(ص) درباره قتل عمار به وسیله ستمگران را نقل کرد. معاویه نیز که در صدد رفع این ننگ از خود بود، ادعای کرد که ما او را نکشیم، بلکه آن کسانی که وی را به میدان جنگ فرستادند، او را کشتند. در مقابل چنین حیله‌ای، امام علی(ع) فرمود:

بنابراین، قاتل حمزه، پیامبر(ص) است، چون پیامبر(ص) وی را به صحنه نبرد آورد.^۱

هاشم مرقال

هاشم فرزند عتبه بن ابی وقاری قرشی زهری، از آن جهت مرقال لقب گرفت که در جنگ با حالتی خاص با سرعت به سوی میدان نبرد می‌دوید.^۲ او در سال فتح مکه (هشتم هجری) مسلمان شد، از این رو، در غزوه‌ها و جنگ‌های پیامبر(ص) نامی از او نیامده است. او سخنوری مشهور و از مردان با فضیلت و تقوا و درستکار بود.^۳

هاشم در دوره خلفا:

فعالیت هاشم مرقال در دوره خلفا، حضور او در سه جنگ مهم یرموق، قادریه و جلو لا در مقابله با روم و ایران است.

در ابتدای دوران خلافت عمر، هاشم فرماندهی یک ستون سواره را در جنگ یرموق عهده‌دار بود و در همین جنگ، یک چشم خود را از دست داده و به اعور معروف شد. او پس از فتح شام، همه نیروهای خالد بن ولید را فرماندهی کرد و به سوی جنگ قادریه هدایت نمود.^۴ و در اوج درگیریهای جنگ قادریه با هفتصد تن از نیروهایش به کمک نیروهای اسلام شتافت.^۵ در جنگ جلو لا که ایرانیان مقاومت زیادی از خود نشان دادند، عمر به سعد و قاص (فرمانده کل سپاه) دستور داد که هاشم را مأمور جلو لا کند. هاشم پس از محاصره جلو لا و مراقبت از خندق‌های آنجا، پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان کرد که به فتح الفتوح شهرت یافت.^۶

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱؛ اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۵.

۲- رجال، شیخ طوسی، ص ۶۱، مکتبة الحیدریه نجف، ۱۳۸۱ق؛ وقعة صفین، ص ۳۲۸؛ معجم رجال الحديث، ج

۱۹، ص ۲۴۵، دارالزهراء بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳- تتبیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۸.

۵- همان مدرک.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۲.

۶- کامل، ج ۲، ص ۵۱۹؛ اعيان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

مرقال در عصر امام علی(ع)

هاشم مرقال نخستین کسی است که در کوفه جهت بیعت با امیر مؤمنان علی(ع) پیشقدم شد. او حتی قبل از آنکه آگاهی یابد که مسلمانان چه کسی را به عنوان خلیفه تعیین کرده‌اند، ابوموسی (استاندار کوفه) را به بیعت با امام علی(ع) ترغیب کرد، ولی چون جواب رد شنید، خود این کار را آغاز کرد و بلا فاصله اشعاری در مدح حضرت علی(ع) سرود.^۱

۱- در واقعه جمل: آزمون موفق هاشم در صحنه‌های مختلف، سبب واگذاری مأموریتهای حساس از سوی امام علی(ع) به وی شد. یکی از این موارد، اعزام هاشم به کوفه جهت مذاکره با ابوموسی اشعری بود تا او را وارد صحنه نبرد کند، اما ابوموسی از پیروی امام(ع) سرپیچی کرد و هاشم را به مرگ و زندان تهدید نمود. هاشم نیز در نامه‌ای به امام، ابوموسی را کینه توڑ و بدخواه و عصیانگر نسبت به امام معرفی کرد و امام نیز گفتار وی را تصدیق نمود.^۲ هاشم مرقال در واقعه جمل یکی از فرماندهان نظامی برجسته علی(ع) بود و امیر مؤمنان فرماندهی سواره نظام قربیش و کنانه را به او واگذار کرده بود.^۳

۲- در پیکار صفين: زمانی که امام علی(ع) قصد سرکوب معاویه را داشت از انصار و مهاجر نظرخواهی کرد. در این میان، هاشم برخاست و سخنان قاطعی در مقابله با دشمن اظهار کرد. بار دیگر زمانی که بر اثر نامه‌های گستاخانه معاویه و عمر و عاص، بعضی از فرماندهان امام علی(ع) احساس ضعف کردنده، هاشم از جای برخاست و گفت:

ای امیر مؤمنان، ما را به سوی این سنگلان بسیج کن... دستهایمان را به علامت اطاعت از فرماندهی به سوی تو دراز می‌کنیم و دلهایمان برای بذل خیرخواهی به طرف تو گشوده شده و جانهایمان تورا یاری می‌کنند و در برابر دشمن محکم و استوار ایستاده‌ایم.^۴

هاشم در این جنگ، حساسترین سمت یعنی پرچمداری لشکر امام علی(ع) را بر عهده داشت.^۵ وی با اینکه چنین مسؤولیت خطیری را عهده دار بود، اگر در گرماگرم نبرد احتمال می‌داد که بتواند کسی را ارشاد کند، چنین می‌کرد. از این رو، در یکی از روزهای نبرد، ناگهان جوانی از سپاه معاویه در حالی که بشدت به امام علی(ع) ناسزا می‌گفت، بر نیروهای آن حضرت

۱- اصحابه، ج ۳، ص ۵۹۳

۲- معادن الحکمه، فضیل کاشانی، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی

الحدید، ج ۱۴، ص ۹.

۳- جمل، شیخ مفید، ص ۱۷۲

۴- وقعة صفين، ص ۲۷.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱۲.

حمله برد. اندرزها و سخنان روشنگرانه هاشم با این جوان سبب منقلب شدن او گردید، بگونه‌ای که خود را خطاکار و امام را صالح خواند و تقاضای توبه کرد.^۱ فداکاری و حماسه آفرینی هاشم در صفین زبانزد همگان بود. امام علی(ع) هنگام سپردن پرچم به هاشم، به شوخی بدرو مردم:

ای هاشم، بیم آن نداری که امروز هم یک چشمت کور باشد و هم ترسو باشی؟

هاشم در پاسخ گفت: به خدا سوگند، امروز چنان جمجمه‌های دشمن را در هم پیچم، بمانند کسی که دست از دنیا شسته باشد. آن گاه نیزه‌ای به دست گرفت و چنان تکانی به آن داد که دونیم شد و نیزه محکم دیگری برایش آوردند. سپس نگاهی به لشکر معاویه انداخت و به علامت آمادگی، پرچم را به اهتزاز درآورد و اشعاری حماسی سرود.^۲ و آن‌گونه حمله را با مهارت آغاز کرد که عمر و عاص، ترسان به اطرا فیانش گفت:

گویا می‌بینم این پرچمدار امروز کاری صورت دهد، و اگر بر همین روال پیش رود تمامی عرب (لشکر شام) را به هلاکت و نابودی می‌کشاند.

در این حال که هاشم مقاومت زیادی از خود نشان داد، عمار با نیزه‌اش پیوسته به هاشم می‌زد و او را به پیکار تشویق می‌کرد.^۳ در دومین روز جنگ، هاشم در رأس جمعی از سواره نظام با «ابوالاعور سلمی» وارد نبرد شد.^۴

سپس امام علی(ع) هاشم را مأمور کرد تا با ذوالکلاع (از سرداران بر جسته معاویه) نبرد کند.

پس از جنگی سخت، پرچمدار ذوالکلاع که مردی از قبیله عنزه بود، با نیزه هاشم کشته شد.^۵ در صفین، زمانی که مشکلات نظامی گلوی معاویه را می‌فسرده، در جلسه‌ای محروم‌انه با سران سپاه خود گفت: تنی چند از فرماندهان لشکر علی بن ابی طالب از جمله هاشم مرقال مرا سخت غمگین کرده‌اند. از این رو، هر یک از ما باید بانبردی تن به تن، کار یکی از آنها را خاتمه دهیم و تو (عمر و عاص) مأمور هاشم هستی. عمر و عاص و هاشم پس از رجزخوانی با یکدیگر درگیر شدند و نتیجه آن احساس ناتوانی عمر و عاص و عقب‌نشینی او و نیروهایش بود.^۶

۱- وقعة صفین، ص ۳۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳.

۲- وقعة صفین، ص ۳۲۷.

۳- همان مدرک، ص ۳۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲.

۴- وقعة صفین، ص ۲۱۴.

۵- همان مدرک، ص ۳۴۷.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۷۱.

پس از وارد آمدن تلفات زیاد به سپاه معاویه، او برای روحیه دادن به نیروهای شکست خورده خود، ضمن نطقی، موقعیت و رشادت هاشم رایان کرد:

... ای اهل شام بشارت باد شمارا که سه نفر از فرماندهان بزرگ عراق را به قتل رسانده‌اید.

اول عماّر، که گویا جوانمرد رشید و زنده‌دل آنان بود. دوم هاشم، که نقش او در این جنگ،

همانند نقش حمزه سیدالشهداست. سوم این بدیل، آن کسی که از خود رشادتها نشان

داده است.^۱

شهادت هاشم

هاشم در روز شهادت خود، خطاب به نیروهایش گفت:

من مرد تنومندی هستم، بنابراین از افتادنم و نقش بر زمین شدنم نهراسید، زیرا به همان مقدار که کشتن یک شتر احتیاج دارد تا جان بدهد، جان دادن من نیز وقت می‌برد.

این را گفت و به صفوف دشمن حمله‌ور شد و سرانجام پس از درگیری با دشمن مورد اصابت قرار گرفت. سپس حارث بن منذر بر او تاخت و ضربه‌ای به هاشم وارد کرد و او از اسب نقش بر زمین شد و به شهادت رسید.^۲

۲- طبقات، ج ۲، ص ۲۶۲، سفينة البحار، ج ۲، ص ۷۱۷.

۱- شرح نهج البلاغه، ص ۹۲.

درس هشتم

عبدالله بن عباس

منزلت ابن عباس

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عمومی پیامبر اکرم(ص) و امیر مؤمنان علی(ع) است. وی سه سال قبل از هجرت در شعب ابوطالب متولد شد و مادر او «لبابه» دختر حارث و خواهر «میمونه» همسر پیامبر اکرم(ص) است.

او در بعد نظامی یکی از فرماندهان برجسته حضرت علی(ع) به شمار می‌رود و در میدان رزم، رشادت و سلحشوری چشمگیری از خود نشان داده و از اداره کنندگان مهم جنگ محسوب می‌شده است.

ابن عباس در ادب، شعر و لغت نیز صاحب نظر بود، و محققان و جویندگان هنر و ادب، وی را دریایی خروشان از فضل و کمال می‌یافتدند و خود را از سرچشمه دانش بی‌کران او سیراب می‌کردند. وسعت دانش او بقدری بود که وی را «حبراً لامة» یعنی دانشمند امت خوانده‌اند.^۱ او در کوچکی همراه رسول خدا(ص) بوده و احادیث زیادی از آن حضرت روایت کرده است. ابن عباس نزد همه خلفای معاصر خود مورد احترام و از جایگاه بلندی برخوردار بود و سخشن نزد ایشان اعتبار داشت. آنان درباره مسائل گوناگون کشور، مشورت ابن عباس را فراموش نمی‌کردند و با وی به رایزنی و چاره اندیشی می‌پرداختند.^۲

ابن عباس در علوم قرآن و تفسیر آن سرآمد دیگران بود. خودش می‌گوید:

حضرت علی(ع) مرا آموزش داده... و علم من از دانش اوست و علم همه اصحاب محمد(ص) در کنار علم علی(ع) مانند قطره‌ای است در دریاهای هفتگانه.^۳

۱- تدقیق المقال، ج ۲، ص ۱۹۱

۲- اعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۸

۳- امالی، شیخ مفید، ص ۲۳۶

رفت و آمد زیاد او از خردسالی به منزل پیامبر(ص)، سبب شد تا روزی که آب وضوی پیامبر(ص) را آورد، مورد دعای آن حضرت واقع شود که فرمود:

خداوندان، اورادر دین فقیه گردان و علم تأویل و تفسیر را به او بیاموز.^۱

ابن عباس علاقه فراوانی به امام حسن و امام حسین علیهم السلام داشت و به آنان عشق می‌ورزید و با اینکه از آن دو مسن تر بود، برای آنها رکاب می‌گرفت و لباسشان را مرتب می‌کرد و به طعن دیگران در این موارد پاسخ می‌داد.^۲

ابن عباس در عصر امام علی(ع)

ابن عباس از دیرباز و در دوران خلفا پیوسته حضرت علی(ع) را شایسته مقام خلافت می‌دانست و از حق آن بزرگوار دفاع می‌کرد. او همواره آرزویش این بود که حضرت علی(ع) منصب امامت را به دست گیرد و حکومت در مسیر صحیح خود واقع شود. بارها در این باره با خلفا بویژه عمر سخن گفت و حق آن حضرت را یاد آور شد. از این رو در جریان محاصره منزل عثمان، پیروزی امیر مؤمنان در امر خلافت نزد او قطعی بود و به همین جهت با ادعای خلافت دیگران بشدت مخالفت می‌کرد.^۳

مشاور امام :

پس از به خلافت رسیدن حضرت علی(ع)، طلحه و زبیر استانداری بصره و کوفه را از آن حضرت درخواست کردند. حضرت علی(ع) با ابن عباس خلوت کرد و نظر او را در این باره جویا شد. ابن عباس نیز با واگذاری کوفه و بصره به آن دو مخالفت نمود و حضرت علی(ع) نظر او را پسندید و آن را اجرا کرد.^۴

آن گاه که خبر بیعت شکنی طلحه و زبیر و حرکت آنها به سوی بصره به امام رسید، حضرت با ابن عباس و عمار و دیگران به مشورت پرداخت و نظرخواهی کرد و ابن عباس نیز نظر خود را ارائه داد.^۵

چون حضرت علی(ع) به سوی بصره حرکت کرد، و به قبیله «طی» رسید از ابن عباس درباره کوفیان نظر خواست. او گفت: عمار را برای بسیج آنان بفرست؛ زیرا او سابقه طولانی در اسلام

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۵۳۴. ۲- صلح امام حسن، مترجم، ص ۴۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحدید، ج ۱۰، ص ۶. ۴- همان مدرک، ج ۱، ص ۲۳۲.

۵- جمل، شیخ مفید، ص ۱۲۸.

دارد... و من نیز با او می‌روم و فرزندت حسن را نیز همراه ما بفرست. امام علی(ع) نظر او را پذیرفت و آنها را به کوفه فرستاد.^۱

فرستاده ویژه امام :

پیش از آغاز جنگ جمل، چون فرستاده امام (صعصعه) از نزد طلحه و زبیر بی‌نتیجه بازگشت، آن حضرت ابن عباس را خواست و فرمود:

به سوی طلحه و زبیر برو و آنها را به حق دعوت نما و پیمانی را که بسته بودند، به آنها یادآوری کن.

ابن عباس مأموریت را انجام داد و ضمن مذاکره طولانی به عزم آنها در جنگ با امام پی بردا و به آن حضرت گزارش داد. سپس حضرت علی(ع) مأموریت جدیدی به او داد که به سوی عایشه برگردد و بیرون رفتنش از خانه پیامبر(ص) را یادآوری کند و او را از تخلف فرمان خدا و کنار گذاشتن پیمان پیامبر(ص) بترساند. ابن عباس در این مأموریت نیز اصرار آنان را بر جنگ به امام گزارش داد. آنگاه که حضرت دید آنها نه موضعه می‌پذیرند و نه با وعید، از فساد دست می‌شویند، سپاه خویش را منظم ساخت و به آنان فرمان آماده باش داد. عبدالله بن عباس را به فرماندهی مقدمه لشکر گماشت و فرماندهان دیگر را نیز تعیین کرد.^۲

دو لشکر، مقابل هم صفات آرایی کردند. حضرت علی(ع) فرمود جنگ را آغاز نکنید تا با دشمن اتمام حجت کنم. آنگاه ابن عباس را خواست و به او فرمود:

این قرآن را نزد طلحه و زبیر ببر، و آنان را به قرآن و حکم آن دعوت کن و به آن دو بگو: مگر شما به میل و اختیار بامن بیعت نکردید؟ پس چه چیز شمارا به پیمان شکنی و ادار کرد؟ این کتاب خدا میان من و شما داور است.

ابن عباس مذاکرات مفصلی که در این باره با سران دشمن انجام داده نقل کرده و می‌گوید: هنوز از جایم برای بازگشت نزد امام حرکت نکرده بودم که دیدم تیرها همچون ملخهای پراکنده به سوی ما می‌آید. با این حال، امام جنگ را آغاز نکرد و جوانی دیگر را برای اتمام حجت به میدان فرستاد و چون او را تیرباران کردند، جنگ آغاز شد.^۳

جنگ با پیروزی امام پایان یافت و سپاه آن حضرت پیروزمندانه وارد بصره شد.

۱- همان مدرک، ص ۱۴۰.

۲- همان مدرک، ص ۱۶۷ و ۱۷۱.

۳- جمل، ص ۱۷۹-۱۸۱.

با خاتمه جنگ، گروهی از جوانان قریش نزد ابن عباس آمدند و او را به عنوان شفیع نزد حضرت علی(ع) فرستادند و امان خواسته، از امام خواهش کردند که بیعت آنان را بپذیرد.
حضرت علی(ع) درخواست آنان را پذیرفت و آنها را غفوکرد و اجازه ورود به شهر داد.^۱
سپس امام علی(ع)، ابن عباس را نزد عایشه فرستاد تا به او دستور دهد به مدینه بازگردد. بار اول عایشه نپذیرفت، امام(ع) دوباره ابن عباس را مأمور چنین کاری کرد و او دستور آن حضرت را به عایشه ابلاغ کرد وی پذیرفت و به مدینه بازگشت.^۲

فرماندار بصره :

پس از جمل، امام در جستجوی فرد مناسبی برای تصدی مقام استانداری بصره برآمد. پس از مشورتهای زیاد، ابن عباس را والی آنجا قرار داد و رهنمودهای بسیاری در زمینه اداره آنجا و برخورد با مردم بیان کرد و هنگام معرفی او به اهل بصره، در خطبه‌ای فرمود:
... امیدوارم او را (ابن عباس) شخصی عفیف، متقدی و با ورع بیایم و من او را والی قرار ندادم
مگر آنکه او را چنین می‌پندارم....^۳

در صفين :

با استقرار حضرت علی(ع) در کوفه، آن حضرت به جمع آوری نیرو و تدارکات مشغول شد و آمادگی خود را برابر رویارویی با معاویه و دفع فتنه او اعلام کرد. ابن عباس نیز مانند سایر کارگزاران نامه‌ای به امام نوشت و موقعیت اجتماعی حوزه مأموریت خویش را تشریح کرد.^۴
در این موقع نامه‌های فراوانی بین ابن عباس و امام مبادله شد، از جمله در یکی از آنها آمده است که ابن عباس اقدام لازم را جهت تأمین نیرو و یاری سپاه اسلام انجام دهد. به دنبال آن وی به منظور یاری رسانی به علی(ع) در اجتماع اهالی بصره به ایراد خطبه پرداخت در پی سخنان او مردم با جنب و جوش و شتابان آماده حرکت شدند. ابن عباس ابوالاسود دئلی را به جانشینی خود در بصره گماشت و خود با پنج سردار به سوی امام روانه شد و در نخیله به ایشان رسید. چون لشگریان کوفی و بصری در نخیله گرد آمدند، حضرت علی(ع) برای آنها خطبه خواند و به سوی صفين رهسپار شدند. نقش ارزنده ابن عباس در بسیج نیرو و مهمات برای امام در اینجا معلوم می‌شد، چراکه امام در اردوگاه منتظر ماند تا او رسید و با هم حرکت کردند.^۵

۱- همان مدرک، ص ۲۲۰.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳- جمل، ص ۲۲۴.

۴

۵

۵- همان مدرک، ص ۱۱۶-۱۱۷.

با صفات آرایی دو سپاه در صفین، ابتدا امام علی(ع) عبدالله بن عباس را فرمانده جناح راست لشکر کرد^۱ و سپس او را به همراه عباس بن ریبعه، مالک اشتر و اشعث به فرماندهی قلب لشکر گماشت.^۲ حضرت علی(ع) در روزهای حساس جنگ صفین تا حد امکان اجازه شرکت در جنگ را به تنی چند از اعضای خاندان خود از جمله ابن عباس و برادرانش نمی‌داد.^۳ ابن عباس که مرد دانش و بیان بود، در هنگام نبرد، چون شیری غرّان صفوی دشمن را می‌شکافت و با دشمن می‌جنگید. تاریخ رشادتهای بسیاری را از او در صفین نقل کرده، از جمله نبرد تن به تن او با ولید بن عقبه که ولید از بیم دلاوریها و قهرمانیهای ابن عباس، پا به فرار گذاشت.^۴ در آخرین و حساسترین روزهای جنگ صفین که به لیله الهریر معروف است، ابن عباس علاوه بر فرماندهی جناح چپ لشکر، فرماندهی قبیله‌های قریش، اسد و کنانه را از سوی امام(ع) عهده دارد.^۵

نامه‌های معاویه به ابن عباس

پیکار خونین صفین، دورنمای تاریکی در برابر دیدگان معاویه و اطرافیانش ترسیم می‌کرد. از این رو با اجرای ترفند جدیدی در صدد برآمد تا از طریق نامه نگاری به یاران بلند مرتبه حضرت علی(ع)، شأن آنان را در مقابل حضرت علی(ع) بزرگ قلمداد کرده و با تحریک، آنان را علیه امام بشوراند. چون این حیله در مورد اشعث بن قیس مؤثر واقع نشد، به سراغ ابن عباس آمد. معاویه پیوسته با همکاری نزدیک عمر و عاص نامه‌هایی را به ابن عباس نوشت و ابن عباس با نرمی پاسخ می‌داد تا اینکه جنگ اوچ گرفت و معاویه گفت: من نامه‌ای به او می‌نویسم و با ذکر دشمنیهای ما و بنی هاشم، او را از پیامدهای این جنگ می‌ترسانم.

چون نامه به دست ابن عباس رسید، خشمگین شد و گفت: تاکی پسر هند می‌خواهد عقلم را برباید، تاکی دندان بر جگر نهم و گفتنیهای خود را نگویم. سپس نامه مفصلی به معاویه نوشت و اجداد او را رسوا کرد تا جایی که معاویه از کارش پشیمان شد.^۶

ابن عباس و حکمیت

در جریان حکمیت، حضرت علی(ع) ابن عباس را برای این کار مهم پیشنهاد کرد و در مقام بیان نظر خود فرمود:

۱- پیکار صفین، ص ۳۲۱.
۲- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۶۸.

۳- وقعة صفین، ص ۴۶۳.

۴- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۷۹.

۵- وقعة صفین، ص ۴۱۶.
۶- وقعة صفین، ص ۲۰۵.

معاویه برای این کار کسی را مطمئن تر و مورد اعتمادتر از عمر و عاص نمی‌شناشد، و جز او دیگری را نمی‌گمارد، پس شما نیز عبدالله بن عباس را به مقابله با او بفرستید، زیرا عمر و هرگره مشکلی پیش آورده، عبدالله آن را خواهد گشود، و عمر و گرهی نگشاید، مگر اینکه عبدالله آن را خواهد بست. و هر کاری را عمر و ابرام نماید، عبدالله نقض کند، و هر امری را که نقض کند، عبدالله ابرام کند.^۱

با این حال، منحرفین نپذیرفتند و ابو موسی را حکم قرار دادند. سپس زمانی که حکمین به دومرة الجندل (محل مذاکرات) رفته‌اند، امام چهار صد نفر را به فرماندهی شریع بن هانی به آنجا روانه کرد و ابن عباس رانیز فرستاد تا با آنان نماز گزارد و کارهای آنها را سر و سامان دهد.^۲ این عباس در آنجانیز پیوسته به ابو موسی هشدار می‌داد و شرایط حاکم بر جو مذاکرات را به وی تفهیم می‌کرد تا مبادا غفلت یا اشتباه یا انحرافی از او سرزنش که جبران آن ناممکن باشد.^۳ ولی حکمیت بدان صورت ننگین پایان یافت.

پس از بازگشت از صفین، برخی از مردم پیشنهاد کردند تا کسان امیر مؤمنان (ع) مردم را نسبت به حکمیت توجیه کنند. از این رو، نخست امام حسن (ع) و سپس ابن عباس به دستور امام برای این کار تعیین شدند و هر یک با سخنانی مستدل آن را توجیه کردند.^۴

ابن عباس و خوارج

هنگامی که خوارج از سپاه امام جدا شده، به حرورا رفتند، حضرت علی (ع) به منظور ارشاد و هدایت شورشگران و اتمام حجت با آنها، ابن عباس را به سوی آنان روانه کرد و به او دستور داد تا با سنت پیامبر (ص) با آنان استدلال کند و از عقاید و دلیل تجمع آنان مطلع شود. ابن عباس نیز چنین کرد.^۵ این کار چند بار تکرار شد، ولی مؤثر واقع نشد.

سرکوب شورش «خریت» خارجی به دست زیاد بن خصفه در حال انجام بود که امام نامه‌ای به معقل نوشته تا با دوهزار نفر به کمک او برود و نامه‌ای نیز به ابن عباس (حاکم بصره) نوشته تا نیروهای کمکی معقل را تأمین کند.^۶

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ وقعة صفین، ص ۵۰۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵؛ وقعة صفین، ص ۵۳۳.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

۴- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۱۹۳. ۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۷۱.

۶- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۶.

زمانی که کارگزاران معاویه پس از حکمیت قصد شرارت در حکومت امام را داشتند و آن حضرت آماده جنگ دیگری با معاویه شد، حضرت علی(ع) نامه‌ای به ابن عباس نوشته در آن نامه از وی خواست که نیروهای رزمnde را بسیج کند و آنان را به سوی کوفه بفرستند و خود تا دریافت دستور بعدی از آن حضرت در بصره بماند. ابن عباس نیز آن نامه را برای مردم خواند و

سپاهی نزدیک به سه هزار و دویست رزمnde به فرماندهی احنف از بصره به کمک امام فرستاد.^۱

ابن عباس در عصر امام علی(ع)، مشاور امور حکومتی حضرت نیز بود، چنانچه با پیشنهاد وی، زیاد برای آرام کردن مردم فارس فرستاده شد^۲ همچنین او همراز امام بود، چنانچه پس از شهادت محمد بن ابی بکر و سقوط مصر به دست معاویه، امام(ع) دردهای دلش را ضمن نامه‌ای برای ابن عباس بازگو کرد^۳ و ابن عباس نیز برای عرض تسلیت به پیشگاه امام، از بصره به کوفه رفت^۴ و چون خطیه شقشیه آن حضرت به دنبال سؤال مردی قطع شد، ابن عباس از امیر مؤمنان درخواست کرد که سخن را از همان جا که قطع شده ادامه دهد که آن حضرت فرمود: این شقشیه‌ای بود که از جا کنده شد. سپس به حالت نخست بازگشت.^۵

ابن عباس در عصر امام حسن(ع)

پس از شهادت امام علی(ع)، ابن عباس و امام حسن(ع) آن حضرت را غسل دادند و ابن عباس در سوگ امام اشعاری سرود.^۶ صبح روز ۲۱ رمضان که امام حسن(ع) خود را به مردم معرفی می‌کرد، ابن عباس برخاست و از مردم خواست تا با آن حضرت بیعت کنند.^۷ امام حسن(ع) در آغاز حکومتش، فرماندهان لشکرها و کارگزار این حکومت را تعیین کرد و ابن عباس را به ولایت بصره منصوب نمود، ولی جاسوسانی از معاویه قصد اخلاق داشتند که امام دستور اعدام جاسوس معاویه را در کوفه صادر کرد و به ابن عباس نوشته تا جاسوس دیگر را در بصره دستگیر و اعدام کند.^۸ در این دوره، مانند دوره امام علی(ع) که معاویه در قنوت‌ش برعی از یاران امام ماند ابن عباس و مالک رالعن می‌کرد، ابن عباس مورد طعن و سرزنش معاویه و عمر و عاص قرار می‌گرفت، ولی

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۸.

۲- کامل، ج ۳، ص ۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۲ و ۱۳۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۹۲.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۱. ۵- همان مدرک، ج ۱، ص ۲۰۳.

۶- همان مدرک، ج ۶، ص ۱۲۲ و ۱۲۵. ۷- ارشاد، مفید، ص ۱۸۸.

۸- همان مدرک.

بی درنگ با سخنانی درشت به مقابله با آنها می‌رفت و کلمات تند و کوبنده نشارشان می‌نمود و از آنها بسختی انتقاد می‌کرد.

ابن عباس و امام حسین(ع)

بی درنگ پس از شهادت امام مجتبی(ع)، معاویه به مکه آمد و به ابن عباس گفت: تو اکنون بزرگ خاندان خود هستی. او نیز پاسخ داد: تا وقتی خدا ابا عبد الله الحسین(ع) را زنده بدارد، نه. و از این راه امامت امام حسین(ع) را به معاویه فهماند.^۱ چون معاویه اعتراض کرد که امام حسین(ع) با بیعت نکرده و شما او را سرزنش نکردید، ابن عباس پاسخ داد:

ای معاویه چقدر بجاست که به یکی از نقاط دور دست بروم و در آنجا اقامت گزینم، آن‌گاه آنچه را که تو می‌دانی بر زبان آورم، و همه مردم را علیه تو بشورانم.^۲

ابن عباس سعی بسیار کرد تا مانع از رفتن امام حسین(ع) به کربلا شود، ولی موفق نشد^۳ و چون امام حرکت آغاز کرد، او فغان برآورد که بی حسین شدم، خبر مرگ حسین را از من بشنوید.^۴

پس از شهادت امام حسین(ع) تازمانی که مختار زنده بود، عبد الله بن زبیر که قدرت دیکتاتور آن روز بود، نمی‌توانست مزاحم ابن عباس شود و پیوسته ابن عباس او را سرزنش می‌کرد، ولی پس از مرگ مختار، ابن زبیر، ابن عباس را که پیری سالخورده و نایبینا بود، از مکه به طائف تبعید کرد و وی در سال ۶۸ هجری در آنجا درگذشت و به خاک سپرده شد.^۵

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۲-۶۳؛ صلح امام حسن، مترجم، ص ۵۰۳

۲- کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۱

^۳

-کامل، ج ۴، ص ۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۳

.۴

-انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۷

^۵

-کامل، ج ۴، ص ۲۹۶؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۵۴۴

درس نهم

قیس بن سعد، سعید بن قیس

قیس بن سعد

قیس بن سعد بن عباده خزرجی از اصحاب عالیقدر پیامبر(ص)، امام علی و امام حسن علیهم السلام بود. پدرش سعد بن عباده از دوازده نقیب^{*} انصار و حامل پرچم انصار در جنگهاي صدر اسلام و مورد توجه حضرت رسول(ص) بود. او پسرش قیس را به خدمت پیامبر(ص) گماشت.

قیس قوی هیکل و دارای قدرت بدنی زیاد و قد بلندی بود بگونه‌ای که وقتی بر اسی می‌نشست، پاهایش به زمین می‌رسید. ملازم بودن با پیامبر(ص) در سفر و حضور سبب بهره‌فرآوان او از علم نبوی شده بود و پس از رسول خدا(ص)، همنشینی با امام علی(ع) سبب رشد علمی او گردید، بطوری که امام(ع) در حکم فرمانداری اش می‌نویسد:

... و به زیر دستانت از آنچه خداوند به تو آموخته بیاموز....

او از راویان حدیث است و از پیامبر(ص) و امام علی(ع) مستقیم، یا به واسطه پدرش و دیگران حدیث نقل کرده است. جود و بخشش، کمک به دیگران، شجاعت، عبادت، سیاست، ظلم ستیزی، سخنوری -بويژه در صحنه جنگ-، دوستی اهل بیت، قدرت فرماندهی و مدیریت از صفات بارز قیس است.

نظر به معاصر بودن قیس با رسول اکرم(ص)، امیر مؤمنان و امام مجتبی علیهم السلام تاریخ زندگی او را در سه محور به اختصار یاد می‌کنیم:

* - نقیب به معنی ضامن است و چون دوازده نفر از اهل مدینه اسلام آوردن قومشان را ضامنت کردند به آنها نقیب گفته می‌شود.

قیس در زمان پیامبر(ص) :

قیس در حکومت رسول خدا به منزله رئیس پلیس بود که وظایف و مأموریتهای شهری را انجام می‌داد و عهدهدار امور امنیتی و انتظامی مدینه بود.^۱ چنانکه در جنگهای زمان رسول خدا (ص) نیز شرکت داشت و در بعضی از آنها پرچمدار انصار بود.^۲ هنگامی که افراد لشکر اسامه در مأموریت خود کوتاهی کردند، پیامبر(ص) قیس و حباب را مأمور کرد تا فراریان را به اردوگاه برد، و به امور متخلفان رسیدگی کنند.^۳ از دیگر مسؤولیتهای قیس در زمان پیامبر(ص) جمع آوری زکات بود.^۴

موقعیتی قیس در برابر خلافت :

بعد از رحلت پیامبر(ص)، قیس به همراه تعدادی از اصحاب در اجتماع هیأت حاکمه حاضر شد و هر کدام خطبه‌ای درباره اشتباه مردم و بازگرداندن خلافت به اهل آن خواندند.^۵ او از جمله کسانی بود که ابتدا با ابوبکر بیعت نکرد و بعد هم با شجاعت تمام، ناحق بودن او را تذکر می‌داد و بصراحت می‌گفت: با دست با ابوبکر بیعت کرده و بازبان و دل با او بیعت نکرده است و خود را در بیعت علی(ع) می‌دانست.^۶

قیس در عصر امام علی(ع) :

مهمنترین فراز زندگی قیس، در دوران امام علی(ع) است. او که سراپا عشق و محبت به امام بود، خود را وقف خدمت آن حضرت کرد و تا آخرین لحظات عمر امام در رکاب وی بود. در تمام معركه‌ها شرکت داشت. و رشادتها و دلاوریهای چشمگیری از خود نشان داد و مسؤولیتهای خطیری نیز به عهده گرفت، از جمله:

۱- استانداری مصر و آذربایجان: با آغاز حکومت امام علی(ع)، قیس در سال ۳۶ هجری به استانداری مصر منصوب شد. آن حضرت در حکم وی پس از توصیه‌هایی چنین نوشت: او از افراد مورد رضایت من است و به شایستگی او امیدوارم.^۷ بعد از جریان حکومت، امام علی(ع) قیس را به حکومت آذربایجان منصوب کرد.^۸

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۶۹
۲- طبقات، ج ۱، ص ۳۲۶

۳- الغدیر، ج ۲، ص ۷۰

۴- مکاتب الائمه، ج ۱، ص ۸۶

۵- تتفیع المقال، ج ۲، ص ۳۲

۶- معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۹۷

۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲

۸- کامل، ج ۲، ص ۲۶۸

معاویه از بودن قیس در مصر احساس وحشت می‌کرد و چون مصر نزدیک شام بود، ترس از آن داشت که امام از کوفه و قیس از مصر بر او حمله آورند. از این رو، نامه‌ای به قیس نوشت و در پایان آن وعده داد که اگر به ما ملحق شوی، حکومت عراقین (کوفه و بصره) را از آن تو و حکومت حجاز نیز برای هر کدام از خویشانت که بخواهی خواهد بود، علاوه بر آن هر چه بخواهی به تو خواهم داد.

چون قیس جواب دو پهلوی داد، معاویه در نامه دوم به او نوشت: اگر پیشنهاد ما را قبول نکنی، مصر را از پیاده و سواره پر می‌کنم. قیس نیز پاسخ داد: آری اگر من قبل از تو چنین کاری (فتح شام) نکنم و بتوانی تهدیدت را عمل کنی، جدی و راستگو هستی.^۱

چون معاویه از این راه نتوانست او را فریب دهد، با خدعا نامه‌هایی مبنی بر بیعت قیس با معاویه، جعل و پخش کرد و این نامه‌ها به دست امام علی(ع) و مأموران اطلاعاتی آن حضرت رسید. برخی از یاران امام معتقد به عزل قیس بودند و سرانجام حضرت علی(ع) با توجه به اصرار اصحاب و شرایط و شایعات، مصلحت را در عزل قیس و نصب محمد بن ابی بکر به جای وی دید. قیس پس از انتقال تجربیات خود به حاکم جدید مصر، به سوی مدینه بازگشت.^۲

۲- فرماندهی در جنگ: قبل از آغاز پیکار جمل، حضرت علی(ع) امام حسن(ع) و عمار و قیس را برای سرزنش ابوموسی و آوردن نیروهای کمکی از کوفه راهی این شهر کرد. پس از امام حسن(ع) و عمار، قیس ضمن سخنان و اشعاری، کوفیان را به پیوستن به امام تشویق نمود.^۳

او در میدان جنگ نیز فرمانده یک گروه هزار نفری بود و نقل شده که هنگام رژه سواربر اسبی سرخ موی بود، در حالی که لباس و کلاه سفید و عمامه زردرنگ و کمانی به شانه و شمشیری آویخته داشت.^۴

۳- در جنگ صفين: قبل از آغاز جنگ، قیس در نظر خواهی آن حضرت از یارانش، موافق جنگ با معاویه بود و بر آن اصرار داشت و جنگ با او را از جنگ با رومیان و ترکان خوشترا می‌دانست. در این جنگ او فرمانده پیاده نظام بصره بود. در مرحله‌ای از این پیکار معاویه برای نجات خود از مهلهک، هر یک از فرماندهان خود را مأمور ساخت تا با یکی از فرماندهان سپاه امام مبارزه کند. در این راستا بُسر را مأمور رویارویی با قیس کرد. آن دو جنگ نمایانی کردند و در نتیجه قیس پیروز شد.

۱- اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۵۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۴؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۵۴.

۳- جمل، شیخ مفید، ص ۱۳۳.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰.

رشادهای یاران امام بخصوص قیس، معاویه را به جنگ روانی متوصل کرد و علیه انصار سخن گفت. قیس در مقابل این تبلیغات می‌ایستاد، بگونه‌ای که معاویه به عمر و عاص گفت: سخنور انصار، قیس بن سعد، هر روز در میان انصار به سخن گفتن برمی‌خیزد به خدا قسم وی بر آن است که فردا مارا نابود کند. مگر خدا جلوی او را بگیرد.

خشم معاویه از قیس به حدی بود که به بزرگان انصار پیام داد که دست از بدگویی بردارید و به قیس هم سفارش کنید. او در قنوت نماز، امام علی(ع)، ابن عباس، قیس بن سعد و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را لعن می‌کرد.^۱

۴ - در نهروان: با روشن شدن نتایج اسفبار حکمیت، امام(ع) دوباره تصمیم به جنگ با معاویه گرفت و ضمن نامه‌ای به قیس از او خواست تا بانیر و هایش از آذربایجان به کوفه بیاید. او نیز چنین کرد و حضرت علی(ع) فرماندهی مقدمه سپاه و فرماندهی شرطة الخمیس را به او سپرد، ولی قرار شد پیش از رفتن به جنگ معاویه، نخست فتنه خوارج را دفع کنند که به جنگ نهروان انجامید. قیس در نهروان به امام ملحق شد و فرمانده گروه هفتصد نفری اهل مدینه گردید.^۲

قیس در دوران امام حسن(ع):

پس از شهادت علی(ع) قیس اولین کسی بود که با امام حسن(ع) بیعت کرد و چون امام قصد جنگ با معاویه را داشت، قیس را به عنوان معاون اوّل مقدمه لشکر منصوب کرد.^۳ معاویه که از سرسرخی قیس آگاه بود، با این حال خواست با وعده‌ها او را جذب کند، ولی قیس در جواب معاویه نوشت:

به خدا قسم مراملقات نخواهی کرد، مگر اینکه بین من و تو نیزه باشد.

گفته‌اند بعد از آنکه امام حسن(ع) مجبور به صلح با معاویه شد، قیس با چهار هزار نفر کناره گرفت و از بیعت خودداری کرد، ولی برخی نوشتند: معاویه کسانی را فرستاد تا او را آوردند و قیس با اجازه امام حسن که در مجلس حضور داشت با معاویه بیعت کرد، آن هم به این شکل که معاویه از تخت پایین آمد و دستش را به دست قیس زد. و قیس هرگز دستش را برای بیعت بسوی معاویه دراز نکرد.^۴

قیس در دوران خفقان معاویه، همواره در موقع مناسب به دفاع از حریم ائمه و ولایت

۱- وقعة صفین، ص ۹۳ و ۲۰۸ و ۴۲۹ و ۴۴۷-۴۴۸.

۲- همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۳-۸۵.

۴- اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۶-۴۵۷.

علی(ع) بر می خاست و در حضور معاویه به نکوهش او و پدرش می پرداخت و بسیاری اوقات با او احتجاج می کرد.

سرانجام، قیس بن سعد بن عباده خزرچی، صحابی بزرگ رسول خدا(ص)، دوستدار و مدافع اهل بیت(ع) در اوخر حکومت معاویه در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری دارفانی را وداع کرد.^۱

سعید بن قیس

سعید بن قیس، رئیس طایفه همدان، از فدائیان، همنشینان، فرماندهان و باوفاترین دوستان امام علی(ع) بود. زهد، عبادت، دلاوری، مدیریت و فرماندهی عالی، محبت به امیر مؤمنان علی(ع) و عشق به آن حضرت، از سعید شخصیتی بی نظیر، ممتاز و بزرگوار ساخت و همواره در هنگامه های سخت و دشوار در راه امام جنبازی می کرد تا جایی که به پیشمرگ و جانباز علی شهرت یافت.^۲

حضرت علی(ع) بارها او و طایفه اش را با صفاتی بزرگ یاد کرد، از جمله فرمود:

فرماندهی همدان به دست اوست که زیور حقیقت است، سعید حامی حق است. آری،
بزرگواری چون او شایسته است که حق را حمایت کند.^۳

سعید در عصر خلفا

سعید در دوران خلفا، با اجازه امام علی(ع) با دستگاه حکومت همکاری می کرد. در زمان خلیفه دوّم همراه لشکری بزرگ از کوفه به نهاؤند رفت و در فتح پیروز مندانه نهاؤند فعالانه شرکت کرد. در عصر عثمان استاندار ری شد و تامرگ عثمان در آن مقام بود.^۴

سعید در عصر امام علی(ع)

اوج فدایکاری و جنبازی سعید در دوران حکومت امام علی(ع) بروز کرد. او هرگز پس از نظر و فرمان آن حضرت، رأی خود را بر زبان نمی آورد و پیرو امام بود و در حادثه ای به امام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند! اگر فرمان دهی که با پای پیاده و بر همه و بدون هیچ امکانات و پاداشی، به سوی سرزمین روم و قسطنطینیه حرکت کنیم، چنین خواهیم کرد و هرگز من و افراد طایفه ام با فرمان تو مخالفت نمی ورزیم.^۵

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲- همان مدرک.

۳- الغارات، ج ۲، ص ۶۳۷.

۴- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۲۴۳.
۵- تاريخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۹ - ۳۳۰.

۱- در جمل: در این پیکار او فرماندهی سواره نظام همدان را عهدهدار بود و در کوران نبرد، چنین گفت:

... به وصی پیامبر (ص) بگویید قحطان^{*} را که برای جنگ آمده است فراخواند که همدانیان (حامی او (علی) هستند) وی را کفایت می‌کنند و همدانیان همگی فرزندان جنگند و مردان راه.^۱

آنگاه به دشمن حمله کرد و ضربات او و یارانش چنان پیروزمندانه بود که امام خرسند شد و فرمود: اگر تعداد شان به هزار تن می‌رسید، خداوند آنگونه که شایسته است عبادت می‌شد.^۲

۲- در صفين: قبل از حرکت سپاه، امام علی(ع)، سعید را به فرماندهی قبیله همدان و برخی از مردم حمیر (که همراه همدان بودند) برگزید^۳ و چون بین سپاه در مورد فرماندهی برخی از طایفه‌ها اختلاف افتاد و افراد برخی از قبیله‌هایه تصمیم امام اعتراض کردند، سعید سخت آنها را نکوهش کرد و از انتصاب شایسته فرماندهی حمایت نمود.^۴

چون سپاه امام، دشمن را از آبخور رو دخانه عقب راند، امام سه تن از یارانش از جمله سعید را برگزید و نزد معاویه فرستاد تا او را به اطاعت از خدا و امام دعوت کنند و با دلیل با او سخن‌گویند.^۵ پس از پایان ماه محرم و آغاز دوباره جنگ، امام باز، سعید را فرمانده همدان قرار داد^۶ و برای نیروها سخنرانی کرد، سپس سعید نیروها را چنین به نبرد تشویق نمود:

... به ما نمی‌زید که از میدان جنگ بگریزیم... سوگند به خدا، هنگامی که هفتاد تن از بدريان با ما هستند، اگر فرمانده ما سیاهی حبسی و نشاندار باشد، سزاوار است که با بینشی باز و رضایت خاطر به جنگ با معاویه برویم....^۷

جنگ می‌رفت تا به پیروزی سپاه امام(ع) بینجامد. از این رو، معاویه به علت حضور افرادی همچو هاشم مرقال، سعید بن قیس، مالک اشتر به آشتفنگی فکری و غمگینی خود اعتراف و پس از گماشتن هر یک از فرماندهان خود برای مقابله با سران سپاه امام، خود را برای جنگ با سعید آماده کرد. سعید بخوبی با معاویه و سپاهش جنگید، بگونه‌ای که معاویه با استفاده از تاریکی شب صحنه را ترک کرد و گریخت.^۸

*- قبیله‌ای بزرگ از عرب که نسبشان به قحطان بن عامر می‌رسد و در جنگ جمل با امام علی(ع) در جنگ بودند.

۱- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۲۴۳.

۲- عقدالفرید، ج ۳، ص ۳۳۹.

۳- همان مدرک، ص ۱۳۸.

۴- وقعة صفين، ص ۱۱۷.

۵- همان مدرک، ص ۲۰۵.

۶- همان مدرک، ص ۱۸۷.

۷- همان مدرک، ص ۴۲۶-۴۲۷.

۸- همان مدرک، ص ۲۳۶.

در همین نبرد، «عمرو بن حصین» با نقشهٔ خائنانهٔ خود قصد داشت امام را ترور کند. به همین خاطر، خود را به علی(ع) رساند و پشت سر آن حضرت قرار گرفت. سعید که حرکات دشمن را زیر نظر داشت، پیش از آنکه کوچکترین حادثه‌ای رخداد، به عمرو حمله کرد و او را به هلاکت رساند و پس از آن شروع به رجزخوانی کرد.^۱

در صفین، معاویه چندین بار با سعید و همدانیان درگیر شد که در تمامی دفعات پیروزی با سعید بود. در یکی از حملات سعید موفق شد به نزدیکی چادر معاویه برسد و چون از صحنه نبرد برگشت، امام در تقدیر از آنها فرمود:

ای جماعت همدان! شما سپر و زره آهینین من هستید. با بازو اون پر توان شماست که در جنگها پیروز می‌شوم و تو ای سعید چشم منی که با آن می‌نگرم و بازوی قدر تمدن منی که با آن می‌جنگم. همیشه و همه وقت و در هر کاری بر شجاعت و دلاوری تو اعتماد می‌کنم. همدانیان! شما نیزه من هستید.^۲

چون سعید آمادگی خود را برای یاری امام علی(ع) اعلام کرد، امام دوباره آنها را با اشعاری چنین ستود:

اگر در بان بهشت می‌بودم، به همدانیان می‌گفتیم بسلامت وارد شوید.^۳

۳- سعید و حکمیت: در پایان جنگ صفین، دو حکم به کار خود مشغول شدند و آن چنان با سستی کار می‌کردند که مردم ناامید شدند. در این هنگام، سعید نزد آنان رفت و نتیجه را خواست و تهدید کرد که اگر به نتیجه نرسد، جنگ را ادامه نخواهد داد.^۴

پس از آنکه حکمیت به سود معاویه پایان یافت، سعید با موضعگیری بجای خود، ماهیت آن دو حکم را افشا کرد و آنها را گمراه خواند. از جمله افرادی که از سوی امام به عنوان شاهد حکمیت تعیین شد سعید بن قیس بود.^۵

پس از آنکه نیرنگ معاویه و عمر و عاص در جریان حکمیت اعلام شد، امام برای نبرد با معاویه آماده گشت و از رؤسای قبیله‌ها خواست آمادگی خود را برای جنگ اعلام کند. او لین کسی که ندای آن حضرت را پاسخ گفت، سعید بود.^۶ آن‌گاه امام از مردم خواست که مردی استوار

۱- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۲۴۴؛ وقعة صفين، ص ۴۳۷.

۲- الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- وقعة صفين، ص ۴۳۷.

۴- وقعة صفين، ص ۵۴۷ و ۵۰۶ و ۵۱۱.

۵- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۲۴۵؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ص ۱۰۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۹.

و دلاور را به او معرفی کنند که بتواند مردم را برای جنگ از روستاهای و اطراف شهرها جمع کنند.
سعید معقل را معرفی کرد. امام نظرش را پذیرفت و معقل را به مأموریت فرستاد.^۱

۴ - سعید و سفیان غامدی: معاویه درس ال سی هجری، سفیان را با لشکر شش هزار نفری برای غارت شهرهای هیت، انبار و مداین فرستاد و اجازه نابودی مخالفانش را نیز به وی داد. ابوسفیان با حمله به این شهرها آنها را غارت کرد. امام از مردم کمک خواست، ولی پاسخ مشبته نشنید و حتی سخنانی گفتند که امام را ناراحت کردند. در این بین، سعید بار دیگر حمایت خود را از امام اعلام کرد و به دستور امام، با هشت هزار نفر به تعقیب غارتگران پرداخت.^۲

سعید در عصر امام حسن(ع) :

پس از شهادت امام علی(ع) و بیعت مردم با امام حسن(ع)، سعید مردم را در مسجد جمع کرد تا امام برای آنها درباره جهاد علیه معاویه سخنرانی کند. بعد از حرکت سپاه، امام به فرمانده سپاهش فرمود که در مسائل نظامی با قیس بن سعد و سعید مشورت کند و سعید را به عنوان فرمانده سوّم لشکر منصوب کرد.

و آن هنگام که مردم گمراه قصد امام حسن(ع) را در مورد صلح دانستند و به آن حضرت حمله کردند و حتی ردایش را ربودند. عده‌ای از بهترین یاران امام(ع) پیرامون ایشان جمع شدند. امام فرمود: به طایفه همدان و ریبعه بگویید بیایند. همدانیان و ریبعه آمدند و امام را همانند نگین انگشتی در میان خود گرفتند و در برابر حملات گمراهان ایستادگی کردند. سعید همه جارازیر نظر داشت و سخت مراقب جان آن حضرت بود.

امام حسن(ع) به کوفه بازگشت و صلح انجام شد. معاویه ده تن از یاران امام علی(ع) را نام برد و اعلام کرد که آنان هیچ گونه امنیتی ندارند، از جمله سعید، عمر و بن حمق و قیس بن سعد....^۳ سرانجام مردی که سالها برای اسلام شمشیر زد و در رکاب پیشوای شیعیان حمامه‌ها آفرید و با رشداتهای خود مدافع حق امام(ع) بود و پس از شهادت آن حضرت نیز دست از او بر نداشت، اندکی پس از امضای صلحنامه، جهان را وداع گفت.

۱- کامل، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۴۷. ۲- الغارات، ج ۲، ص ۴۶۶-۴۷۱.

۳- مقاتل الطالبين، ص ۴۱؛ تنبیح المقال، ج ۲، ص ۲۹ ارشاد، شیخ مفید، ص ۱۹.

درس دهم

مالک اشتر

منزلت مالک

در میان ستارگان تابناک تاریخ پر افتخار اسلام، نام «مالک اشتر» تابنده‌تر و درخشانتر است. او در یمن متولد شد و دو لقب مشهور «اشتر» و «کبش العراق»^۱ را دارد. وی از بزرگان شیعه، خواص یاران امیر مؤمنان، از فرماندهان عالی رتبه سپاه «شرطه الخمیس»^۲ و از سرداران رشید سپاه امام بود.

نخستین مدح درباره او از پیامبر(ص) وارد شده است. آن حضرت از دفن کنندگان ابوذر (که مالک جزو آنها بود) به گروه مؤمن و یا به روایتی دیگر به گروه صالحان تعبیر کرد.
امیر مؤمنان علی (ع) نیز در ستایش او فرمود:

آیا کسی مانند مالک می‌تواند باشد؟! زنان از زادن فرزندی این چنین نازایند، او برای من
چنان بود که من برای رسول خدا(ص) بودم.

مالک آئینه تمام نمای فضایل و کمالات والای اسلامی و انسانی بود، دستانی بخشنده، قلبی
مطمئن و برdbار، درونی پارسا داشت. او فقیه، محدث، سخنوری چیره دست، شاعری توانا و در
اوج شجاعت بود.

- تذکر: تمامی مطالب این درس ترجمه و تلخیصی است از دو کتاب: مالک‌اشتر بقلم محمد رضا الحکیم و قائد القوات العلویه مالک‌اشتر النخعی بقلم الشیخ عبدالواحد المظفری به همین خاطر از ذکر منابع در پاورپوینت خودداری کردیم.

۱- کبیش به گوسفند نر دو یا چهار ساله گویند که پیشاپیش گله حرکت می‌کند و این تشییه است برای فرمانده سپاه که در جلوی سپاه حرکت می‌کند. اشتر نیز به او می‌گفتند، چون چشم او در یکی از جنگها معیوب شده بود.

۲- به اولین گروه از لشکر که در جنگ حاضر شده و آماده مرگ باشند، شرطه الخمیس گفته می‌شد. (فرهنگ‌نفیسی، ج ۳، ص ۲۰). اینان جان بر کفانی بودند که با آمادگی کامل در هر موقعیتی که به فدای کاری آنها نیاز بود، انجام وظیفه می‌کردند).

درباره بارزترین صفت اشتر یعنی شجاعتش گفته شده که اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند کسی را شجاعتر از اشتر نیافریده است مگر آموزگارش علی(ع)، سخن‌گزافی نگفته است. این سخن در قرنی گفته شده که شجاع مردانی همچون مقداد، عمار، زبیر، خالد، سعد بن عباده و قیس بن سعد در آن می‌زیستند.

اشتر در عصر خلفا

مالک اشتر در تمام وقایع و جنگهای اسلامی عصر خود شرکت داشت که از معروفترین آنها جنگ «يرموک» در شام و «قادسیه» در عراق است. در سال سیزده هجری در دوره ابوبکر، «ابوعبیده جراح» در واقعه يرمومک، او را به منظور پشتیبانی از «مسیرة بن مسروق» به جبهه جنگ روانه کرد. مالک باکشتن یکی از فرماندهان رومی سبب پیروزی سپاه اسلام شد. گفته اند که او در آن واقعه سیزده تن را به هلاکت رساند.

عمر در سال چهارده هجری تصمیم گرفت با امپراتوری ایران وارد جنگ شود. سپاه او به فرماندهی سعد بن ابی واقاص حرکت کرد تا به قادسیه رسید و چون نیروی کمکی طلبید، ابوعبیده هزار تن از زبده ترین نیروهایش را روانه کرد که مالک در صفت نخستین این دلاوران بود. پس از پیروزی مسلمانان در این جنگ، رزمندگان به محل کوفه کنونی بازگشتند و اشتر و قبیله اش نخع از آن پس در کوفه مقیم شدند.

اشتر در دوره عثمان نسبت به فسق و فجور و فساد ولید بن عقبه (حاکم عثمان در کوفه) اعتراض کرد، ولی عثمان اعتنایی نکرد سرانجام او با کمک امام علی(ع) عثمان را وادار کرد تا حد خدارابر حاکمش جاری کند.

حاکم بعدی کوفه سعید بن عاص بود که او نیز مانند ولید عمل می‌کرد، تا اینکه روزی سعید ادعا کرد که عراق باغی است در اختیار قریش بخصوص بنی امية. اشتر که به دنبال فرصتی برای انتقام از او بود، برآشافت که آیا آنچه را خدا در سایه شمشیرها و نیزه‌هایمان به ما داده، باغی برای خویشانت می‌خوانی؟

عبدالرحمن اسدی (رئیس پلیس کوفه) در مقام دفاع از سعید به مالک تندی کرد. در این موقع یاران مالک آنقدر عبدالرحمن را لگد کوب کردند که بی هوش شد، آنگاه پایش را گرفته، کشان کشان بردنده در گوش ای انداختند و سپس از کاخ فرمانداری بیرون رفتند. سعید شرح این وقایع را برای عثمان نوشت و عثمان دستور داد تا مالک و یارانش را به شام تبعید کند.

معاویه در شام آنان را بناچار احترام کرد و در کلیسای مریم (زیبادرین کاخ شام) جا داد و حقوق آنها را بیشتر از کوفه کرد و با آنها غذا می خورد، تا اینکه روزی معاویه به پدرش مباها کرد و آنها پاسخ تندی دادند. روز بعد معاویه دوباره نزد آنها آمد که از گذشته خود بازگردد، ولی اشتر و یارانش در گفتگو با معاویه خشمگین شده و همگی بر او هجوم بردن و سرو ریشش را گرفتند و او را بشدت بر زمین کوختند. معاویه بی درنگ نامه‌ای به عثمان نوشت که آنان را به شهر خودشان بازگردان تا اهل شام را فریب ندهند. عثمان نیز چنین کرد.

پرخاشگری دوباره مالک اشتر و یارانش پس از بازگشت به کوفه، سبب شد تا عثمان آنها را به «حمص»^{*} تبعید کند. عبدالرحمن حاکم حمص با آنها رشت ترین رفتار را داشت و به آنها دشنام داد و در بدترین محل اسکان داد. و مستمری آنها را به حداقل رساند هنوز یک ماه از این تبعید نگذشته بود که مالک موفق شد، اجازه مسافرت به مدینه را بگیرد. او ابتدا به کوفه رفت و همراه با معارضان به فساد سعید (حاکم کوفه) به مدینه نزد عثمان آمد و عثمان قول داد تا سعید را برکنار کند، ولی چنین نکرد. اشتر که توان مالی برای اقامت در مدینه و کوفه را نداشت، صد هزار درهم از طلحه و زبیر و ام‌گرفت و آن را بین یارانش تقسیم کرد و پیش از آنکه سعید به کوفه برسد، خود را به کوفه رساند، ده هزار مرد با او بیعت کردند و او در رأس این نیروها به بیرون شهر رفت و با شمشیر کشیده چنان لرزه‌ای بر اندام سعید انداخت که مجبور شد به مدینه بازگردد.

در جریان محاصره منزل عثمان، خلیفه از امام کمک خواست تا آب به او برساند. امام چنین کرد، ولی طلحه آب را به عثمان نرساند. عثمان ناراحت شده، پیشوای انقلابیون را طلبید. آنها مالک را معرفی کردند. مالک نزد عثمان رفت و به او گفت: انقلابیون یکی از سه چیز را می خواهند که ناگزیر باید یکی را پذیری: یا از خلافت کناره گیری کنی و به مردم اختیار بدھی هر کس را خواستند به خلافت برگزینند یا گذشته را جبران کنی و رفتارت را نیکو نمایی، در غیر این صورت آنها تو را خواهند کشتب. عثمان نپذیرفت و اشتر از خانه بیرون رفت و در گوهه‌ای نشست. مردم به سوی خانه رفتند، آن را به آتش کشیدند و عثمان را کشتبند.

اشتر در دوره امام علی (ع)

پس از گذشته شدن عثمان، سیل مشتاقان بیعت با امیر مؤمنان به سوی منزل آن حضرت جاری شد و اشتر در پیش‌آپیش آنها بود. اشتر، طلحه و زبیر سه روز به آن حضرت اصرار می‌کردند که بیعت

* - یکی از شهرهای قدیمی سوریه. (المتجد)

راقبول کند، ولی ایشان نمی‌پذیرفت، تا اینکه آن حضرت دست خود را به رسم بیعت به اشتر داد و بدین گونه او نخستین کسی شد که با امام(ع) بیعت کرد. پس از وی طلحه و زبیر و گروهی از مردم بیعت کردند و بیعت بقیه مردم به فرادر مسجد پیامبر(ص) موکول شد. فرای آن روز پس از نظرخواهی حضرت علی(ع) از مردم درباره حکومتش، تمامی مردم بیعت کردند.

در جمل :

پس از بیعت عمومی با امام علی(ع)، عایشه که آن هنگام در مکه بود به بهانه خونخواهی عثمان فتنه را آغاز کرد. همین که اشتر از این خبر آگاه شد، ضمن نامه‌ای به عایشه نوشت: تو همسر رسول خدا(ص) هستی و خدا به تو فرمان داده که در خانه‌ات بنشینی. اگر اطاعت کردی برای تو بهتر است و اگر اصرار ورزیدی که چوبدستی ات را به دست گیری و حجابت را کنار بگذاری و موهایت را در نظر مردم ظاهر کنی، با تو خواهم جنگید تا تو را به خانه‌ات بازگرددانم.

عایشه بی درنگ، از ییم آنکه مالک به مکه بیاید و او را از حرکت به بصره بازدارد، بسرعت فرمان عزیمت از مکه به بصره را صادر کرد.

امام علی(ع) برای آمادگی رزمی جهت مقابله با فتنه‌گران (طلحه، زبیر، عایشه) در ربهه اردو زد و فرستادگان را برای همراه کردن اهل کوفه به آن شهر فرستاد، ولی ابوموسی حاکم کوفه با ایشان مخالفت کرد. مالک که نگرانی امام را مشاهده نمود، گفت:

خدارا شاهد می‌گیرم که اگر آنها به فرمانبری و اطاعت از تو بازنگردن، ایشان را به عثمان ملحق خواهیم ساخت، چون شمشیرها بر دوشها یمان و قلبها در سینه‌های ماست، ما امروز مانند دیروز هستیم... ای امیر مؤمنان! اگر صلاح بدانی مرابه دنبال آنها به کوفه بفرست، چون مردم این شهر از من فرمانبردار ترند و اگر من به کوفه بروم، انتظار دارم که هیچ‌کس با من مخالفت نکند.

امام علی(ع) پذیرفت و اشتر با شتاب به کوفه رفت و قبیله‌های بین راه را با خود به کاخ فرمانداری برد، وارد کاخ شد و با تازیانه غلامان ابوموسی را از کاخ بیرون راند. چون ابوموسی از مسجد به کاخ آمد، اشتر به او گفت: از کاخ ما بیرون رو، ای بی مادر! او نیز بیرون رفت. اشتر هم به مسجد آمد و خطبه‌ای مفصل ایراد کرد و به دنبال آن نه هزار جنگجو از راه خشکی به فرماندهی امام حسن(ع) و همین تعداد نیرو از راه آبی به سوی امام علی(ع) حرکت کردند. در جنگ جمل،

مالک فرمانده جناح چپ لشکر امام علی(ع) بود و هزار رزمنده تحت امر وی بودند. او در این پیکار مانند سایر جنگ‌هار شادتهای بسیاری از خویش نشان داد.

پس از پایان جنگ جمل حضرت علی(ع) او را به سمت فرمانداری «جزیره»^{*} منصوب کرد. نصر بن مذاخم می‌نویسد: امام علی(ع) اشتر را فرماندار موصل، نصیبین، دارا، آمد، هیت، عانات و توابع آنها از سرزمینهای جزیره نمود. از سوی دیگر، معاویه، ضحاک بن قیس را به فرماندهی بخشایی که زیر نفوذ او بود فرستاد. این بخشها شامل حران، رقه، رها و قرقیسیا بود. اشتر بیرون آمد، در حالی که هدفش به چنگ آوردن ضحاک بود. آن دو بین حران و رقه جنگ سختی کردند. ضحاک به حران و قرقیسیا فرار کرد و اشتر در هر دو جا او را تعقیب و محاصره نمود و با اینکه نیروهای کمکی برای ضحاک رسیده بود، ولی رشادت مالک سبب شد تا سپاه معاویه به شام بازگرددند و هر دو طرف از جنگ منصرف شوند.

در جنگ صفين:

قبل از آغاز جنگ صفين، درگیریهای پراکنده‌ای بین پیشتازان سپاه امام علی(ع) و معاویه صورت گرفت که مالک به عنوان بازوی توانمند امام(ع) نقش بارزی را در این صحنه‌ها ایفا کرد. هنگامی که حضرت علی(ع) زیاد بن نصر و شریع بن هانی را در رأس نیروهای پیشتاز به سمت شام گسیل داشت و نیروهای دشمن اظهار فرمانبری نکردند، حضرت علی(ع)، مالک رایه سوی آن دو فرستاد تا فرماندهی کل آن نیروها را در اختیار گیرد و نامه‌ای هم با این مضمون به آن دو نوشت: من مالک را فرمانده شما قرار دادم، بر شمامت که فرمانبر او باشید. او کسی نیست که وجودش مایه نگرانی باشد. او کسی نیست که در جایی که لازم است شتاب کند کند پیشه کند، یا جایی که باید به کندی عمل کند، شتاب گیرد....

نخستین جنگ مالک اشتر در صفين در ماجراهای راندن دشمن از سلطه بر آب بود. معاویه سپاه انبوهی را در کناره‌های رود فرات فرود آورد تا باستن آب بر سپاه امام علی(ع)، آنها را از جنگ منصرف کند. شبانگاه دوازده هزار مرد جنگی در اطراف اشعث گرد آمدند. او با این سپاه بامدادان بر دشمن یورش برد و خود را به قلب سپاه دشمن رساند. در این زمان، مالک و نیروهای سواره تحت فرمان او به قلب سپاه هجوم بر دند آنها چنان بر سواره نظام تاختند که سمهای اسبان آنها در آب فرو رفت و شمشیرها بر پیکر آنان نشست و همه فرار کردند.

* - اعراب سرزمینهای بین النهرين علیا را جزیره می‌نامیدند، زیرا آبهای دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را در بر می‌گرفت. (دهخدا)

اشتر نیروهای خود را چنین تشویق کرد و جنگ را ادامه داد:

جانم فدایتان باد! مانند کسی که تحت فشار قرار گرفته و امیدوار گشایش است حمله کنید، هر گاه نیزه‌ها به سوی شمانشانه رفت، در آنها پیچید و هر گاه شمشیرها شما را هدف گرفت، دندانها یتان را بر هم فشار دهید، چون این کار شما را مصممتر می‌سازد و با سرهایتان به استقبال دشمن بستایید. در این روز مالک هفت تن از افراد سرشناس دشمن را به هلاکت رساند و اشعت پنج تن را و شامیان همه فرار کردند.

فرمانده سپاه :

حضرت علی(ع) در روز هفتم جنگ صفين، اشتر را به فرماندهی قبیله نخع و دیگر قبیله‌ها گماشت. معاویه نیز حبیب بن مسلمه را به هماوری وی روانه میدان کرد. خوارزمی در مناقب می‌نویسد: در آخرین روز ماه صفر، امیر مؤمنان صحّحگاهان برای سان دیدن از سپاه ایستاد. فرماندهان سپاه از جمله مالک با افراد تحت امرشان در برابر جایگاه قرار گرفتند. امام علی(ع) زره رسول خدا(ص) را پوشید و شمشیر پیامبر(ص) را به کمر بست و چوبدستی آن حضرت را به دست گرفت. آن گاه متوجه اشتر شده و به او فرمود:

ای مالک! پرچمی همراه من است که تاکنون در هیچ نبردی آن را نیفراشتهام و این نخستین پرچمی است که پیامبر(ص) در جنگ با دشمنان اسلام برافراشت.

آن گاه علی(ع) آن پرچم را بیرون آورد، در حالی که پوسیده و کهنه شده بود. سپاه با دیدن آن به گریه افتادند و خود آن حضرت نیز گریست و آنها که توanstند آن را بوسیدند. سپس امام علی(ع) دستور داد تا نیزه رسول الله(ص) رانیز آورند و حضرت پس از آن در پیش‌پیش سپاه حرکت کرد تا به رزمگاه رسیدند و هر فرد به جنگ یک نفر از دشمن رفت.

اشتر با ابو جندب درگیر شد. اشتر، جندب و دوازده نفر دیگر را که به ترتیب به جنگ او آمده بودند، به هلاکت رساند.

تشویق سپاه و پشتیبانی یاران امام :

ابو محنف چنین نقل می‌کند: در زمانی که بسیاری از افراد جناح راست سپاه امام عقب نشینی کرده، به سوی اشتر بازگشته بودند، او با سخنان آتشین خود، آنان را به جهاد تشویق کرد و گفت: دندان بر دندان بسا بسید و با سر به استقبال دشمن بروید، مانند کسانی باشید که می‌خواهند انتقام خون پدر و برادر را از قاتلینشان بگیرند و کینه دشمن سراپا یشان را پر ساخته و تسلیم مرگ شده‌اند.

آن گاه چنان بر دشمن حمله برد که همه آنها را به صفوف معاویه بازگرداند.
مالک خود را به عبدالله بن بدیل رساند که به اتفاق سیصد تن از یارانش در برابر دشمن زمین
گیر شده بودند. او دشمن را از ایشان دور ساخت و با همراهان خود به عبدالله و یارانش نزدیک شد.

جنگ مالک با بزرگان سپاه شام :

مالک اشتر در صفين با تمامی بزرگان سپاه شام مانند عبیدالله بن عمر، عمر و عاص، معاویه و ...
جنگ تن به تن کرد و هر یک از آنها به شیوه‌ای از چنگ او فرار کردند.

عمر و عاص به طمع به دست آوردن حکومت مصر و با اصرار معاویه به جنگ اشتر آمد، ولی
هنوز چند ضربه‌ای از او نخورده بود که دستش را مقابل صورت گرفت و فرار کرد. نیروهای سپاه
شام او را به باد تماسخر گرفتند و جوانی از آنها فریاد زد: ای عمر! خاک بر سرت. عبیدالله بن
عمر هم که در یکی از روزها به جنگ مالک آمد، با حمله مالک پا به فرار گذاشت.

در یکی از روزهای جنگ صفين، مالک به میدان آمد و فریاد زد: معاویه باید به جنگ من
بیاید. معاویه پاسخ داد که تو همتای من نیستی. اشتر در جواب گفت: پس به میدان یار من بیا که او
سرور قریش و عرب است و از این درخواست طفره مرو. معاویه جندب بن ربیعه را که
خواستگار «رمله» - دختر معاویه - بود، فراخواند. جندب به مالک چنین گفت: اگر سر تواری
معاویه ببرم، او رمله را به من خواهد داد. اشتر نیز بانیزه به او حمله کرد وی را از پای در آورد.
مالک پس از وی، شخص معاویه را مورد حمله قرارداد، اما مردی از قبیله جمچ به طرفداری
از معاویه وارد جنگ با مالک شد و موجب نجات وی گردید، در حالی که اشتر با معاویه فاصله‌ای
نداشت مالک چندان جنگ با یاران معاویه را ادامه داد تا اینکه تاریکی شب آنان را از یکدیگر
جدا ساخت و معاویه از جایگاه خود گریخت.

مالک در آخرین روزهای صفين :

ابو مخفف می‌نویسد: در حساسترین روز جنگ که شب آن (لیلة الهریر^{*}) نام گرفته بود مالک بر
اسب خود سوار بود و شمشیر پنهانی که ساخت یمن بود، در دست داشت و بگونه‌ای بود که هر گاه
آن را حرکت می‌داد، بینته گمان می‌کرد که از آن آب می‌ریزد و هر زمان که آن را بالا می‌برد
برق آن چشم را خیره می‌کرد.

* - هریر به معنای صدای سگ است و چون جنگاوران در حال جنگ از شدت خشم این صدا را از خود سر می‌دادند، آن شب به لیلة الهریر معروف شد.

مالک آخرین تلاش خود را جهت وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر دشمن به کار برد و پیروزی را بسیار نزدیک می‌دید، اما خوارج بر حضرت علی(ع) فشار آوردند که مانع حملات مالک شود. آن حضرت از روی ضرورت فرمان عقب نشینی اشتر را صادر کرد.

خوارج نه تنها پذیرش حکمیت را بر امام علی(ع) تحمیل کردند، بلکه حق انتخاب نماینده را نیز از آن حضرت سلب کردند. امام ابتدا ابن عباس را پیشنهاد کرد، ولی پذیرفتند و چون اشتر را نامزد نمایندگی نمود، آنان بشدت مخالفت کردند و گفتند: تو در همه امور اشتر را بر دیگران مقدم می‌داری، مگر کسی جز اشتر زمین را به آتش کشید؟!

شهادت مالک اشتر

پس از آنکه امیر مؤمنان علی(ع) مالک را به استانداری مصر منصوب کرد، معاویه همه توان و نیز نگ خود را به کار گرفت تا از رسیدن مالک به مصر جلوگیری کند. او توسط عوامل مزدورش زهری در عسل آمیخت و با حیله به خورد اشتر داد. مالک پس از آنکه عسل مسموم را خورد، (سال ۳۸ هـ) به سرای جاوید شتافت.

وقتی خبر شهادت او به امام(ع) رسید فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ زَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، خدایا من از این مصیبت بزرگ به تو پناه می‌برم که شهادت او از مصیبتهای روزگار است... با اینکه ما بر آن بودیم که پس از مصیبت فقدان پیامبر(ص) همه مصیبتهای را سبک بگیریم، با وجود این، مصیبت مالک از بزرگترین مصیبتهاست.

همچنین در جای دیگر فرمود:

کسی مانند مالک نبود، هنوز مردم حقیقت مالک را نشناخته‌اند. اگر او کوه بود کوه عظیمی بود و اگر سنگ بود از سخت‌ترین سنگها می‌شد. بر کسی مانند مالک باید نوحه گران بگریند.

درس یازدهم

معقل بن قیس، احنف بن قیس، صعصعه بن صوحان

معقل بن قیس

مَعْقِل سردار بزرگ اسلام، در یکی از خانواده‌های «بنی یربوع» به دنیا آمد. وی دوران حیات پیامبر(ص) را درک کرد، ولی به محضر رسول خدا(ص) نرسید.^۱ در دوران خلفا، بزوی صراط مستقیم را که امام علی(ع) تجلی آن بود برگزید و به پیروی از آن حضرت در برخی موارد به جهت حفظ اسلام با دستگاه خلافت همکاری کرد، در جنگها و لشکرکشیها شرکت جست و برخی از مسؤولیتهای نظامی را به عهده گرفت، از جمله همراهی با عمار یاسر (فرمانده سپاه) در جنگ با مشرکان در شوستر و آوردن گزارش‌های نظامی این جنگ به مرکز خلافت (کوفه) به دستور عتمار.^۲

معقل در عصر امام علی(ع) :

معقل در مدت حکومت پنج ساله امیر مؤمنان(ع) مسؤولیتهای مهمی را به عهده داشت از جمله: فرماندهی نیروهای انتظامی (شهربانی)^۳، فرماندهی پیاده نظام طایفه بنی تمیم کوفه در جنگ جمل^۴، فرماندهی شش طایفه بزرگ در نبرد صفين^۵، فرماندهی چهار هزار نفر در سرکوب شورش بنی ناجیه^۶، فرماندهی جناح چپ در نهرawan^۷ و فرماندهی در دفع حمله و تجاوز یزید بن شجره رهاوی.^۸

معقل در صحنه صفين :

پیش از آغاز نبرد صفين، امام علی(ع) از یاران خود نظرخواهی کرد. در این میان، برخی از سران قبیله‌ها که بطور پنهانی با معاویه رابطه داشتند، با نشر آرای سازشکارانه سعی کردند روحیه مردم

۲- همان مدرک.

۱- اعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۱۸۸.

۳- همان مدرک.

۴- جمل، شیخ مفید، ص ۱۷۲.

۵- وقعة صفين، ص ۱۱۷.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحميد، ج ۳، ص ۱۳۶.

۷- کامل، ترجمه به فارسی، ج ۴، ص ۱۴۷.

۸- الغارات، ج ۲، ص ۵۱۱.

و رزمندگان را تضعیف کنند. از این رو، برخی از آنان به عنوان خیرخواهی و نصیحت علیه امام سخن گفتند. افرادی همچون معقل برای ختنی کردن تبلیغات سازشکاران که ممکن بود روحیه سپاه را تضعیف کند، به مقابله با آنان برخاستند.

همچنین هنگامی که امام علی(ع) به سوی مدائن آمد تا عده‌ای از افراد آنجارا برای صفین بیاورد، معقل ماهیت متخلفان از فرمان امام را افشا کرد و از آن حضرت خواست تا متخلفان را گردان بزند.^۱ امام در مداین سه هزار نفر را تجهیز کرد و معقل را به فرماندهی آنان برگزید و او را مأمور کرد تا ز راه موصل و نصیبین در رقه به امام ملحق شود.^۲

پس از آنکه قبیله‌های کوفه و بصره در نجیله گرد آن حضرت جمع شدند و امام فرماندهان قبیله‌ها را تعیین کرد، فرماندهی شش طایفه بزرگ تمیم، ضبه، ریاب، قریش، کنانه و اسد را به معقل سپرد.^۳ معقل در صفین برای تهییج روحیه سربازان اشعاری زیبا می‌سرود، از جمله می‌گفت: ای که از یاران من می‌پرسی... آنان ظرفهای پذیرش دعوت حق و حافظان کتابند و به هنگام نبرد شکیبا و صبورند.^۴

معقل و خوارج

خوارج دو درگیری مهم با امام علی(ع) داشتند. شورش خریت، نبرد نهروان. خریت و طایفه‌اش پس از صفین از فرمان امام تمرد کردند و مخالف سرخست آن حضرت شدند. پس از آنکه امام موفق نشد، از راه نصیحت آنها را به راه راست هدایت کند، سپاهی به فرماندهی زیاد بن خصفه و سپس دو هزار سپاهی را به فرماندهی معقل فرستاد و ضمن نامه‌ای به ابن عباس استاندار بصره از او خواست تا دو هزار نیرو به کمک معقل بفرستد. پس ازالحاق دو لشکر، معقل فرمانده کل نیروها شد. او در جمع سپاهش گفت:

... شما جنگ را آغاز نکنید...، ولی در هنگام نبرد مردانه بجنگید، به جانب دشمن چشم ندوزید و آنان را در نظر نیاورید، سخن کم‌گویید و خود را برای نیزه و شمشیر آماده سازید. بنا به گفته یکی از شهود جنگ، خوارج یک ساعت بیشتر مقاومت نکردند و ۳۷۰ کشته داده، فرار کردند. امام پس از آن ضمن نامه‌ای از معقل خواست که یاران خریت را تعقیب کند و یا آنها را به قتل برساند یا از سرزمین اسلام بیرون کند و افراد فریب خورده‌ای که دست از جنگ کشیده

۱- وقعة صفین، ص ۱۳۲.

۲- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۸۵۵؛ وقعة صفین، ص ۱۴۸.

۳- وقعة صفین، ص ۳۸۲.

۴- همان مدرک، ص ۱۱۷.

و به خانه خود رفته‌اند، در امان هستند. ولی خوارج همچنان مقاومت کردند و دوباره سازماندهی شدند. سرانجام با آغاز دوباره جنگ، رهبر خوارج (خریت) و ۱۷۰ تن از سپاهش کشته و بقیه فراریان دستگیر شدند. معقل توبه کنندگان را آزاد و مالیات دو سالی را که مسلمانان آن منطقه نپرداخته بودند، از ایشان گرفت و به مرکز حکومت (کوفه) بازگشت. بدین گونه شورش خوارج، به دست توانای معقل و با فرماندهی کم نظری او، برای مدتی بکلی فروکش کرد.^۱

پس از جنگ صفين، معاویه «یزید بن شجره رهاوي» را با سپاهی به منظور غارت و نامنی در شهرهای قلمرو حکومت امام روانه ساخت یزید بن شجره به مکه رسید و حاکم امام در مکه چون مردم او را کمک نکردند برای رفتن به کوفه آماده شد که ناگاه نامه‌ای از امام رسید که مردی دلاور، پرهیزگار و خداترس، یعنی معقل را برای سرکوبی آنان فرستاده است. معقل به تعقیب آنها پرداخت، عده زیادی فرار کردند و گروهی دستگیر شدند و امام آنها را با اسرایی که در شام بودند، مبادله کردند.^۲

معقل در دوران امام حسن (ع) :

پس از شهادت امام علی (ع)، امام حسن (ع) خود را برای جنگ با معاویه آماده کرد. آن حضرت در میان جمیعت بسیار سخن گفت، اما هیچ کس دعوتش را اجابت نکرد، بجز برخی از رؤسای قبیله‌ها که معقل یکی از آنها بود. این افراد برخاستند و حمایت خود را از امام اعلام کردند. او لین نفر عدی بن حاتم بود و پس از وی معقل بن قیس. معقل خطابه‌ای تاریخی ایراد کرد و ضمن آن مردم را سرزنش نمود و آنان را به جهاد در راه خدا و اطاعت از امام حسن (ع) فراخواند. امام نیز بدیشان دعا کرد.^۳

معقل که مدافع حقوق ائمه اطهار (س) بود و همراه ائمه افتخار حضور در نبردهای مهمی را داشت، در سال ۴۳ هجری که به همراه سه هزار سپاهی به جنگ مستور دبن علفه خارجی رفته بود، در جنگی تن به تن به شهادت رسید.^۴

۱- منابع مورد استفاده این بحث عبارت است از: الغارات، ج ۱، ص ۳۳۳ و ۳۴۶ و ۳۵۱ و ۳۵۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۹ و ۱۴۱؛ کامل، ج ۳، ص ۳۶۷.

۲- الغارات، ج ۲، ص ۵۱۱-۵۰۸.

۳- مقائل الطالبين، ص ۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۲؛ اعلام زرکلی، ج ۸، ص ۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۳ - ۱۵۹.

احنف بن قیس

احنف بن قیس، سرور بنی تمیم و از بزرگان و سیاستمداران و سخنوران شجاع بود که در برداری ضربالمثل است. او زمان پیامبر(ص) را درک کرد، ولی آن حضرت را ندید، از این رو ترجمه نویسان، او را از تابعین ذکر کرده‌اند. وی مشمول دعای خیر آن حضرت شد که به مناسبتی فرموده بود: خداوندا احنف را بیامز. پس از آن احنف می‌گفت: هیچ چیز نزد من امیدوار کننده‌تر از دعای پیامبر(ص) نیست.^۱ احنف در فتوحات عصر عمر و عثمان نقش برجسته‌ای داشت و شهرها و نقاط مختلفی به فرماندهی و تدبیر او گشوده شد، مانند فتح خراسان و مقابله با یزدگرد که به خراسان گریخته بود و مصالحه با ایرانیانی که از یزدگرد جدا شده و با گنجهای خود، تسليم مسلمانان شدند.^۲

وی در جنگ‌های صفين و نهروان در سپاه امام علی(ع) بود. احنف که از وفاداران به ائمه(ع) بود، در عصر امام حسن و امام حسین علیهم السلام مدافعان حقوق آن بزرگان در مقابل بسی حرمتهای معاویه بود.

احنف در دوران امام علی(ع) :

با آغاز خلافت امیر مؤمنان(ع)، پرماجراترین دوره زندگی احنف شروع شد که بخشایی از آن را می‌خوانید:

۱- جنگ جمل: احنف در واقعه جمل به فرمان امام علی(ع) از پیوستن به سپاه آن حضرت خودداری کرد، زیرا حضور او در جنگ موجب پیوستن هزاران نفر به جبهه دشمن می‌شد. از این رو، با صلاح‌دید امام و ضمیم نامه‌ای موظف شد تا از پیوستن چهارهزار شمشیرزن بنی سعد به دشمنان امام علی(ع) جلوگیری کند. وقتی نامه او به امام رسید، آن حضرت فرمود: احنف زیرکترین عرب و بهترینشان برای مردمشان است.^۳

با اینکه احنف از حضور در جمل منع شده بود، ولی به شیوه‌های مختلف در تقویت سپاه امام می‌کوشید و تبلیغات عایشه را برای خونخواهی عثمان و جنگ با امام(ع) خنثی می‌کرد.^۴

۲- جنگ صفين: قبل از آغاز جنگ، هنگامی که امام(ع) در کوفه به جمع آوری نیرو پرداخت، احنف وعده‌ای دیگر به حضورش شتافتند احنف اظهار داشت: اگر ما نتوانستیم شمارا

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۳-۱۴؛ تتفیع المقال، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- کامل، ج ۲، ص ۵۴۹-۵۵۳. ۳- جمل، شیخ مفید، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۴- کامل، ج ۳، ص ۲۱۰؛ الغدیر، ج ۹، ص ۸۱؛ استیعاب، ج ۲، ص ۱۹۲.

در جمل یاری کنیم، ولی اکون برای جنگ با معاویه یکدل هستیم. بعد از آن به دستور امام، احنف به قبیله‌اش نامه نوشت و به دنبال آن تمامی مردان قبیله‌اش از بصره به کوفه آمدند تا در سپاه امام علیه معاویه وارد عمل شوند.^۱ چون امام فرماندهان سپاه را معین کرد، احنف را فرمانده بنی تمیم، ضبه و رباب قرار داد.^۲

۳- در جریان حکومت: در ابتدای جریان حکومت، طرفین با نوشتن متنی نمایندگان خود را برای حکومت معلوم کردند. معاویه پافشاری کرد که لقب امیر المؤمنین باید از مقابل نام علی (ع) در این متن برداشته شود ولی احنف در برابر این پیشنهاد استاد و به امام گفت: اگر آن را از خود بزدایی، دیگر هرگز به تو باز نمی‌گردد.

احنف از جمله کسانی بود که آشکارا مخالفت خود را با حکم بودن ابو موسی اعلام کرد و چون نامید شد، آخرین کسی بود که با ابو موسی وداع کرد و اورانصیحت و ارشاد نمود که فریب نیرنگهای عمر و عاص را خورد و حساسیت کار خود را دریابد.^۳

۴- در نهروان: او در این جنگ با نیروی دههزار نفری که ابن عباس از بصره فرستاده بود همراه بود و در این پیکار مانند صفين از فرماندهان سپاه امام علی (ع) بود.^۴

برخوردهای احنف با معاویه

تاریخ گویای آن است که قبل و بعد از شهادت امیر مؤمنان علی (ع) برخوردهای زیادی بین احنف و معاویه در دفاع از حقوق ائمه (ع) صورت گرفته که بخش کوچکی از آنها چنین است: زمانی که معاویه احنف را به خاطر حضور در صفين و مخالفت با عایشه در جمل نکوهش می‌کرد، احنف گفت: بدان که شمشیرهایی که به وسیله آن با تو جنگیدیم، بر دو شمان است و دلهایی که آکنده از دشمنی توست در سینه‌هایمان، اگر تو بانیرنگ یک وجب به ما دست درازی کنی، ما در جنگ با تو یک گام به پیش خواهیم آمد.^۵

زمانی که معاویه برای بیعت گرفتن برای یزید فعالیت می‌کرد، احنف او را از آن کار - تازمانی که امام حسن (ع) زنده است - باز داشت، ولی او توجهی نکرد. چون یاران معاویه احنف را به خاطر سخنانش تهدید کردند، او به معاویه گفت: به خدا سوگند پشت سر امام حسن (ع) سوارانی کار آزموده قرار دارند، و باز وانی پیچیده و پرتowan، و شمشیرهایی بران که اگر یک قدم در خیانت

۱- وقعة صفين، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۷. ۲- همان مدرک، ص ۱۱۷.

۳- همان مدرک، ص ۵۰۶-۵۰۸. ۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴.

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰.

به او برداری با قدرتی پیروزمندانه رو به رو می‌شود به خدا سوگند مردم عراق امام حسن (ع) را بیش از امام علی (ع) دوست دارند.^۱

احنف و امام حسین (ع)

در سفينة البحار آمده است که امام حسین (ع) نامه‌ای به احنف و بزرگان بصره فرستاد تا او را یاری کنند و احنف در پاسخ، این آیه را نوشت: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْقِنُونَ»^۲ صبر پیشه کن که البته وعده خدا شدنی است و پیوسته مراقب باش که مقام علم و برداری ات را مردم بی ایمان سبک نسازند. پس از شهادت سالار شهیدان، عبیدالله بن زیاد به احنف دستور داد که در خطبه‌ای به امام ناسزاگوید و او خودداری کرد، ولی چون عبیدالله اصرار کرد او برخاست و گفت: مردم این مرد (حسین (ع)) را طلبیدند، زبانهایشان از او حمایت می‌کرد، و دستهایشان علیه وی بود، آنچه مقدار بود به او رسید و به روز موعود خویش پیوست.^۳ سرانجام، احنف پس از عمری تلاش و پایمردی در راه حق، در سال ۶۷ هجری در کوفه بدرود حیات گفت.^۴

صعصعه بن صوحان

صعصعه بن صوحان عبدی از اهالی کوفه در زمان پیامبر (ص) اسلام آورد، ولی به جهت خردسالی نتوانست آن حضرت را زیارت کند.^۵

فضایل بسیاری برای او نقل شده و او را مردی خطیب، زباندار، عاقل، متدين، بافضلیت، خوش بیان و شکافنده علم عرب خوانده‌اند.^۶

بارزترین فضیلت او فصاحتش بود، چنانچه مولای متقيان فرمود: «هَذَا الْخَطِيبُ الشَّجِيفُ». سید رضی در توضیح این کلام می‌گوید: مقصود حضرت علی (ع) آن است که او در سخنوری ماهر و دارای بیانی شیوا و رسا بود.^۷

۱- الغدیر، ج ۱۰ د ص ۲۳۱-۲۳۲.

۲- سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۴۹. (روم، آیه ۵۶).

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰.

۴- الکنی والالقاب، ج ۲، ص ۱۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۰۴.

۵- طبقات، ج ۶، ص ۲۲۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۴۲۵؛ استیعاب، ج ۲، ص ۱۹۶.

۶- استیعاب، ج ۲، ص ۱۹۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵.

۷- تعلیقات الغارات، ج ۲، ص ۸۹۰.

او از شیفتگان مولای متقیان علی(ع) بود و در تمام جنگها و لحظات حساس، آن حضرت را تنها نگذاشت. سعید بن عاص و الی عثمان در کوفه که قصد تصرف زمینهای آنجارا داشت، با مخالفت شدید مالک اشتر، صعصعه و زید بن صوحان روبرو شد و به دستور خلیفه سوم آنها را به شام تبعید کرد. آنها در دوره تبعید، ضمن برخوردها که با معاویه داشتند، بر سر او ریخته، موهای سر و ریشش را گرفتند و عرصه را چنان بر او تنگ کردند که معاویه از عثمان خواست تا آنها را به جای دیگری بفرستد و پس از آن، به حمص تبعید شدند.^۱ در آنجانیز مورد بدترین ناسزاها قرار گرفتند و هنگامی که حاکم آنجا سواره به جایی می‌رفت، آنها را پیاده در رکاب خود حرکت می‌داد.^۲ صعصعه و دیگر تبعیدیان به شورشیان مصری پیوستند و عثمان را به قتل رساندند.^۳

صعصعه در عصر امام علی (ع) :

صعصعه در عصر امام علی(ع) سربازی مخلص، فداکار و با معرفت نسبت به امام خویش بود. او به حضرت گفت: قسم به خداکه خلافت از تو زینت گرفته، نه آنکه خلافت زینتی برای تو باشد.^۴ آن حضرت نیز در روزی که به عیادت وی رفته بود، فرمود: من تو را شخص کم هزینه و پرمنفعت یافتم.^۵

۱- در واقعه جمل: صعصعه در این نبرد با سلاح شمشیر و زبان در خدمت امام(ع) بود. هنگامی که امام علی(ع) از ذی قار حرکت کرد، صعصعه را با نامهای مفصل که در آن با سران دشمن اتمام حجت کرده و جنایات آنها را یادآور شده بود، به نزد طلحه، زبیر و عایشه فرستاد.^۶ با آغاز جنگ، پس از شهادت دو برادر صعصعه، وی پرچمداری سپاه امام(ع) را عهدهدار شد.^۷ و در جمل بگونه‌ای مجرروح شد که پیکر نیمه جان او را از میدان بیرون بردن.^۸ پس از بازگشت از جنگ جمل، حضرت علی(ع) یاران خود را جمع کرد و فرمود: شما بزرگان عرب و سران اصحاب من هستید، نظرتان درباره معاویه چیست؟ هر یک از افراد نظری دادند؛ صعصعه گفت: نامه‌ای را به همراه شخصیتی بزرگ و مورد اعتماد برایش بفرستید و او را به بیعت فراخوانید، اگر قبول نکرد تا مرز شهادت با او جهاد کنید.^۹

۱- الغدیر، ج ۹، ص ۳۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳. ۳- جمل، شیخ مفید، ص ۶۸.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۵- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۵۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۱؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۳۵.

۶- جمل، شیخ مفید، ص ۱۶۷.

۷- طبقات، ج ۶، ص ۱۲۱.

۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۲؛ کامل، ج ۳، ص ۲۴۵.

۹- مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۴۲۷.

آن حضرت فرمود: این نامه را خودت بنویس و برای معاویه ببر، فقط نامه را با تهدید آغاز کن. صعصعه چون به کاخ معاویه رسید و لفظ امیرالمؤمنین برای امام به کاربرد، او را کنک زدند. معاویه گفت: او یکی از تیرهای علی و از بزرگان و سخنگویان عرب است. سپس سوال و جوابی جالب بین آن دورد و بدل شد که سخنوری صعصعه بر معاویه آشکار گشت و دستور داد او را از کاخ بیرون کردند.^۱

۲- صعصعه در صفين: وقتی در صفين معاویه دستور داد تانیر و هایش آب را در اختیار خود بگیرند، حضرت علی^(ع) صعصعه را به عنوان فرستاده خویش نزد معاویه فرستاد تا نظرات امام را به او برساند.^۲ همچنین صعصعه در صفين به فرماندهی یک لشکر سواره منصوب شده بود.^۳ زمانی که امام علی^(ع) برای هر قبيله‌ای پرچمی بست و فرماندهی تعیین کرد، صعصعه را به فرماندهی قبیله بنی عبدالقيس کوفه منصوب نمود.^۴

۳- در نهروان: مرحوم شیخ مفید می‌نویسد: امام علی علیه السلام صعصعه را نزد خوارج فرستاد و او با آنها بحث و جدل بسیاری کرد تا آنان را از جنگ با امام بازدارد، ولی آنها رأی خود را مبنی بر جنگ با امام اعلام کردند.^۵

سپس صعصعه گزارش کار خود را تقدیم آن حضرت نمود و گفت: آنها بیشتر به یزید بن قيس ارجبی گرايش دارند. امام نیز به سوی این گروه از خوارج حرکت کرد و آنها را موعظه نمود. آنها هم که شش هزار نفر بودند، با حضرت برگشتند.^۶

بعد از آن، چون هنگام جنگ با خوارج سرکش فرارسیده بود، صعصعه از امام خواست که اجازه بدهد تا او خوارج را نصیحت کند. آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد، ولی از موعظه فراتر نشو.^۷

نصیحتهای صعصعه بر آنها تاثیر نگذاشت و وارد جنگ شدند. در این جنگ، صعصعه توانست با یاری ابوایوب، رهبر خوارج یعنی عبدالله راسپی را به قتل برساند و سر بریده‌اش را نزد امام بیاورد.^۸

پس از آنکه خورشید لايت به خون نشست و او را به خاک سپرندند، صعصعه بر تربت آن بزرگوار ایستاد و دستی بر قلب نهاد و با دست دیگر خاک بر سر خویش می‌ریخت و سخنان غم انگیزی می‌گفت که نشانگر عمق علاقه و ارادت او به مولایش بود.^۹ او در رثای آن حضرت

۱- همان مدرک.

۲- سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۱.

۳- وقعة صفين، ص ۱۶۰.

۴- وقعة صفين، ص ۲۰۶.

۵- اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۲۱.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحميد، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۷- عقد الفريد، ج ۵، ص ۱۰۱.

۸- مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷.

۹- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۹۵.

می‌گفت: ای مرگ اگر عوض علی فدیه از من می‌خواستی، من روح خودم را فدا می‌کرم.^۱ و روزی دیگر درباره قدرت فرماندهی امام(ع) می‌گفت:

امیر مؤمنان در بین ما همانند یکی از مابود. او همراهی مهریان و بسیار متواضع و فرماندهی نرمخو بود. با این حال هیبتی داشت که از او می‌ترسیدیم، مانند اسیر بسته‌ای که شمشیر بر هنله بالای سر اوست.^۲

صعصعه در زمان معاویه :

یاری امام(ع) توسط صعصعه و دوستی آنها سبب شده بود تا معاویه کینه صعصعه را در دل بگیرد. از این رو، پس از شهادت امام علی(ع) بارها او را آزار داد و از او خواست تا امام را بر فراز منبر لعن کند، ولی صعصعه بر منبر رفت و از مردم خواست تا معاویه را لعن کنند^۳ بنا به گفته مسعودی، صعصعه از جمله یاران امام بود که معاویه آنها را زندانی کرد.^۴ سرانجام، مغیره حاکم کوفه، به دستور معاویه، صعصعه را به بحرین و یا جزیره ابن کامان (بین عمان و بحرین) تبعید کرد و او در همانجا به دار باقی شتافت.^۵

۱- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۱۴، به نقل از بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابيالحديد، ج ۱، ص ۲۵.

۳- رجال، کشی، ص ۶۸.

۴- مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۱.

۵- اصحابه، ج ۲، ص ۲۰۰.

درس دوازدهم

زياد بن نصر ، شريح بن هانى زياد بن خصـفـه

زياد بن نصر

زياد بن نصر حارثي يكى از ياران و فرماندهان نظامى امير مؤمنان على عليه السلام بود و نقش ارزندهای در این رابطه ایفا کرد. او در میان قبیله اش، شریف و مورد احترام بود و امیر مؤمنان وی را به سوی خوارج فرستاد تا با آنان استدلال کند.^۱

همزمان با به خلافت رسیدن عثمان، فتنه و آشوب بسیاری از مناطق را فرا گرفت. عامل اصلی این ناپسامانیها، واگذاری مسؤولیتهای کشور به امویان و سوء استفاده آنها از بیت المال بود. انقلابیون معتبرض به خلافت عثمان، که زیاد بن نصر از سران آنها بود از کوفه به مدینه آمدند.^۲

مشاور امام :

هنگامی که حضرت علی(ع) نظر مشورتی اصحاب خود را پیرامون جنگ با معاویه خواست، هر کدام نظراتی ابراز داشتند. زیاد بن نصر گفت: ای امیر مؤمنان! با توکل به خدا به سوی دشمن خود حرکت کن که اگر هدایت نشدن، آنها را مانند برادرانشان در روز جمل می کشیم.^۳

زياد در صفين :

بارزترین نقش نظامی زیاد بن نصر در جنگ صفين است. حضرت علی(ع) وی را در رأس هشت هزار تن به عنوان نیروی پیشگام گسیل داشت و در کنارش شریح بن هانی را با چهار هزار نفر اعزام کرد.^۴ آنان وقتی به «عنات» رسیدند، خبردار شدند که امام در آن سوی فرات بوده و سپاه معاویه از شام عازم درگیری با امام است. بدین خاطر، با خود گفتنند: خردمندانه نیست که ما با

۱- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۵؛ تتفییح المقال، ج ۱، ص ۴۶۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳- المعيار والموازن، اسکافی، ص ۱۲۸؛ وقعة صفين، ص ۱۰۱؛ شریح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۵.

این سپاه اندک و بدون همراهی امام با معاویه بجنگیم. به هر حال، با زحمت فراوان از فرات گذشته - در حالی که اهالی آنجا با آنها دشمنی می‌کردند - به امام ملحق شدند. حضرت علی(ع) دوباره آنها را پیشناپیش به سوی معاویه گسیل داشت و خود در پی آنها روان شد.

شريح و زياد پس از آنکه ياران معاویه را به بيعت و اطاعت امام علی(ع) فراخواندند و آنها خودداری ورزیدند، نامه‌ای به امام نوشتند و منتظر فرمان بعدی شدند. امام نیز مالک را به ياری آنها فرستاد و او را فرمانده کل قرارداد و فرمود: زیاد فرمانده جناح راست و شريح فرمانده جناح چپ باشد. مالک نیز به آنها ملحق شد و با رشادت و دفاع آنها سپاه معاویه عقب‌نشيني کرد.^۱

همچنین در اين پيکار، زياد از سوی امام(ع) فرماندهی دو قبيله مذحج و اشعریون را به عهده داشت^۲ و امير مؤمنان که هر روز یکی از فرماندهان لشکر ش را به ميدان جنگ می‌فرستاد، يك بار نیز زياد بن نضر را فرستاد.^۳

زيادبن نضر فرمانده پيشتازان سپاه امام علی(ع) درباره حواتم هم جنگ صفين می‌گويد: در صفين همراه علی(ع) بودم، سه شبانه روز بدون وقهه می‌جنگيدم تا آنکه نيزه‌ها شکسته شد و تيرها پايان یافت، بعد با شمشير به جنگ پرداختيم و تانيمه‌های شب درگير بوديم. در سومين روز گريبيان يكديگر را گرفته و تن به تن جنگيدم. آن شب با همه نوع سلاح جنگيدم، سلاحی نمانده بود که با آن نجنگيده باشم. ناگزير به روی يكديگر خاک می‌پاشيديم، و با دندانها گاز می‌گرفتيم تا هنگامی که از جنگ بازمانديم. هر يك به دیگری خيره شده و تواني برای مبارزه نمانده بود، تا اينکه در پايان شب سوم سپاه معاویه عقب‌نشيني کرد.^۴

توصيه‌های امام علی(ع) به زياد:

امام علی(ع) در چند نامه‌ای که به زياد بن نضر نوشته‌اند، فرمانها، دستورات و تاكتيكهای نظامی خاصی را تذکر داده که بخشی از آنها چنین است:

پيشتازان و طلايه‌داران ارتش، چشمان و ديده‌بانان آنهايند، و ديده‌بانان طلايه‌داران، گشتیان آنهايند... گردانها و دسته‌ها را از با م تا شام جز برای تمرین و آمادگی رزمی به راه‌پیمایی نکشانيد... نبرد شما در يکسو يا دوسو باشد و ديده‌بانان خود را در بلندی کوهها و فراز نقطه‌های مشرف و بالاي تپه‌ها بگماريد... چون شب فرار سيد، نيزه‌ها و سپرهارا گرداگرد لشکر خود حصار دهيد و....^۵

۱- وقعة صفين، ص ۱۵۲. ۲- همان مدرك، ص ۱۱۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۴؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ص ۸۷، نجف اشرف.

۴- وقعة صفين، ص ۱۲۳. ۵- همان مدرك، ص ۳۶۹.

و در نامه‌ای، زیاد را که منصب فرماندهی داده، موعظه می‌کند تا با افراد زیر دستش به عدالت و تقوار فتار کند. زیاد نیز چنین می‌گوید:

ای امیر مؤمنان، سفارش‌های لازم و کافی فرمودی، ما هم آنها را به جان خریدیم، ما به سیره تو خواهیم بود. رستگاری و پیروزی در به کار بستن فرمان شما و گمراهی و خواری را در تضییع و بی حاصل نمودن پیمان تو می‌دانیم.^۱

زیاد بن نضر از کسانی است که امیر مؤمنان علی(ع) او را جهت گفتگو با خوارج اعزام کرد.

زیاد در مقابل خوارج چنین گفت:

به خدا سوگند علی(ع) دستش را برای بیعت نگشود و ما با او بیعت نکردیم، مگر به حکم کتاب خدا و سنت پیامبر خدا(ص)، ولی وقتی شما با او درافتادید، پیروان آن حضرت آمدند و گفتند: ما دوستان دوستان را تو هستیم و دشمنان دشمن توایم. مانیز چنین هستیم، زیرا او برق و هدایت است و هر کس با او مخالف است، گمراه شده و گمراه کننده است.^۲

بدین گونه زیاد بن نضر که در صحنه جهاد در رکاب امام معصوم شمشیر می‌زد، جانبازی و ایمان راسخ خود را به هدف بیان می‌کند. منابع تاریخی درباره تاریخ، محل و چگونگی مرگ یا شهادت او سخنی نگفته‌اند.

شریح بن هانی

شریح بن هانی حارثی از یاران و فرماندهان نامی امیر مؤمنان علی(ع) بود که در واقعه جمل و صفین و پس از آن پیوسته در کنار آن حضرت انجام وظیفه کرده، در خدمت به آرمانهای والای علی(ع) لحظه‌ای در نگ نداشته است. علاوه بر علمای شیعه، داشتمدان سنتی نیز او را محل و ثوق و مورد اعتماد توصیف کرده‌اند و بنابه گفته ذہبی تمام اهل حدیث بجز بخاری ازاو روایت کرده‌اند.^۳

شریح در دوره امام علی(ع) :

۱- در جنگ جمل: او از اولین افرادی بود که دعوت امام را بیک گفت و این در حالی بود که ابو موسی حاکم کوفه مردم را از شرکت در جنگ باز می‌داشت. از این رو، هنگامی که امام حسن(ع) و همراهانش برای دعوت کوفیان به پیوستن به سپاه امام علی(ع) به این شهر آمدند، شریح برخاست و گفت: ما می‌خواستیم به مدینه برویم تا از جریان کشته شدن عثمان آگاه شویم، خداوند اخبار مربوط به او را در خانه‌هایمان به ما داد. از دعوت او (علی(ع)) سر باز نزنید. به خدا سوگند اگر او مارا فرا

۱- المعيار والموازنة، ص ۱۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ۵۶۵.

۲- المعيار والموازنة، ص ۱۹۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۴.

۳- تذكرة الحفاظ، ذہبی، ج ۱، ص ۵۹.

^۱ نمی خواند، باز با جان و دل او را یاری می کردیم.

درباره شرکت او در جنگ جمل، دو قول وجود دارد. شیخ مفید می گوید: فرماندهی پیاده نظام قبیله مذجع از سوی امام به شریع واگذار شد^۲ و ابن شهر آشوب می گوید: شریع در کنار عمار یاسر فرماندهی جناح چپ سپاه امام را عهده دار بود.^۳

^۲- در پیکار صفین: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام تصمیم گرفت برای رفع شر معاویه به صفین عزیمت کند، زیاد بن نصر و شریع بن هانی را به عنوان پیشاهنگان سپاه اعزام کرد. آن حضرت این دو فرمانده را در رأس دوازده هزار نفر به سوی شام فرستاد و خود به دنبال آنان حرکت نمود.^۴ (شرح این ماجرا در بخش زیاد بن نصر آمد).

^۳- در حکمیت: چون امام علی(ع) با فشار منحرفین مجبور به پذیرش حکمیت شد، ابو موسی (حکم تحمیلی) را به همراه چهارصد تن به سرپرستی شریع بن هانی روانه « دومه الجندل » (محل برگزاری حکمیت) کرد^۵ و زمانی که ابو موسی آشگ حركت برای حکمیت نمود، شریع دست او را گرفت و گفت:

ای ابو موسی به کار بزرگی گمارده شدی که سستی در آن جبران پذیر نیست. هر سخنی که بگویی - سودمند یازیان آور، حق یا باطل به عنوان سخن حق و صحیح ثبت می شود. بدان که اگر معاویه بر عراق چیره شود، مردم عراق نابود خواهد شد و اگر علی بر شام غالب گردد، شامیان در امان خواهند بود. به هر حال، روزی که وارد کوفه شدی، در مورد فرمانروایی امیر مؤمنان علی(ع) تعلل و کندی نشان دادی، اگر امروز هم مانند گذشته عمل کنی، گمانی که به تو داریم، به یقین تبدیل خواهد شد و امید به تو تبدیل به یأس و نومیدی می شود.^۶

پس از آنکه حکم حکمیین معلوم شد، عمر و عاص با ابو موسی مشاجره کرد. به همین خاطر، شریع به عمر و عاص حمله کرد و او را با تازیانه زد. پسر عمر و عاص نیز با تازیانه به مقابله با شریع پرداخت. شریع پس از این واقعه پیوسته می گفت: ای کاش به جای تازیانه با شمشیر بر او می نواختم، من بر هیچ کاری بیش از این پشیمان نیستم.^۷

^۴- در مقابل خوارج: پس از حکمیت و جدایی بخشی از سپاه امام علی(ع) به نام خوارج، یکی از خروج کنندگان، ابو مریم سعدی تمیمی بود. امام(ع) شریع را با هفتصد نفر به مقابلة او فرستاد و چون

۱- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۴. ۲- جمل ، شیخ مفید، ص ۱۷۱

۳- مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۳، ص ۱۵۴. ۴- انساب الاشراف ، ج ۲، ص ۲۹۶

۵- اعيان الشيعه ، ج ۷، ص ۳۳۸؛ وقعة صفین ، ص ۵۳۳؛ طبقات ، ج ۴، ص ۲۵۶

۶- همان مدرك ، ص ۵۴۶. ۷- همان مدرك ، ص ۵۳۴

شریح نتوانست خوارج را شکست دهد، امام به سوی خوارج آمد بعد از اتمام حجت، آنها را شکست داد.^۱

۵- دفاع از حجر بن عدی : وقتی زیاد بن ابیه، حجر بن عدی و یارانش را دستگیر کرد، استشهادی علیه آنان تهیه کرد و آنها را شریک خون عثمان، مخالف خلیفه (معاویه) و حامی علی(ع) و شورشی خواند. زیاد این شهادتname را به امضای چهار تن از بزرگان کوفه رساند و خود در این نام شریح قاضی و شریح بن هانی را به آنها افزود.

شریح بی درنگ پس از اطلاع از این موضوع نامه زیر را نوشت و آن را به وسیله فردی برای معاویه فرستاد:

... بدان که شهادت من درباره حجر این است: همانا او نماز به پای می دارد و زکات می پردازد و همیشه حج و عمره به جامی آورد و امر به معروف و نهی از منکر می کند، خون و مال او محترم است. اکنون می خواهی او را بکش یاره اکن.

وقتی معاویه نامه را خواند گفت: فکر می کنم قصدش بیرون بردن نام خود از شهادتname بوده است.^۲

شهادت شریح :

عبدالله بن ابی بکر در سال ۷۸ هـ. ق از طرف حجاج بن یوسف ثقیقی، به امارت سیستان منصوب شد. به او دستور داده شد که با ترکان آن منطقه جنگ کرده و شهرها را فتح و مردان را اسیر و استحکامات را خراب کند. عبدالله نیز لشکری از اهل کوفه و بصره بسیج کرد. فرمانده کوییان شریح بن هانی بود. شریح در این جنگ رشادتهای بسیاری کرد و همراه گروهی از حافظان قرآن، دلیران و داوطلبان، در حالی که رجز می خواند و جنگ می کرد به شهادت رسید.^۳

زیاد بن خصفه

زیاد بن خصفه تیمی از خالصترین یاران امیر مؤمنان و امام حسن علیهم السلام بود که در تمامی صحنه های سرنوشت ساز دوران آن دو بزرگوار، حضور چشمگیر داشت.

نقش زیاد در صفين :

پیکار صفين شاهد دلاوريها و جانبازيهای زیاد بن خصفه بود. امیر مؤمنان که هر روز فرماندهی را به میدان نبرد می فرستاد، یک روز نیز زیاد را به پیکارگسیل داشت.^۴ زیاد که فرماندهی قبیله بکربن وائل را عهدهدار بود، در برابر قویترین فرمانده دشمن - ذوالکلام حمیری - قرار گرفت. جنگ سختی آغاز شد، بطوری که ترس از نابودی همه را فراگرفت. زیاد در این لحظه از قبیله

۱- کامل، ج ۳، ص ۳۷۳

۲- تتفییح المقال، ج ۲، ص ۸۳

۳- کامل، ج ۴، ص ۴۵۰

۴- الغارات، ج ۲، ص ۶۳۷، انجمن آثار ملی.

عبدالقیس کمک گرفت و آنها پا در رکاب کرده، مانند ابر سیاهی وارد معركه شدند، ذوالکلاع حمیری کشته شد، ولی دشمن به فرماندهی عبیدالله بن عمر جنگ را ادامه داد.^۱

با فرمان زیاد، خیمهٔ فرماندهی وی در قلب رزمگاه برپاشد. قبیلهٔ ریعه به فرماندهی زیاد بر عبیدالله بن عمر یورش برداشت و او را کشتند. وقتی خیمه را برا پا می‌کردند، چون برای یکی از طنابهای آن پایه‌ای نیافتند، جسد عبیدالله را آورد و بند طناب را به پای او بستند. در آن حال دو همسر عبیدالله که برای تماشای رزم او به آنجا آمده بودند، شیون‌کنان بر جسد او ایستادند و از زیاد خواهش کردند تا شهرشان را به آنها واگذار دهند. زیاد نیز استری حاضر کرد و جسد را به آنها تحویل داد.^۲ بدین‌گونه زیاد و نیروهای تحت امرش باکشتن این دو فرمانده، دشمن را ذلیل و تحقیر کردند. این برخورد از لحاظ روانی، روحیهٔ رزمی دشمن را بسیار ضعیف کرد.

هنگامی که مرحلهٔ اول جنگ صفين به پایان رسید، برخی زمزمهٔ صلح را آغاز کردند. امیر مؤمنان گروهی از یاران بر جسته خود را نزد معاویه فرستاد که از جمله آنان زیاد بن خصفه بود. زیاد در این مأموریت چنان عمل کرد که معاویه در صدد برآمد تا او را به سوی خود بکشاند. از این رو، بدوجفت: من از تو می‌خواهم که با خانواده و قبیله‌ات مرادر برابر علی یاری کنی و من سوگند یاد می‌کنم که هرگاه پیروزی نصیب من شد، هر یک از دو شهر (بصره و کوفه) را که بخواهی به تو واگذار کنم. زیاد پاسخ داد: من هرگز پشتیبان جنایتکاران نخواهم شد. سپس معاویه در حضور عمرو عاص از عزم راسخ و یکدل بودن زیاد تمجید کرد.^۳

پس از جنگ صفين، امام در نامه‌ای به کارگزارانش دستور داد تا افراد قبیله، فرزندانی که به حد رشد رسیده‌اند، بر دگان و همپیمانانشان را برای جنگ با معاویه اعزام کنند.

به دنبال آن، معقل، عدى بن حاتم، زیاد بن خصفه و حجر بن عدى در رأس چهل هزار جنگاور و شانزده هزار نفر از همپیمانان و بر دگان آنها آماده نبرد شدند.^۴

زیاد بن خصفه در حوادثی مانند فرار زید بن حجیه فرماندار علی(ع) در ری که با اموال غارت شده بیت المال به معاویه گرویده بود^۵ با صراحةً آمادگی خود را برای دفع این فتنه‌ها به امام اعلام کرد.

پیکار با خوارج

هنگامی که خرزیت بن راشد پس از حکمیت در صفين از سپاه امام علی(ع) جدا شد و علیه امام طغیان کرد، زیاد بن خصفه از امام خواست که به علت تأثیر بدی که آنان بر سپاه می‌گذارند، آنها را

۱- وقعة صفين، ص ۲۹۷. ۲- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۷۸.

۴- فصول المهمة، ص ۱۰۸.

۳- وقعة صفين، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۵- الغارات، ج ۲، ص ۵۲۵.

تعقیب کرده و به نزد امام بیاورد. امام نیز فرمود: پیروزمندانه آنها را تعقیب کن... و در دیر ابوموسی فرود آی تافرمان من به تو برسد. سپس امام به کارگزاران خود نامه نوشت تا زیاد را یاری کنند.

زیاد در بین قبیله اش سخن گفت و ساعتی نگذشت که ۱۳۰ رزمنده گردش جمع شدند و او به راه افتاد. نامه‌ای دیگر از امام به دست زیادرسید که در آن به تعقیب دشمن در سواد (سرزمینهای مجاور ایران) سفارش کرده و فرموده بود: اگر نتوانستی آنها را نزد من بازگردانی، با ایشان وارد جنگ شو. دو سپاه به مداین رسیدند. سپاه زیاد موقعی به آنجا رسید که دشمن در آسایش کامل بود، و همین سبب غافلگیری دشمن شد. زیاد که مردی کارآزموده بود، به خربیت پیشنهاد داد که درجای خلوتی بنشیند، اگر هر یک از طرفین، حرفهای دیگری رابه صلاح خویش دید، پیذیرد. زیاد در بین مذاکره، تعداد نیروی دشمن را تخمین زد و چون مذاکره به نتیجه نرسید، جنگ آغاز شد. راوی می‌گوید: آنقدر به یکدیگر نیزه زدیم که دیگر نیزه‌های نماند و بقدرتی با شمشیرها پیکار کردیم تا خم شدن و اسبهای ما و دشمن پی شد و هر دو گروه مجروهان زیادی داشتند تا اینکه شب فرار سید و بامداد متوجه شدیم که دشمن کوچ کرده است.

سپس زیاد نامه‌ای به امام نوشت و تعقیب دشمن را در اهواز خواستار شد، ولی امام این بار نیروهای تازه نفسی را به فرماندهی معقل به تعقیب دشمن فرستاد و در نامه‌ای این‌گونه از زیاد تقدیر کرد:

... تلاش تو و یارانت برای خدا بوده است و پاداش شما را خدا خواهد داد و کمترین پاداش خداوند برای مؤمنان بهتر است از دنیا یی که نادانان به سوی آن می‌روند.... زود باشد که بسیبی آنها (دشمنان) یا به اسارت گرفته شده و یا کشته شده‌اند. اما تو و یاران اجر یافته‌ات، به سوی ما بیا که شما اطاعت کردید و فرمان بر دید و نیکو پیکار کردید.^۱

زیاد زمانی که اقتضا می‌کرد، به عنوان مشاور امام علی(ع) نظر می‌داد؛ چنانچه پس از آنکه داستان خیانت خالد بن معمر سدوسی (یکی از فرماندهان امام) بر سر زبانها افتاد و شایع شد که او با معاویه در یک توطئه دست داشته است و یاران مخلص امام نگران شدند، زیاد به امام(ع) پیشنهاد داد: از خالد عهد و پیمان بگیر تا مبادا به تو خیانت کند. امام علی(ع) نیز گفته زیاد را به کار بست.^۲

زیاد در زمان امام حسن(ع) نیز از جمله افرادی بود که آمادگی خود را برای کارزار و جهاد در کنار آن حضرت اعلام کردند و متعهد شدند که او را خوار نخواهند کرد. آن حضرت سخن ایشان را تصدیق کرد و در حقشان دعای خیر کرد.^۳

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۳۶؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۶۷، چاپ سنگی؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۳.

۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲.

درس سیزدهم

عمرو بن حمق، محنف بن سلیم، سهله بن حنیف

عمرو بن حمق

عمرو بن حمق خزاعی از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یار با اخلاص امیر مؤمنان و امام مجتبی علیهم السلام است. او بعد از صلح حدیبیه به مدینه مهاجرت کرد و در زمرة بهترین اصحاب پیامبر (ص) درآمد. عمرو سرپا شیفته و دلباخته امیر مؤمنان بود؛ چنانچه روزی در صفين، احساس پاک خود را نسبت به رهبرش چنین ابراز کرد:

ای امیر مؤمنان! من بر اساس خویشاوندی، طمع مال و کسب مقام با تو بیعت نکرده‌ام، بلکه انگیزه و عشق من به تو بر اساس این پنج امتیاز است: عموزاده رسول خدا بودن، اولین ایمان آورنده به آن حضرت، همسری زهرا (س)، پدر نسل پیامبر (ص) بودن، دارا بودن بیشترین سهم در جهاد براستی اگر تمام روزگارم را با مشقت برای تقویت دوستان تو و خواری دشمنان بگذرانم، باز حق تو را ادانکرده‌ام. حضرت علی (ع) نیز در پاسخ، برایش دعا کرد و فرمود: کاش در میان سپاه من، صد تن همانند تو وجود داشت.^۱

در زمان خلافت حضرت علی (ع)، او از فرماندهان نیروهای ویژه امام بود و در تمامی جنگهای آن حضرت شرکت داشته و در بعضی از آنها، فرماندهی بخشی از سپاه را عهده‌دار بود.^۲

در روایتی چنین آمده است:

عمرو بن حمق برای علی (ع) مانند سلمان برای پیامبر (ص) بود.^۳

عمرو از دیدگاه علم رجال، یکی از راویان معتبر است و از جمله افرادی است که معتقد است:

علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورد.^۴

او همچنین از راویان روایت معروف غدیر (که مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است) می‌باشد.^۵

۱- وقعه صفين، ص ۱۰۳.

۲- تتفیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷.

۴- تتفیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.

۵- الغدیر، ج ۱، ص ۵۷.

عمر و در دوره عثمان:

مبارزات عمر و، از دوره عثمان و هنگام او جگیری قیام مردم علیه عثمان آغاز می شود. او به اتفاق گروهی دیگر از بزرگان کوفه مانند مالک اشتر، کمیل و ... از خلیفه سوم انتقاد کردند. عثمان نیز دستور مجازات و تبعید آنها را به شام و مصر صادر کرد.^۱ سپس عمر و، همراه نیروهای مصری در اعتراض به عثمان به مدینه آمد و نقش وی به اندازه ای بود که این نیروهای را سپاه عمر و بن حمق می نامیدند. از این رو، عثمان به حاکم مصر نوشت:

این چهار نفر را صد تازیانه بنز و سرو ریششان را بتراش و آنها را زندانی کن.^۲

عمر و در رکاب علی (ع):

شرطه الخميس که پایه گذار آن پیامبر (ص) بوده در موقع زمامداری حضرت علی (ع) تکامل یافت و گروهی از یاران پیامبر (ص) در آن شرکت داشتند شمار این سپاه پنج تا شش هزار نفر بود که سختی جنگ را بر دوش می گرفتند. عمر و بن حمق یکی از اعضای سرشناس این سپاه ویژه بود.^۳ عمر و در جنگ جمل، فرمانده نیروهای کمین بود.^۴ در جنگ صفين، علاوه بر اینکه فرمانده نیروهای کمین بود، فرماندهی قبیله خود «خزانه» را نیز بر عهده داشت و سردار آن قبیله به شمار می آمد.^۵

در روزهای پایانی این جنگ که معاویه خطر رانزدیک می دید، عمر و عاص و قبیله اش را برای حمله مأمور کرد، اما چون، عمر و بن حمق مسؤولیت مقابله با عمر و عاص را داوطلبانه پذیرفت، دشمن تاب مقاومت نیاورد و فرار کرد.^۶ چون معاویه از حیله قرآن بر سر نیزه کردن سود بردو خوارج حضرت علی (ع) را مجبور به پذیرش آتش بس کردند، عمر و بن حمق از جمله افرادی بود که طرفدار ادامه جنگ با دشمن بودند، با این حال وقتی از نظر امام مبنی بر خاتمه جنگ آگاه شد، به آن حضرت گفت:... ما پیرو شماییم و نظری در برابر شما نداریم.^۷ در پایان جنگ نیز که امام مجبور به پذیرفتن حکمیت گشت و پیمان حکمیت نوشته شد، عمر و در کنار امام حسن و امام حسین (ع)، عبدالله بن عباس، مالک اشتر و ... قرارداد را گواهی کرد.^۸

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۷-۳۲۶.

۲- همان مدرک، ج ۴، ص ۳۷۳. این چهار نفر عبارت بودند از: عبدالرحمن بن عُدیس، سودان بن حُمَران، عمر و بن

حُمَق و عُروة بن النباع.^۳

۴- معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۸۷ و قعْدَة صَفَيْن، ص ۲۰۵؛ اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۷۶.

۵- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۳، ۱۵۴.

۶- همان مدرک، ص ۴۸۲.

۷- همان مدرک، ص ۳۹۹.

۸- همان مدرک، ص ۵۰۶.

پس از شهادت امام علی (ع) :

پس از شهادت امیر مؤمنان علی (ع)، عمر و مبارزات خود را شکلی دیگر بخشدید، زیرا او دورانی را آغاز کرد که شیعه علی بودن کیفری سنگین داشت. خانه عمر و در کوفه پایگاه شیعیان بود معاویه در راستای سرکوب شیعه، خونخواری همچون زیاد رابه ولایت کوفه گماشت. کارگزاران معاویه از شیعیان خواستند که یا از علی (ع) بیزاری جویند یا تن به شهادت دهند. با همه این فشارها، عمر و شیوه های مبارزاتی خاصی در پیش گرفت. یکی از این راهها، کمک به قیام حجر بن عدی در کوفه و مجرح شدن او در زدو خورد با مأموران امنیتی اموی بود.^۱ راه دیگر آنکه در نماز جماعتی که به امامت فرماندار کوفه برگزار می شد، شرکت نکرد و چون این امر برای امویان گران آمد، معاویه به فرماندارش دستور داد که به اجبار عمر و بن حمق را در نماز جماعت حاضر کند.^۲

شهادت عمر و :

عمر و یکی از افرادی بود که از طرف معاویه امان داشت، ولی به عهد خود وفا نکرد و عمر و را تعقیب کرده و به شهادت رساند. امام حسین (ع) این عهد شکنی را در نامه ای به معاویه چنین یاد آور می شود: ای معاویه! پس از امان دادن و عهدالله بستن، عمر و را کشته، در حالی که اگر آن گونه که توبه او امان داده بودی، به پرنده کان وحشی امان داده می شد، از کوههای سوی تو می آمدند.^۳ با دستگیری حجر بن عدی، عوامل رژیم اموی در جستجوی یاران وی برآمدند. از این رو، عمر و بن حمق و «رفاعة بن شداد» مخفیانه از کوفه خارج و در قلعه موصل پنهان شدند. عمر و به علت بیماری استسقا، تاب مقاومت نداشته و دستگیر شد. به دستور معاویه قرار شد نه ضربه تازیانه به او بزنند، اما با دو ضربه اول، عمر و بن حمق به شهادت رسید. آنها سرش را جدا کرده، به شام نزد معاویه فرستادند و پیکر بی سر او را در موصل به خاک سپرندند.^۴ هم اکنون مرقد وی در موصل زیارتگاه مشتاقان است.^۵

سهل بن حنیف

سهل بن حنیف انصاری او سی از نخستین یاران پیامبر (ص) است که در تمام وقایع همراه رسول خدا (ص) بود. پس از هجرت، پیامبر (ص) یک بار سهل را برادر خود خواند و بار دیگر میان او

۱- کامل، ج ۳، ص ۴۷۴، اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳- تتفیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۹؛ اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۶؛ رجال کشی، ص ۴۹.

۴- کامل، ج ۳، ص ۴۷۷؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۶۵.

۵- تتفیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۹؛ رجال کشی، ص ۴۷.

و علی (ع)، عقد اخوت ایجاد کرد.^۱ او از جمله مسلمانانی است که در بیعت عقبه با رسول خدا (ص) بیعت کردن و یکی از دوازده نماینده‌ای است که حضرت آنان را برای سازماندهی مسلمانان انتخاب کرد.^۲ سهل در آغاز اسلامش در سال اول هجری، شبانه بتهای افراد قبیله و خویشان خود را می‌شکست و آنها را برای بیوه زن مسلمانی از انصار می‌برد و می‌گفت: اینها را به جای هیزم بسوزان.^۳ او از نخستین کسانی است که حکومت امیر مؤمنان علی (ع) را پذیرفت.^۴ پس از جنگ جمل، حضرت علی (ع) او را در بصره جانشین خود قرار داد. سهل در جنگ صفين علیه معاویه شرکت کرد و علی (ع) در کوفه بر جنازه اش نماز خواند. او راوی حدیث نیز بشمار می‌آید، در کتابهای روایی، چهل حدیث از اونقل شده است.^۵

از امامان معصوم (س) احادیثی درباره منزلت سهل نقل شده، از جمله حدیثی از امام رضا (ع) است که در پاسخ سؤال مأمون مبنی بر توضیح اسلام ناب، افرادی همچون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر، سهل و... جزو نمونه‌ها ذکر شده است.^۶

سهل در عصر پیامبر (ص) :

حضور سهل در میدانهای رزم و جهاد، از عضویت وی در شرطة الخمیس یا نیروهای ویژه پیامبر (ص) آغاز شد. او و برادرش عثمان، به همراه اصحاب برجسته‌ای همچون سلمان، مقداد، ابوذر، عمار یاسر و... هسته اولیه این سازمان بودند.^۷ او در واقعه بدر و دیگر جنگ‌های پیامبر (ص) حضور داشت و در جنگ بدر از کسانی بود که شاهد امدادهای غیبی بوده، نصرت الهی را به وسیله فرشتگان مشاهده کرد. سهل در این باره می‌گوید:

هر یک از ما که با شمشیر به یکی از مشرکان اشاره می‌کردیم، پیش از رسیدن شمشیر به او، سرش از تن جدا می‌شد.^۸

سهل در احد، از جمله کسانی بود که پایداری و مقاومت کرده، با پیامبر (ص) تا پای مرگ پیمان بسته بودند. وقتی مردم فرار کردن، او در کنار پیامبر (ص) پایدار ماند و با تیراندازی، از آن حضرت دفاع کرد. در این هنگام، رسول خدا (ص) می‌فرمود:

به سهل تیر برسانید چون او تیرانداز ماهری است.^۹

۱- طبقات، ج ۳، ص ۲۳.

۲- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۲۱.

۳- همان مدرک.

۴- تحقیق المقال، ج ۲، ص ۷۵.

۵- اعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۲۰۹.

۶- عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷- اختصاص، شیخ مفید، ص ۳.

۸- کامل، ج ۲، ص ۱۲۹.

۹- مغازی، ج ۱، ص ۲۵۳.

در واقعه بنی نصیر، پیامبر(ص)، ابودجانه و سهل بن حنیف را در یک گروه ده نفری همراه علی(ع) فرستاد و آنها یهودیان را پیش از آنکه به قلعه نظامی خود بازگردند، یافتند و کشتند و سرهایشان را نزد رسول خدا(ص) آوردند آن حضرت دستور داد تا سرها را در یکی از چاهها بریزند.^۱ با اینکه غنایم به دست آمده از بنی نصیر به پیامبر(ص) اختصاص داشت، ولی به تعدادی از یاران خود بخششها بی کرد، از جمله، اموال ابن خرشه را به سهل بن حنیف و ابودجانه بخشید.^۲ رسول خدا(ص) در ربیع الآخر سال نهم هجری، حضرت علی(ع) را با ۱۵۰ مرد انصاری سوار بر صد شتر و پنجاه اسب با پرچمی سیاه به دست سهل بن حنیف و پرچمی سفید به دست جبار بن صخر رسلمی فرستاد تا بت «فلس»^۳* را نابود کنند.

سهل در زمان علی(ع) :

پس از رحلت پیامبر(ص) و سلب خلافت از حضرت علی(ع)، گروهی از یاران رسول الله(ص) تصمیم گرفتند که در مسجد پیامبر(ص) در حضور جمع، از امامت امیر مؤمنان علی(ع) دفاع کنند. آنها دوازده تن از بر جسته ترین یاران پیامبر(ص) بودند که یکی پس از دیگری از جا برخاستند و به خلافت و امامت امیر مؤمنان علی(ع) شهادت دادند. از جمله این گروه سهل بن حنیف انصاری است.^۴

در جریان محاصره منزل عثمان، که خلیفه از برپایی جماعت در مسجد پیامبر(ص) خودداری کرد، سهل بن حنیف به امر حضرت علی(ع) امامت مسجد پیامبر(ص) را بر عهده گرفت و از نخستین روز محاصره خانه عثمان تا قتل وی امامت را به عهده داشت.^۵ اولین اقدام حضرت علی(ع) پس از رسیدن به خلافت، عزل کارگزاران عثمان و جایگزینی افراد با تقواو با صلاحیت به جای آنها بود که از آن جمله برکناری معاویه از شام و انتصاب سهل بن حنیف به جای او بود. سهل چون در بین راه به نیروهای معاویه برخورد کرد، ناچار شد به نزد امام برگردد.^۶ امام علی(ع) پس از چهارماه از آغاز حکومت خود با هفتصد سوار از مدینه به سوی عراق حرکت کرد که چهارصد نفر آنها از مهاجران و انصار، هفتاد نفر از جنگاوران بدر و بقیه از اصحاب رسول خدا(ص) بودند. آن حضرت سهل را در مدینه به جانشینی خود منصوب کرد.^۷

۱- همان مدرک، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲- طبقات، ج ۲، ص ۵۸.

*- نام بقی است متعلق به بنی طی (دهخدا)

۳- تاریخ پیامبر، آیتی، ص ۵۷۶

۴- خصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۹.

۵- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۳

۶- کامل، ج ۳، ص ۲۰۱.

۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۱.

حضرت علی(ع) در صفين، فرماندهی سواره نظام مردم بصره را به سهل واگذار کرد.^۱ در قضیه حکمیت، او نیز در زمرة شاهدان حکمیت و از امضاکنندگان آن بود.^۲ سهل در فراز و نشیبهای جنگ صفين که جنگ و صلح را همراه داشت، همواره مطیع امام بود.^۳
با پایان یافتن جنگ صفين، امیر مؤمنان علی(ع) سهل را به فرمانداری فارس منصوب کرد^۴ ولی چون پس از مدتی مردم آنجا او را بیرون کردند^۵، علی(ع) بار دیگر سهل را به استانداری مدینه نصب کرد.^۶

وفات سهل :

سرانجام، سهل پس از عمری جهاد، تلاش و فداکاری، در کوفه بدرود حیات گفت: از امام صادق(ع) چنین روایت شده است:

علی(ع) بر جنازه سهل در پنج نوبت، ۲۵ تکبیر گفت. در طول مسیر تشییع هر بار که گروه جدیدی می‌پیوستند و می‌گفتند: نماز بر سهل رادرک نکرده‌ایم، آن حضرت نیز جنازه را بزرگ زمین می‌گذاشت و پنج تکبیر می‌گفت....^۷

مخنف بن سلیم

«مخنف بن سلیم» یکی از اصحاب والامقام رسول خدا(ص) است که همراه بزرگان قبیله خود (ازد) به حضور پیامبر(ص) شرفیاب شد و به اسلام گروید.^۸ مخنف ساکن کوفه و رئیس قبیله «ازد» بود.

«ابو مخنف لوط بن یحیی» صاحب «اخبار و سیر» از فرزندان اوست.^۹ مخنف در جنگهای جمل و صفين حضور فعال داشت و پرچمدار ازد و برخی از قبیله‌های اطراف بود.^{۱۰} امیر مؤمنان علی(ع) پس از رسیدن به خلافت، پستهای گوناگونی به مخنف واگذار کرد. مخنف کارگزار امام بر قسمتی از سرزمین عراق بعد از «هیئت» و «انبیار» بود. سپس آن حضرت، او را فرماندار تمام ری قرار داد.^{۱۱}

۱- وقعة صفين، ص ۲۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱.

۲- همان مدرک، ص ۵۰۶.

۳- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۲۱.

۴- كامل، ج ۳، ص ۳۸۱.

۵- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۲۱.

۶- تقييح المقال، ج ۲، ص ۷۴.

۷- طبقات، ج ۱، ص ۲۷۹.

۸- اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۳۹.

۹- اعلام، زركلى، ج ۷، ص ۱۹۴- الغدير، ج ۹، ص ۳۶۸.

۱۰- تقييح المقال، ج ۳، ص ۲۰۷.

مخنف در جنگ جمل :

در جنگ جمل، مخنف به منظور یاری امام روانه بصره شد و فرماندهی قبیله ازد را عهده دار بود. حضرت علی (ع) پس از نبرد جمل، در حضور جمعی از اعيان و اشراف کوفه و نکوهش آنان، از وفاداری و فرمانبرداری مخنف قدردانی و ستایش کرد و فرمود: لیکن مخنف بن سلیم و قومش از فرمان من سرپیچی نکرند.^۱

مخنف در نبرد صفين :

امام علی (ع) پیش از عزیمت به صفين، ضمن نامه‌ای از مخنف خواست که به منظور نبرد با معاویه حاضر شود. در بخشی از نامه آن حضرت آمده است:

... هرگاه نامه من به تورسید، دوستان مورد اعتمادت را به جای خود بگمار و به سوی ما بیا، باشد که با این دشمن بی پروا روبه رو شوی تا امر به معروف و نهی از منکر کنی و در کنار حق قرار گیری و از باطل به دور باشی، نه ما و نه تو، هیچ کدام از پاداش جهاد بی نیاز نیستیم....^۲

نقل شده است که هنگام جنگ صفين دوازده هزار نفر در هفت گروه به سوی امام حرکت کردند... و مخنف بن سلیم سالار قبیله‌های بجیله، انمار، خثعم و ازد بود.^۳ در یکی از روزهای جنگ صفين، عده‌ای از یاران امام در روستایی به محاصره نیروهای دشمن (که بیست برابر آنها بودند) درآمدند. محاصره شدگان پیکی نزد مخنف فرستادند. او با فرستادن یک نیروی پنجاه نفره به کمک رزم‌ندگان درگیر شتافت. با رسیدن نیروهای تازه نفس، دشمن ترسید و با خفت و خواری از روستا عقب نشینی کرد. مالک بن کعب در نامه‌اش به امام، موقعیت خطرناک خود و سپاهش و نیز رشادت و جوانمردی نیروهای کمکی اعزامی مخنف را یاد آور شد.^۴

زرکلی، شهادت مخنف را در سال ۳۶هـ. ق در واقعه جمل ذکر کرده، ولی در منابع متعدد که نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم - از حضور او در صفين سخن به میان آمده است. این مطلب بیانگر آن است که او بعد از جمل زنده بوده است.

۱- وقعة صفين، ص ۸

۲- همان مدرک، ص ۱۰۴؛ نهج السعادة، ج ۴، ص ۲۲۳

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۰

۴- الغارات، ج ۲، ص ۴۵۶.

درس چهاردهم

عبدالله بن هاشم مرقال،
عبدالله بن جعفر، ابو ایوب انصاری

عبدالله بن هاشم در عصر امام علی (ع) :

عبدالله بن هاشم مرقال از سرداران سپاه اسلام و از پرچمداران امیر مؤمنان صلوات الله عليه در جنگ صفين بود. پدرش هاشم بن عتبه معروف به مرقال از سرداران سپاه اسلام و از ياران و اصحاب امیر مؤمنان(ع) محسوب می شد. بارزترین صحنه پیکاری که عبدالله در آن حضور داشت، جنگ صفين بود. او در این نبرد دو کار مهم را عهده دار بود:

۱ - پرچمداری سپاه : با شروع مرحله دوم جنگ صفين، امام علی(ع) در سازماندهی سپاه خود، پرچم بزرگ را به هاشم مرقال سپرد و چون وی به شهادت رسید، این پرچم را به فرزندش عبدالله واگذار کرد و او راه پدر را با شجاعت تمام ادامه داد.^۱

۲ - توجیه و تشجیع نیروها: شهادت هاشم مرقال موجب ناراحتی شدید لشکر حضرت علی(ع) شده بود. به همین جهت، وقتی عبدالله پرچم پدر را برافراشت، برای تشجیع نیروها و رفع سنتی احتمالی ایشان، سخنان مفصلی ایراد کرد که بخشی از آن چنین است :

... اگر پاداش و جزا و بهشت و دوزخ هم در کار نباشد بی گمان نبرد همراه علی (ع) از پیکار همپای پسر هند جگر خواره بس برتر و فضیلت بخشنده است. در حالی که شما به آرمانهای معنوی امید بسته اید چرا چنین نکنید.^۲

همچنین نقل شده که چون عبدالله پیکر پاک پدر را در میدان جنگ مشاهده کرد، اشعار حماسی سرود که در آن توجیه و تشجیع زیاد به چشم می خورد.^۳

۱- ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۲۶

۲- وقعة صفين، ص ۳۵۶-۳۵۷؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۸۹

۳- همان مدرك، ص ۳۴۸؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۸۹

عبدالله در عصر امام حسن (ع) :

دوران مظلومیت شیعه با استبداد خشن معاویه آغاز شد. آنها مسلمانان را به خاطر دوستی خاندان پیامبر(ص) به قتل می‌رساندند، دست و پایشان را می‌بریدند، دیدگانشان را بیرون می‌آوردن و بدنهاشان را بر شاخه‌های نخل می‌آویختند.^۱

در موقعیتی که معاویه با شیعیان چنین رفتار می‌کرد، بطور قطع با عبدالله که از بزرگان و رئیس شیعیان در بصره بود، خشنتر عمل کرده است.^۲ معاویه دو شیوه برخورد با یاران امام داشت. گروهی را همچون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، رشید هجری و ... به شهادت رساند و گروهی مثل عدی بن حاتم، صعصعه و عبدالله بن هاشم را تحت فشار و تهدید قرار داد. از این رو، عبدالله در بصره مخفی شد تا به دست مأموران معاویه نیفتد، اما معاویه به استاندار بصره (زیاد) دستور داد تا در شهر نداشته که تمامی افراد اعم از سرخ و سیاه در امانند، بجز عبدالله بن هاشم. پس از آن، وقتی معاویه از پناهگاه عبدالله در بصره آگاه شد، به زیاد نوشت:

به خانه فلاں زن برو و عبدالله را دستگیر کن، سرش را بتراش و لباسهای مویین به او بپوشان و او را به زنجیر بکش و دستهایش را به گردن ببند و بر شتر بی جهاز سوار کن و بدون اینکه غذایی به او بدهند، نزد من بفرست.^۳

بعد از دستگیری و احصار به شام، گفتگو و مجادله تندی بین او و عمر و عاص صورت گرفت که بیانگر شجاعت و آزادگی اوست. سپس معاویه به خاطر ملاحظات سیاسی، او را آزاد کرد و از وی پیمان گرفت که در شام ساکن نشود و مردم آنجا را علیه وی نشوراند.^۴

عبدالله بن جعفر

عبدالله فرزند جعفر طیار، برادرزاده و داماد امیر مؤمنان علی (ع) و همسر حضرت زینب کبری (س) می‌باشد. وی اولین فرزند مسلمانی بود که از مهاجران در حبشه به دنیا آمد. مادرش اسماء بنت عمیس است.^۵ محبت پیامبر(ص) به عبدالله چنان بود که به مناسبتهای مختلف او را بغل می‌گرفت و نوازش می‌کرد.^۶ یکی از خاطرات فراموش نشدنی عبدالله، مربوط به زمان شهادت پدرش در جنگ موته و سرکشی پیامبر(ص) به خانواده جعفر بود. در یکی از همین سرکشیها، رسول خدا (ص) فرمود:

۱- صلح امام حسن، ترجمه حضرت آیت... خامنه‌ای زید عزه العالی، ص ۴۳۲، به نقل از تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۰۴.

۲- همان مدرک، ص ۴۸۰.

۳- اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۸۹-۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸

۴- همان مدرک، ص ۸۹؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۰..

۵- تنتیج المقال، ج ۲، ص ۱۷۳.

۶- کامل، ج ۲، ص ۲۳۸.

عبدالله از جهت خلق و خلق شیوه من است.^۱

عبدالله که آن همه محبت و توجه پیامبر(ص) نسبت به خود را مشاهده می‌کرد، در هفت سالگی با آن حضرت بیعت نمود و ده ساله بود که پیامبر(ص) رحلت کرد.^۲
عبدالله را که از بخشندۀ ترین افراد تاریخ است، بحرالجود نام نهاده بودند و شاعران عرب در مدحش سرودها دارند.^۳

عبدالله در دوره امام علی (ع)

در زمان عثمان، ولید- فرماندار کوفه - در حال مستنی نماز صبح را چهار رکعت خواند. امیر مؤمنان علی علیه السلام، به عبدالله دستور داد که حد بر او جاری سازد و او را تازیانه بزند.^۴
پس از قتل عثمان، عبدالله از اولین کسانی بود که با امیر مؤمنان بیعت کرد.^۵ حضرت علی (ع)
پیشنهاد عبدالله را مبنی بر عزل قیس بن سعد از استانداری مصر پذیرفت و قیس را برکنار کرد.^۶
فرماندهی در صفين: عبدالله به همراه عمومی گرامی اش حضرت علی (ع) در فدا کاریهای جنگی شرکت می‌جست. امتیازات وی سبب شد تا امام او را به اتفاق امام حسن و امام حسین (ع)
و مسلم بن عقیل به فرماندهی جناح راست لشکر در صفين بگمارد.^۷ و پس از نوشته شدن پیمان نامه حکمیت، عده‌ای از یاران علی (ع) بر آن شهادت دادند که یکی از آنان عبدالله بن جعفر بود.^۸

عبدالله در دوران امام حسن (ع) :

پس از شهادت امام علی (ع)، عبدالله کمر همت بر خدمت امام حسن (ع) بست و در رکاب امام حضور داشت. آن حضرت قبل از صلح تحمیلی با معاویه، در این مورد با امام حسین (ع) و عبدالله مشورت کرد.^۹

پرخاش به معاویه

دشمنی و کینه توزی معاویه و اطرافیانش با عبدالله به سابقه او با علی (ع) برمی‌گردد. این دشمنی به شیوه‌های مختلفی از قبیل اهانت به امیر مؤمنان علی (ع) در جمع و در حضور عبدالله ابراز می‌شد و هر بار عبدالله خروشند و با صراحت بر پدر و مادر معاویه در حضورش لعن می‌فرستاد

۱- طبقات، ج ۴، ص ۲۷.

۲- اصحابه، ج ۲، ص ۲۹۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۲۹؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۳۴؛ اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۴. (بحرالجود یعنی دریای بخشش و کرم)

۴- کامل، ج ۳، ص ۱۰۷.

۵- نبرد جمل، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۵۸.

۶- کامل، ج ۳، ص ۲۷۱.

۷- زندگانی امیر المؤمنین، رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۸- وقعة صفين، ص ۵۰۷.

۹- کامل، ج ۳، ص ۴۰۵.

و از اهل بیت (ع) دفاع می‌کرد.^۱ نمونه‌های بسیاری در این زمینه موجود است که به خاطر اختصار از ذکر آن خودداری می‌کنیم. این دشمنی بحدی بود که معاویه او را در نماز لعن و نفرین می‌کرد.^۲ در بیعت گرفتن معاویه برای یزید، استاندار مدینه به معاویه گزارش داد که عبدالله در زمرة مخالفان بیعت است. معاویه نیز در نامه‌ای او را تهدید کرد که به زور بیعت خواهد گرفت. عبدالله در پاسخ نوشت: ... امر و ز تو مرا به این بیعت (با یزید) مجبور می‌کنی، و حال آنکه ما قبل از این تو و پدرت را مجبور کردیم که به اسلام درآیند (و بیعت کنید) تا اینکه بی رغبت و از روی اضطرار مسلمان شدید.^۳ همچنین وقتی که معاویه در سال ۵۰ و ۵۶ هجری به حج و عمره رفت و به قصد بیعت گرفتن برای یزید با اصحاب و شخصیتهای بر جسته ملاقات کرد، عبدالله در جمع بزرگان ترس از خدارا به معاویه تذکر داده، او را از این کار بازداشت و بزرگواری ائمه را یاد آور شد.^۴

عبدالله و امام حسین (ع) :

عبدالله در حادثه عاشورا شرکت نداشت و موقع حرکت امام حسین (ع) از مکه به کربلا، ضمن نامه‌ای از امام خواست تا از این سفر منصرف شود و عون و محمد، دو فرزند خود را همراه نامه فرستاد. نظر عبدالله این بود که از حاکم مکه برای امام امان بگیرد. حاکم مکه، پذیرفت و امان نامه‌ای نوشت و به دست برادرش داد. عبدالله و برادر حاکم مکه حرکت کردند تا به امام رسیدند، ولی آن حضرت از قبول امان نامه و انصراف از سفر به کربلا خودداری کرد.^۵ با این حال، عبدالله دو فرزند خود را همراه امام فرستاد و آن دو در رکاب ابا عبدالله الحسین (ع) به شهادت رسیدند. پس از حادثه کربلا، با شنیدن خبر شهادت امام و دو فرزند خود گفت:

...به خدا قسم دوست داشتم در کربلا باشم و جانم را فدایش کنم که او شایسته است جانهارا فدایش کنند...
و اگر نتوانستم حسین را یاری کنم، خدا را شکر می‌کنم که فرزندان عزیزم او را بجان خود یاری کردن.^۶
دانشمندان شیعه عدم حضور محمد بن حنفیه را در کربلا به علت بیماری و عبدالله بن جعفر را به علت عدم علم او به اتفاقی که خواهد افتاد می‌دانند و می‌گویند: او نمی‌دانست که رفتن امام حسین (ع) به کربلا، آن حوادث را پیش می‌آورد.^۷

سرانجام، عبدالله بن جعفر در سال هشتاد هجری وفات یافت و تشییع جنازه کم سابقه‌ای با حضور بزرگان مدینه و مردم و فرماندار آن شهر انجام و در بقیع به خاک سپرده شد.^۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹۵.

۲- انساب الانشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳- الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۴۱.

۴- همان مدرک، ص ۲۴۳ و ج ۲، ص ۱۳۸.

۵- عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۱۶.

۶- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

۷- شرح حال زینب کبری، فیض الاسلام، ص ۵۱.

۸-

تنتیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۴؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.

ابوایوب انصاری

«خالد بن زید» مشهور به ابوایوب انصاری، از اصحاب پیامبر(ص) و یاران امام علی و حسن علیهم السلام بود. او در بیعت سرنوشت ساز عقبه دوم حضور داشت و بعد از هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه در تمام جنگهای آن حضرت شرکت کرد و حوادث آن روزگار را با نقل روایات بسیار به سینه تاریخ سپرد.^۱

فضیلتهای بسیاری درباره ابوایوب نقل شده است، از جمله میزبانی رسول خدا(ص) در مدینه هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه مهاجرت کرد، تمامی شیفتگان آن حضرت، طالب میزبانی حضرتش بودند، ولی پیامبر(ص) فرمود:

شتر را واگذارید، او از جانب خدا مأمور است. پس بر در خانه هر کس زانو زد، من میهمان او خواهم بود. سرانجام، ناقه در کنار خانه فقیر ترین فرد مدینه یعنی ابوایوب زانو زد و این افتخار بزرگ نصیب او شد.^۲

رسول خدا(ص)، میهمان ابوایوب بود تا زمانی که مسجد و خانه خود را ساخت. ابتدا پیامبر در طبقه همکف و ابوایوب در طبقه بالا بود. ابوایوب در این مدت، کمر به خدمت آن حضرت بسته بود و ادب را تا حدی رعایت کرد که حاضر نشد، خود در طبقه بالای ساختمان و پیامبر (ص) در طبقه زیرین منزلش زندگی کند. از این رو او شب را در گوشه‌ای از خانه گذراند و صبح که پیامبر (ص) علت را جویا شد، گفت:

من بر سقفی که شما در زیر آن باشید پانمی نهم.^۳

پیامبر اکرم (ص) درباره ابوایوب دعا کرد تا از بدیهای ظاهری و بدیهای معنوی دور باشد.^۴

رسول خدا(ص) در عقد اخوتی که بین مهاجر و انصار ایجاد کرد، ابوایوب را با «مصعب بن عُمير» اولین مبلغ اسلام در مدینه، برادر قرار داد.^۵

ابوایوب، هنگام عقد ازدواج حضرت زهرا(س) و امام علی(ع)، گوسفندی را به رسم هدیه تقدیم رسول خدا (ص) کرد و با این هدیه محبت و علاقه خود را به پیامبر(ص) و اهل بیت‌ش ابراز داشت.^۶ او در زمرة پنج تن از انصار بود که در زمان پیامبر(ص) قرآن کریم را جمع آوری کردند^۷ و

۱-اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴. او ۱۵۵ حدیث از پیامبر اسلام نقل کرده است.

۲-سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۰.

۳-صفوة الصفوه، ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۶۹. ۴-الغدیر، ج ۹، ص ۱۲۵.

۵-شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحدید، ج ۸، ص ۱۱۲؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۰.

۶-سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۲. ۷-طبقات، ج ۲، ص ۳۵۶.

نیز در سرکوب منافقان در دوره رسالت نقش ویژه‌ای داشت؛ چنانچه به دستور پیامبر(ص)، منافقان را که در مسجد در حضور پیامبر آهسته با هم سخن می‌گفتند، با قوه قهریه از مسجد بیرون انداخت^۱ و عبدالله بن ابی (سرکرده منافقان) را که در نماز جمعه پس از جنگ احده، منافقانه از پیامبر(ص) دفاع کرد، با سرزنش از مسجد بیرون انداخت.^۲

مسلمانان پس از سوء قصد یک زن یهودی به جان پیامبر(ص) به صفیه که خود داوطلب ازدواج با پیامبر(ص) شده بود، مشکوک شدند و نگران بودند. ازین رو، ابوایوب بدون اطلاع آن حضرت در کنار خیمه نگهبانی داد تا از وقوع هر گونه حادثه‌ای جلوگیری شود.^۳

ابوایوب پس از رحلت پیامبر(ص) :

در نخستین جمعه‌ای که ابوبکر به عنوان خلیفه بر منبر پیامبر(ص) بالا رفت، ابوایوب با تعدادی از صحابه (دوازده نفر) برخاستند و او را به خدا ترسی و تقوا فرا خواندند. در زمان محاصره خانه عثمان که خلیفه از برپایی نماز منع شده بود، مردم به دنبال ابوایوب رفتند و نماز را با او به جماعت خواندند.^۴

باتحمیل جنگ جمل بر امام علی(ع)، ابوایوب به منظور یاری آن حضرت به بصره رفت و در حضور امام، از نظر علی(ع) حمایت کرد و آمادگی خود را برای جنگ با بیعت شکنان اعلام نمود. با سختان وی و همراهانش، جلوی هر گونه تضعیف احتمالی گرفته شد.^۵

با شروع جنگ صفين، ابوایوب با شتاب به طرف دشمن در حرکت بود. سران «ازد» که صحابی پیامبر(ص) را ذوق زده دیدند، او را سرزنش کردند که چطور می‌خواهد با گویندگان لا اله الا الله بجنگد.^۶ وی پاسخ داد:

پیامبر(ص) به ما سفارش کرد که همراه علی با ناکشین بجنگیم. با آنان جنگیدم. همچنین سفارش کرد که با قاسطین بجنگیم و این حرکت ماست به سوی آنان و نیز سفارش کرد که با مارقین بجنگیم، البته من هنوز آنان را ندیده‌ام، اما با آنان نیز خواهم جنگید.^۷

۱- سیرة النبویه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲- مغازی، ج ۱، ص ۳۱۸؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- مغازی، ج ۲، ص ۷۰۸؛ تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۱؛ طبقات، ج ۲، ص ۱۱۶.

۴- اعيان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۳.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحدید، ج ۷، ص ۳۹.

۶- جامع الرواۃ، ج ۱، ص ۲۹۱؛ اعيان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۵.

۷- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۴.

پیش از شروع جنگ نهروان، حضرت علی(ع) دستور داد تا جنگ با خوارج را شروع نکند و برای اتمام حجت پرچم امان را به دست ابوایوب سپرد. با این کار حدود هشت هزار نفر از آنان دست از مخالفت کشیدند و امان خواستند.^۱ وی در این جنگ فرماندهی سواره نظام سپاه آن حضرت را عهددار بود.^۲

بعد از نهروان، امام علی(ع) دو بار قصد جنگ با معاویه را کرد و ابوایوب فرمانده ده هزار نفر شد^۳، ولی شهادت امام علی(ع) آن را به تعویق انداخت. پس از شهادت آن حضرت، ابوایوب در لشکر امام حسن(ع) برای مقابله با معاویه حضور داشت و پس از صلح امام با معاویه همراه آن حضرت به مدینه آمد.^۴ او در دوره حاکمان اموی در جنگهای خارجی اسلام مانند جنگ باروم و... شرکت داشت و همیشه بدعتهای مروان و تخلفات معاویه را یاد آور می‌شد. حتی یک روز پس از بازگشت از جنگ، معاویه می‌خواست با گرم گرفتن با ابوایوب از شخصیت او در جهت منافع خود نزد بزرگان شام سوء استفاده کند. از این رو، یک خاطره جنگی را بازگو کرد، ولی ابوایوب گفت: «بله، من آن «دشمن» را کشتم، در حالی که تو و پدرت بر شتر سرخ مویی سوار بودید و پرچم کفر در دست داشتید.^۵

ابوایوب در سال پنجاه هجری در جنگ با رومیان بیمار شد و وصیت کرد تا پس از مرگش، بدنش را برداشته و آن قدر در خاک دشمن پیشروی کنند که دیگر امکان پیشروی نباشد؛ سپس آنجا بدنش را به خاک سپارند. مسلمانان نیز بنا بر وصیت او، وی را پس از حمله به سرزمین روم، در پای دیوار قسطنطینیه دفن کردند.^۶ مزار وی به مکان مقدسی تبدیل شد و بعدها شاهان عثمانی در آنجا مراسم شمشیر بندی را که به منزله تاجگذاری بود، انجام می‌دادند و مسلمانان به مزار وی متول می‌شدند.^۷

۱- استانداری مصر و آذربایجان: با آغاز حکومت امام علی(ع)، قیس در سال ۳۶ هجری به استانداری مصر منصوب شد. آن حضرت در حکم وی پس از توصیه‌هایی چین نوشته است: او از افراد مورد رضایت من است و به شایستگی او امیدوارم.^۸ بعد از جریان حکومت، امام علی(ع) قیس را به حکومت آذربایجان منصوب کرد.^۹

۱- مناقب، ج ۳، ص ۱۸۹؛ کامل، ج ۳، ص ۳۴۵. ۲- الامامة والسياسة، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴- صلح امام حسن، آل یاسین، ترجمه رهبر معظم انقلاب، ص ۱۳۳.

۵- تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۴. ۶- اعيان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۳؛ اصحاب، ج ۱، ص ۴۰۵.

۷- کامل، ترجمه خلیلی، ج ۴، ص ۳۳۹. ۸- کامل، ج ۲، ص ۲۶۸.

۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲.

درس پانزدهم مسلم بن عقیل

منزلت مسلم

«مسلم» فرزند عقیل در میان جوانان برومند بنی هاشم، یکی از چهره‌های تابناک و شخصیتهای بارز به شمار می‌رفت. مسلم بن عقیل، برادرزاده امام علی(ع) بود، از آغاز کودکی در میان جوانان بنی هاشم، بخصوص در کنار امام حسن و امام حسین علیهم السلام بزرگ شد و کمالات اخلاقی و درس‌های حماسه و ایثار و شجاعت را از آنان فراگرفت.

اجداد مسلم بن عقیل کسانی چون ابوطالب و فاطمه بنت اسد بودند که شجاعت و ایمان و دلاوری را برای فرزندان خویش به ارث گذاشتند و مسلم، شاخه‌ای پر بار از این اصل و تبار بود.^۱

امیر مؤمنان(ع) از پیامبر(ص) چنین نقل می‌کند:

من او را (عقیل را) به دو جهت دوست دارم: یکی به خاطر خودش، و دیگری به خاطر اینکه پدرش ابوطالب او را دوست می‌داشت. فرزند او (مسلم) کشته راه محبت فرزند تو خواهد شد، چشم مؤمنان بر او اشک می‌ریزد و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می‌فرستند.

آن‌گاه پیامبر(ص) گریست تا آنکه اشکها یش بر سینه‌اش ریخت و فرمود:

به سوی خدا شکایت می‌برم، از آنچه که خاندانم پس از من می‌بینند.

امام سجاد(ع) نسبت به خاندان عقیل، عطوفت و محبت بیشتری نشان می‌داد و می‌فرمود:

من هر گاه خاطره آن روزی را که اینان با حسین(ع) بودند به یاد می‌آورم، اندوه‌گین

می‌شوم.

۱- اشاره است به سخن پیامبر(ص) در فتح مکه (سال هشتم هجری) که فرمود: اگر تمام مردم از نسل ابوطالب بودند، همه شجاع می‌بودند. (غیر الخصائص، و طوایط، ص ۱۷).

خانواده شهید پرور

تعداد نه نفر از اولاد عقیل که همراه امام حسین(ع) قیام کردند، به شهادت رسیدند. دو فرزند مسلم در رکاب آن حضرت در کربلا شهید شدند، دو فرزند کوچک مسلم نیز پس از واقعه عاشورا، به دست عاملان ابن زیاد به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

در صحنه شورانگیز شب عاشورا، امام حسین(ع) بیعت را از یاران خود برداشت تا هر که می خواهد برود. در این میان، خطاب به عموزادگانش یعنی فرزندان مسلم فرمود:

شما شهید داده اید. شهادت مسلم برای شما بس است، اجازه می دهم که حتماً بروید.

فرزندان مسلم در پاسخ گفتند:

اگر ما بزرگ و سرور و پسر عمومی والامقام خود را هاکنیم و در رکابش نه تیری بیاندازیم و نه شمشیر و نه نیزه ای بزنیم، آن گاه مردم چه خواهند گفت و جواب مردم را چه خواهیم داد؟ نه به خدا سوگند! ما نخواهیم رفت و جان و مال و خانواده خویش را فدای تو می کنیم و در کنار تو می مانیم و می جنگیم تا با تو وارد بهشت شویم. زشت و ناگوار باد، زنده ماندن پس از تو.^۱

مسلم در عصر امام علی و حسن علیهم السلام

مسلم در زمان حضرت امیر(ع) نوجوانی رشید و پاک بود که به افتخار دامادی آن حضرت مفتخر شد و با یکی از دختران امام به نام رقیه ازدواج کرد.

بنا به نقل مورخان، مسلم در زمان حکومت آن حضرت (بین سالهای ۳۶ تا ۴۰ هجری) متصدی برخی از منصبهای نظامی بود، از جمله در صفين وقتی که امیر مؤمنان(ع) لشکر خود را صف آرایی می کرد، در این آرایش قوا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را مأمور جناح راست سپاه کرد.^۲

مسلم در دوران امامت ده ساله امام مجتبی(ع) که از سخت ترین دوره های تاریخ اسلام نسبت به پیروان اهل بیت و طرفداران حق بود، با خلوص هر چه تمامتر، در مسیر حق قرار داشت و از خاصان اصحاب آن حضرت محسوب می شد، ولی متأسفانه تاریخ از نقش وی در این باره مطالبی به دست نمی دهد.

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ مقتل الحسين، مقرئ، ص ۲۵۸.

۲- مسلم بن عقیل، مقرئ، ص ۵۰.

مسلم در دوران امام حسین (ع)

پس از شهادت حضرت علی (ع) تا حادثه کربلا، بسیاری از کسانی یا مرعوب تهدید شدند یا مجدوب زر و سیم و فریفته دنیا، و صحنه حق را رها کردند، یا به معاویه پیوستند یا انزوای بی در دسر را برگزیدند؛ اما افراد اندکی از جمله مسلم با قلبی سرشار از ایمان و دلی سوخته در راه حق و صبر و استقامتی پایدار با زبان، مال و جان خود، امام حق را یاری کرد. ارجمندی و فضیلت وی آن‌گاه آشکار می‌شود که به شرایط دشوار دینداری و حق پرستی در دوره امویان آگاه شویم.

سفیر انقلاب کربلا

می‌دانیم که مسلم بن عقيل پیشاهنگ نهضت کربلا و سفیر امام حسین (ع) به سوی مردم کوفه بود. بطور فشرده، حوادث مقدماتی اعزام مسلم به کوفه را می‌آوریم:

پس از مرگ معاویه و ختم حکومت خائنانه بیست ساله‌اش، یزید با تهدید و تطمیع بر اوضاع مسلط شد. او می‌خواست امام حسین (ع) را به بیعت و ادار کند، ولی امام خودداری کرد و شبانه با خانواده‌اش به مکه رفت و طی چهار ماه اقامتش در مکه، مردم را با انگیزه‌های خویش آشنا ساخت. در همین وقت، مردم کوفه که خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند، از خبر اقدام انقلابی امام خوشحال شدند و چون بزرگانی از مسلمانان و یاران اهل بیت در این شهر بودند، نامه‌ها و طومارهای مفصلی به سوی آن حضرت فرستاده شد. علاوه بر هزاران نامه‌ای که ارسال شد، کوفیان سفیرانی رانیز نزد امام فرستادند. محتوای تمامی نامه‌ها این بود که از آن حضرت می‌خواستند تا مردم را به بیعت با خود دعوت کرده، به کوفه بیاید و یزید را از خلافت خلع کند.^۱

واکنش امام حسین (ع) در برابر سیل دعوتها آن بود که مسلم را برای ارزیابی دقیق اوضاع کوفه و میزان علاقه و استقبال مردم و تهیه مقدمات لازم و شناسایی و سازماندهی و تشکّل نیروهای انقلابی، به کوفه فرستاد تاگزارشی دقیق از وضعیت شهر و مردم به او بدهد. از این رو، به نمایندگان کوفیان فرمود:

من برادر، پسر عموم و شخص مورد اعتماد (مسلم) را با شما به کوفه می‌فرستم، اگر مردم با او بیعت کرددند، من نیز خواهم آمد.

آن‌گاه مسلم را طلبید و به او فرمود:

۱- نفس المهموم، ص ۳۶

به کوفه برو، اگر دیدی که دل و زبان مردم یکی است و آن گونه که در این نامه‌ها نوشته‌اند، متفقند و می‌توان به وسیله آنان اقدامی کرد، برای من نامه بنویس.^۱ سپس آن حضرت نامه‌ای به اهل کوفه نوشت و اهداف مأموریت مسلم را در آن یاد آور شد.^۲

مسلم در کوفه

مسلم به همراه دو راهنمای از مکه حرکت کرد. آن دو در راه از تشنگی جان سپردند، اما مسلم به همراه « قیس بن مسهر » و « عماره بن عبد الله » با تحمل سختی فراوان بیست روزه به کوفه رسیدند و در خانه مختار ثقی مسکن شدند.^۳

شیعیان گروه گروه به خانه مختار می‌آمدند و با مسلم دیدار و بیعت می‌کردند. مسلم نیز نامه امام حسین(ع) خطاب به مؤمنان و مسلمانان کوفه را بطور جداگانه برای هر گروه می‌خواند. مردانی همچون عابس شاکری و حبیب بن مظاہر نیز در حضور مسلم با سخنان زیبای خود عشق به شهادت و فداکاری در راه امام حسین(ع) را بیان می‌کردند.^۴

روز به روز بر تعداد بیعت کنندگان و افرادی که حاضر به هر گونه فداکاری در راه اهداف امام حسین(ع) و برانداختن حکومت یزید بودند، افزوده می‌شد. از این جهت، مسلم نامه زیر را توسط عابس شاکری، ۲۷ روز قبل از شهادتش برای امام فرستاد:

نامه‌های فرستاده شده، راست بوده و سخن فرستادگان نیز درست. مردم کوفه آماده جهاد و جانبازی در راه خدا هستند. هم اکنون هیجده هزار نفر با من بیعت کرده‌اند و آماده فداکاری در رکاب تو هستند. هر چه زودتر به سوی کوفه حرکت کن.

همراه این نامه، کوفیان نامه‌های دیگری نیز مبنی بر اینکه صدهزار شمشیر برای یاری تو آماده است، به امام نوشتند و خواستار این شدنند که در آمدن به کوفه شتاب کند.^۵

واکنش امویان

نعمان بن بشیر والی کوفه در پی تحرکات مسلم، چند بار مردم را تهدید کرد، ولی انقلابیون کوفه به تهدیدات او وقیع ننهادند. سپس با اوج گیری نهضت مسلم، گزارش‌های تندی به شام شد نوشته و یزید برای حفظ سلطه خود بر کوفه، عنصر پلیدی به نام عبیدالله بن زیاد (حاکم بصره) را با

۱- ارشاد، مفید، ص ۲۰۴.

۲- همان مدرک، ص ۲۰۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۹.

۴- مقتل الحسين، مقزم، ص ۱۶۸.

حفظ سمت به استانداری کوفه منصوب کرد. او مأموریت یافت تا مسلم را دستگیر و زندانی یا تبعید کند و یا به قتل برساند.^۱ ابن زیاد شبانه بطور ناشناس (نقابدار) و مخفیانه مراکز قدرت کوفه را با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.^۲

با آمدن ابن زیاد به کوفه، وضع مردم دگرگون شد. او در مسجد، مردم و مسلم را تهدید کرد. بعد از آن رؤسای قبیله‌ها و محلات را طلبید و با سخنان تهدید آمیز از آنان خواست تنان مخالفان یزید را به او گزارش دهند و گرنۀ خون و جان و مالشان هدر خواهد بود.^۳ این اقدامات در جدایی مردم از مسلم مؤثر واقع شد، تا جایی که مسلم مجبور شد از بیم مأموران ابن زیاد خود را مخفی کند.

دوران اختفا

مسلم از خانه مختار خارج و به جایی امن تر یعنی خانه‌هانی^{*} رفت. از این پس شیعیان دوباره رفت و آمدهای پنهانی خود را به خانه‌هانی شروع کردند و عبیدالله از مخفیگاه جدید مسلم اطلاعی نداشت. از جمله تلاشهای مسلم در دوران اختفا، جمع آوری سلاح و جذب و سازماندهی نیروها و آماده ساختن آنها برای مقابله با عبیدالله و نیروهای حکومتی بود. چنان‌که مسلم بن عوسمجه را مأمور تهیه جنگ افزار و وسائل جنگی و کمکهای مالی کوفیان کرد.^۴

یکی از وقایع دوران اختفا در منزل هانی، نقشه ترور ابن زیاد بود. شریک بن اعور که بتازگی به کوفه آمده بود، به علت بیماری در منزل هانی مستقر شد و ابن زیاد برای عیادت او به آنجا آمد. قرار بود با علامتی که بیمار می‌دهد، مسلم از مخفیگاه منزل وارد اتاق شود و ابن زیاد را به قتل برساند. دوبار علامت داده شد و حتی ابن زیاد مشکوک شد، ولی مسلم نیامد. وقتی ابن زیاد منزل را ترک کرد و علت را از مسلم پرسیدند، او گفت: به دو جهت این کار رانکردم، اول اینکه از امام علی (ع) شنیدم که پیامبر (ص) فرمود: ایمان مانع کشتن غافلگیرانه است، دوم اصرار همراه با گریه همسر هانی که از من خواست در خانه وی چنین کاری رانکنم.^۵

۱- نفس المهموم، ص ۳۹
۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳

۳- مقتل الحسين، ص ۱۷۲.
۴- هانی بن عروه از بزرگان کوفه و چهره‌های بانفوذ شیعه بود که هواداران و نیروهای مسلح و سواره‌ای که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسید در اختیار داشت. هانی در آن موقع نود ساله بود و افتخار محضر پیامبر (ص) را نیز درک کرده بود، در جنگهای صفين و جمل در کنار امام علی (ع) بود و از اخلاقی خاص نسبت به اهل بیت برشور دارد بود. (مقتل الحسين، مقرئ، ص ۱۷۳).

۵- مقتل الحسين، مقرئ، ص ۱۷۵.

کار مسلم و هوادارانش صورت مخفی تری به خود گرفت. سیاست ابن زیاد نیز بر دو چیز استوار بود: یکی جستجو و تعقیب مسلم و طرفدارانش، دیگری خریدن سران شهر و چهره‌های بانفوذ. ابن زیاد برای پی بردن به مخفیگاه مسلم و اطلاع از قرارها و برنامه‌های انقلابیون، از یک عامل نفوذی استفاده کرد. او با جاسوسی، اخبار نهضت را به حکومت می‌رساند «عقل» جاسوس ابن زیاد، به عنوان نیروی انقلابی و هوادار مسلم با طرفداران مسلم تماس گرفت و بهبهانه اینکه می‌خواهد مبلغی را برای تهیه سلاح و امکانات مبارزه، به مسلم تحويل دهد، بتدریج تحويل دهد، به تدریج پناهگاه مسلم را کشف کرد.^۱ این بود که نقشهٔ حملهٔ گستردهٔ به نهضت و پیشگامان آن و چهره‌های سرشناس تشکیلات مسلم کشیده شد و اولین گام آن دستگیری هانی بود. دستگیری هانی قبل از مسلم برای ابن زیاد بسیار مهم بود، زیرا با وجود هانی و نیروهای زیاد او، امکان دسترسی به مسلم نبود از این رو با نقشه‌ای پای هانی را به دارالاماره کشید و او را همان جازندانی کرد.^۲

آغاز حملهٔ مسلحانه

مسلم که پس از دستگیری هانی، وضعیت انقلاب را به صورت دیگری دید، تصمیم به دفاع و مقابلهٔ مسلحانه گرفت. او به یاران خویش دستور داد، شروع نهضت را در قالب درگیری با نیروهای دشمن در شهر اعلام کنند. شعار پرشور «یا منصور، آمیت» توسط مسلم و یارانش در کوچه‌های کوفه طنین انداز شد، دلها به هم پیوست و سربازان دین و وفاداران به مسلم از هر سو برای یاری او گرد آمدند. قلب تپندهٔ این حرکت، خانهٔ هانی بود که مسلم را در خود جای داده بود. در خانه‌های اطراف نیز چهار هزار نیروی مسلح برای کارهای ضروری به عنوان ذخیره آماده بودند. مسلم، نیروهارا سازماندهی کرد و به سوی کاخ ابن زیاد حرکت کردند.^۳

ابن زیاد در مسجد بود که این خبر به وی رسید. او فوری به قصر رفت، درها را بستند و در آنجا پناه گرفتند. قصر به محاصره نیروهای مسلم درآمد و مسجد از یاران او پر شد و هر ساعت بر تعدادشان افزوده می‌شد.^۴

ابن زیاد از همان جایر ضد مسلم وارد عمل شد و توسط گروههایی به اختلاف افکنی بین سپاه مسلم و تهدید مردم به مجازات شدید و آمدن نیروهای کمکی از شام پرداخت. این اقدامات در

۱- ارشاد، ص ۲۰۷.

۲- همان مدرک، ص ۲۰۸.

۳- کامل، ج ۴، ص ۳۰.

۴- مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۶.

سست ایمانان اثر کرد و تنها چهار هزار نفر از سی هزار بیعت کننده ماندند و مسلم با کمک این افراد جنگید، تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز مجروح شد.^۱ هنگام نماز مغرب فرا رسید و جماعت بر پا شد، لیکن پس از نماز حتی یک نفر نماند تا مسلم را به جایی راهنمایی کند.^۲

دستگیری مسلم

مسلم برای یافتن خانه‌ای که شب را با امنیت بگذراند، غریبانه در کوچه‌های کوفه می‌گشت تا اینکه شیرزنی به نام «طوعه»^۳ که دوستدار اهل بیت بود، او را پناه داد و احترام کرد، ولی پرسش، مسلم را شناخت و به این زیاد خبر داد. شهر در کنترل نیروهای این زیاد قرار گرفت و عده‌ای دستگیر شدند. برای دستگیری مسلم حدود هفتاد نفر از قبیله قیس به همراه محمد اشعت به خانه طوعه رفتند. مسلم که بزرگ شده صحنه‌های کارزار بود، برای شکستن حلقه محاصره زره پوشید و سلاح برگرفت و به مهاجمان حمله کرد و آنان را از خانه بیرون راند^۴ و برای حفظ خانه آن شیرزن جنگ را به کوچه کشاند و دومین گروه مهاجمان را که آماده آتش زدن و سنگباران خانه بودند، پراکنده ساخت.^۵

نیروهای دشمن به بالای بام رفته، بر سر مسلم سنگ و آتش ریختند.^۶ طولی نکشید که قوا کمکی پانصد نفره به سربازان این زیاد پیوستند. با این حال، مسلم به تنها بی با آنان می‌جنگید. این زیاد که از طولانی شدن درگیری این اشعت ابراز نگرانی می‌کرد، از او توضیح خواست. او جواب داد: تو مرا به مقابله با شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبدالله فرستاده‌ای. باز هم نیروی کمکی بفرست.^۷ این زیاد برای زنده گرفتن مسلم، پیغام داد که به او امان دهند، ولی مسلم فریب آن عهد شکنان را نخورد. آن قدر او را سنگباران کردند که بر دیواری تکیه زد و گفت: چرا سنگباران می‌کنید (کاری که با کافران می‌کنند) در حالی که من از خاندان پیامبران و ابرارم.^۸ جراحت، خستگی و تشنگی مسلم را از پادرآورده بود، اطرافش را گرفتند و در یک حلقه محاصره از پشت سرنیزه‌ای براو زده، وی را بر زمین افکنند و بدین گونه اسیر ش کردند.^۹ مسلم را با آن حال به قصر این زیاد آوردند. آنها با شگفتی دیدند، مسلم می‌گرید، علت را پرسیدند، او گفت:

۱- همان مدرک، ص ۲۰۷.

۲- بخار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۰.

۳- همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۵۲.

۴- نفس المهموم، ص ۵۱.

۵- ارشاد، ص ۲۱۳.

۶- مقتل الحسين، مقزم، ص ۱۸۳.

۷- نفس المهموم، ص ۵۲.

۸- مقتل الحسين، مقزم، ص ۱۸۶.

به خدا سوگند، گریه ام برای خویش و به خاطر ترس از مرگ نیست، بلکه گریه من برای خانواده ام، حسین بن علی علیهمالسلام و خانواده اوست که به سوی شما می آیند.^۱

در قصر گفتگوهای خشنی بین او و ابن زیاد انجام شد. آن گاه از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد و سه موضوع رادر وصیتها یاش مطرح نمود:

قرضهایم رادر کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز، جسد مرا از این زیاد تحويل بگیر و به خاک بسپار، کسی را پیش حسین بن علی^(ع) بفرست تا به کوفه نیاید.^۲

با اینکه مسلم از عمر سعد قول گرفت که وصیتش را به عنوان راز نگه دارد، ولی آن خبیث وصیت مسلم را به این زیاد گفت.

شهادت مسلم

کشتن مسلم را به «بکر بن حمران» که در درگیریها، از ناحیه سر و شانه با شمشیر مسلم بن عقیل مجروح شده بود، سپردند. بدین ترتیب، مسلم را با تنی مجروح ولی چون کوهی استوار، مصمم، مطمئن، دریادل و شکیا بر فراز قصر برداشت. سپس با شمشیر، سر از بدنش جدا کردند و پیکر خونین این شهید آزاده و شجاع را از بالا به پایین انداختند و مردم هلهله و سر و صدای زیادی به پا کردند.^۳

کوفیان به آن بدن پاک، طناب بستند و در کوچه ها بر زمین کشیدند و سرانجام پیکر بی سر مسلم را به دار آویختند. پس از مسلم با هانی نیز چنین کردند.^۴ سواران مذبحی (قبیله هانی) به خاطر این بی حرمتی به نیروهای این زیاد حمله کردند، بدن هانی و مسلم را گرفته، غسل دادند و بر آنها نماز خواندند و دفن کردند.^۵

حسین بن علی^(ع) در یکی از منزلهای بین راه، خبر شهادت یاوران خویش را شنید و اشک در چشمانش حلقه زد و چندین بار برای شهیدان از خداوند رحمت و آمرزش طلبید و فرمود:

«إِنَّا إِلَهٖ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» خدایا برای ما و پیروانمان منزلتی والاقرار بده و ما را در قرارگاه رحمت خویش جمع گردان.^۶

۱- نفس المهموم، ص ۵۲

۳- همان مدرک، ص ۲۱۶

۵- همان مدرک.

۲- ارشاد، ص ۲۱۵

۴- مقتل الحسين، مقتزم، ص ۱۹۰

۶- ارشاد مفید، ص ۲۲۳

درس شانزدهم حضرت ابوالفضل (ع)

عباس فرزند علی (ع)

پس از شهادت حضرت زهرا (س)، حضرت علی (ع) برادرش عقیل را که در نسب شناسی ماهر بود طلب کرد و از او چنین خواست:

برایم همسری پیدا کن، از قبیله‌ای که اجدادش از شجاعان و دلیران باشند، تا برایم فرزندی رشید، دلاور، شجاع، تکسوار و... بیاورد.

عقیل نیز پس از تحقیق بسیار، زنی را از طایفه کلابیه معرفی کرد و او را به عقد آن حضرت درآورد.^۱ نام این بانو فاطمه بود که بعدها به «ام البنین» شهرت یافت.

حضرت علی (ع) از این زن چهار پسر داشت: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان که هر چهار نفر، از شهدای کربلا بودند. وقتی عباس به دنیا آمد، امام علی (ع) در گوش او اذان و اقامه گفت و نام مبارک خدا را در گوش وی خواند و او را با مبدأ و رسالت و دین پیوند داد و نامش را « Abbas » گذاشت.*

امیر مؤمنان (ع) گاهی قنداقة عباس را در آغوش می‌گرفت و آستین دستهای کوچک او را بالا می‌برد و بر بازوی آن بوسه می‌زد و می‌گریست. روزی مادرش ام البنین سبب گریه آن حضرت را پرسید. ایشان فرمود:

در کمک و یاری برادرش، هر دو دستش قطع می‌شود و گریه من برای آن روز است.^۲

عباس در خانه امام علی و در کنار امام حسن و امام حسین علیهم السلام رشد کرد و از آنان

۱- العباس، عبدالرزاق، ص ۶۹

*- عباس هم به معنای شیر خشمگین است و هم به معنای عبوس و چهره گرفته. (المنجد)

۲- العباس، مقرم، ص ۷۵

درس انسانیت، صداقت و... گرفت. او با «لبابه» دختر عبدالله بن عباس- راوی و مفسر معروف ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو فرزند به نامهای عبیدالله و فضل بود که از دانشمندان بزرگ دین و مرّجان قرآن شدند.^۱

منزلت عباس

چهره پر فروغ و روشن و تابنده عباس، به او لقب قمر بنی هاشم داده بود، نیروی تقوا و دیانتش بسیار بود و از قهرمانان بزرگ اسلام به حساب می آمد، قامتی رشید و افراشته، عضلاتی قوی و بازویی ستیر و توانا داشت، بر اسب که سوار می شد، بر اثر قامت کشیده و رشیدش، پاهایش به زمین می رسید.^۲

امام صادق (ع) در ستایش عباس فرمود:

عمویم عباس، بصیرتی نافذ داشت و ایمانش محکم و استوار بود، همراه برادرش در راه خدا جهاد کرد و امتحان خوبی داد تا به شهادت رسید.^۳

امام سجاد (ع) روزی به چهره عبیدالله فرزند عباس نگاه کرد و گریست. آن گاه درباره فدا کاری عباس فرمود:

خداؤند، عمویم عباس را رحمت کند که در راه برادرش ایشار کرد و از جان خود گذشت، چنان فدا کاری کرد که دو دستش قلم شد و خداوند نیز به او (همانند جعفر بن ابی طالب) در مقابل آن دو دست قطع شده، دو بال عطا کرد که با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز می کند. برای عباس نزد خداوند مقام و منزلتی است بس بزرگ که در قیامت همه شهیدان، به آن غبظه می خورند.^۴

در قیامت نیز که حضرت زهرا(س) برای شفاعت به صحنه محشر قدم می گزارد، یکی از اسباب و وسائل شفاعت او دستهای بریده قمر بنی هاشم است که بس گرانقدر و محترم است.^۵ اسمها و لقبهایی که عباس به آنها معروف بود، هر کدام مدار افتخار و عنوان فضیلی است جاودانه. «ابو الفضل» بود هم به اعتبار آنکه نام یکی از پسرانش فضل بود و هم بدین جهت که او پدر فضیلت و نیکی بود. «ابوالقربه» هم او را می گفتند، به اعتبار مشک آبی که به دوش می گرفت و از کودکی بین بنی هاشم سقاوی می کرد. «سقا» لقب دیگری بود، چون منصب

۱- همان مدرک، ص ۱۹۵.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۴.

۳- العتاس، مقرم، ص ۳۹؛ مع الحسين فی نھضته، ص ۲۷۱.

۴- متنہی الامال، ص ۳۸۵؛ حیة الامام الحسين بن علی، ج ۳، ص ۲۶۳.

۵- عباس، ص ۱۲۹.

سقایی تشنگان خیام اباعبدالله از سوی امام به او و آگذار شده بود. لقب دیگرش «قمر بنی هاشم» بود، چراکه در میان بنی هاشم همچون ماه می درخشید. «باب الحوائج» بود، چراکه آستان بلندش قبله گاه حاجتهاست و توسل به آن حضرت برآور ندۀ نیاز در دمندان است. «علمدار» و «سپهدار» است، چون پرچمدار برادرش در کربلا و فرمانده نظامی نیروهای حق در رکاب امام بود. «پاسدار» ش نامیده‌اند، به اعتبار آنکه جانش سپر حفاظت از امام بود و در عاشورا پاسدار خیمه‌های حسینی. «باب الحسین» است، چون رابط بین مردم و امام بود و هر کس با امام کاری داشت، ابتدا با عباس در میان می‌نهاد.^۱ هر یک از این القاب، تابلویی است که ما را به خلوتسرای روح بلند و قلب استوار این سرباز فداکار دین، رهمنوں می‌شود.

مظهر شجاعت

فرزندان حضرت علی(ع)، شهامت و استقامت و قهرمانی را از آن حضرت به ارث برده بودند. این دو دمان، سایه پروردۀ شمشیر و بزرگ شده میدان و خوگرفته جهاد و مبارزه بودند. نمونه‌های بسیاری از شجاعت عباس آمده است که ما تنها به بیان دو نمونه از صفین و کربلا بسته می‌کنیم. در صفین، جوان نقابدار پانزده تا هفده ساله‌ای از سپاه امام به میدان آمد و مبارز طلبید. به پهلوان شجاعی به نام «ابن شعثا» گفتند که به جنگ این جوان برود، ولی او از روی تکبر حاضر نشد و پسرانش را به میدان فرستاد. هفت پسر او و خودش به ترتیب توسط این جوان کشته شدند. پس از آن، دیگر کسی از سپاه معاویه جرأت نکرد پا به میدان بگذارد. امام که از شجاعت او خشنود شده بود، او را طلبید و چون جوان، نقاب را در حضور امام برداشت، دیدند او عباس بن علی(ع) است.^۲

نمونه دیگر دلاوری عباس به عاشورا مربوط می‌شود؛ هر چند نبرد عاشورا سراسر حماسه بود و نقش عباس آشکار. مارد بن صدیق (از فرماندهان قوی سپاه یزید) کسی بود که تنها به جنگ دلاوران همسان خود می‌رفت. او در روز عاشورا، غرق در سلاح و سوار بر اسب به جنگ عباس بن علی آمد. هنگام رویارویی از عباس خواست که شمشیر را افکنده و تسلیم شود و به خیال خودش نمی‌خواست این جوان زیبای را بکشد. او رجزهایی خواند و عباس در پاسخ گفت: در سخنانت از ملاحظت وزیبایی من صحبت کردی. این میراثی است که از خاندان نبوت به ما رسیده است. ما فدایی دین هستیم و به شهادت مفتخریم و در مصیبتها، صابر و مقاوم و در

۱- العباس، مقزم، ص ۸۰-۸۱

۲- زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۴۲، به نقل از روضة الشهداء.

میدانهای نبرد، با جنگجویان روبرو شده وبا آنان نبردها کرده‌ایم. از شمشیرها باکی نداریم. پدرم علی بن ابی طالب(ع) همواره در میدانهای جنگ بود و هرگز پشت به دشمن نکرد.... پس از این سخنان، عباس با حمله غافلگیرانه‌ای، خود را به مارد رساند و نیزه‌اش را گرفت و به او ضربتی زد. سپاه یزید که قصد داشتند دخالت کنند، به سوی عباس حمله‌ور شدند تا مارد را نجات دهند، ولی عباس زودتر از آنها مارد را کشت و با یزیدیان درگیر شد و عده‌ای از آنها را به هلاکت رساند.^۱

آموزگار وفا

وفای عباس و بزرگواری و قدرشناسی اش نسبت به امام حسین(ع)، بگونه‌ای بود که در تاریخ به صورت ضرب المثل درآمد. او مجسمه ارزش‌های انسانی و کمالات والا بود و نسبت به امام(ع) از هیچ ایثار و فداکاری دریغ نکرد و جانش را فدای راه او نمود.

ادب خاص عباس در برخورد با امام حسین(ع) بسیار چشمگیر بود. او امام را برادر صدا نمی‌کرد، همواره خطاب به امام حسین علیه السلام می‌گفت: «سیدی و مولای....»^۲ عباس باگروهی از جوانان بنی هاشم، همواره به صورت یک تیم مجهز و آماده، سواره و شمشیر در دست، همراه امام حسن و امام حسین علیهم السلام بود، در رفت و آمدّها و هنگامی که این دو بزرگوار، می‌خواستند از منزل بیرون بیایند، آنان را همچون نگینی در میان می‌گرفتند، تا مبادا آسیب و گزندی از سوی بدخواهان و حسودان به آنان برسد.^۳

در حماسه عاشورا

روز هفتم محرم یزیدیان آب را به روی اصحاب امام حسین (ع) بستند. آن حضرت برادرش عباس را مأمور تهیه و تدارک آب برای خیمه‌گاه جبهه حق کرد. عباس همواره سی مرد سوار و بیست نفر پیاده به سوی فرات روان شدند. فرات در محاصره نیروهای دشمن بود و برای دسترسی به آب باید عملیاتی قهرمانانه صورت می‌گرفت. این گروه به شط رسیدند و مشکه‌ها را از آب پر کردند. در حال برگشت از فرات، نگهبانان راه را بر آنان بستند. جمعی بانیروهای دشمن به نبرد پرداختند و جمعی دیگر آب را به مقصد رساندند. عباس، خود در جم

۲ - زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۹۷.

۱ - زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۹۴.

۳ - همان مدرک، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

کسانی بود که سلاح بر کف نبرد می‌کردند. آنها پس از انجام موفق این مأموریت، به خیمه‌ها بازگشتند.^۱

پس از این برخورد موقفيت آمیز، غروب نهم محترم به نظر می‌رسید که جنگ، اجتناب ناپذیر است. آفتاب خونرنگ، چهره در نقاب می‌کشد و افق، تیره بود. عمر سعد فرمانده سپاه باطل، فرمان حمله داد و جمعی به اردوگاه اباعبدالله (ع) تاختند. امام، برادرش عباس را همراه بیست نفر برای گفتگو با مهاجمان فرستاد. حمله کنندگان گفتند یا جنگ یا تسليم. عباس این خبر را به امام رساند. امام حسین(ع) فرمود: بیعت و سازش هرگز! ما برای جنگ آماده‌ایم. برادرم عباس! برو و از اینان بخواه که تا فردا صبح به ما مهلت دهنند تا امشب به عبادت خدا و تلاوت قرآن بپردازیم، که من نماز را بسی دوست می‌دارم.^۲

امان نامه

صدای شمر از پشت خیمه‌های امام حسین(ع) به گوش رسید. او عباس و برادرانش را صدا می‌کرد تا به آنها امان نامه بدهد. عباس بی‌اعتنایی کرد، ولی امام فرمود:

برادرم عباس! هر چند او فاسق است، ولی جوابش را بده، ببین چه کار دارد؟

Abbas به همراه برادرانش از خیمه بیرون رفتند. شمر امان نامه‌ای را که این زیاد داده بود، به عباس نشان داد و گفت:

اگر دست از حسین بکشید و به سوی ما بیایید، جانتان در امان خواهد بود.

عباس، خشمگین از این همه گستاخی، نگاهی غضب آلود به شمر کرد و گفت:

نفرین و خشم و لعنت خدا بر تو و بر امان تو، دستت شکسته باد ای بی آزم پست! آیا از ما می‌خواهی که دست از یاری شریفترین مجاهد راه خدا، حسین پسر فاطمه برداشته، تنها یاش گذاریم و طوق اطاعت و فرمانبرداری لعینان و فرومایگان را به گردن افکنیم؟...^۳

زهیر پس از بازگشت آنها، رو به عباس کرد و داستان درخواست حضرت علی(ع) از عقیل مبنی بر یافتن زنی برای آن حضرت که برایش جوانی رشید و شجاع بیاورد را به عباس گفت و اضافه کرد: پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده است. مباداً امروز، در یاری و حمایت برادرانت کوتاهی کنی!

۱- نفس المهموم، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

۲- الارشاد، مفید، ص ۲۳۰.

۳- ارشاد، مفید، ص ۲۱۳؛ مقتل الحسين، مقزم، ص ۲۵۲.

عباس پاسخ داد:

ای زهیر! آیا در چنین روزی، تو می خواهی به من روحیه بدھی و مرا تشویق کنی؟ به خدا سوگند، امروز، امری رانشان دهم که هرگز ندیده ای!^۱ (اشاره به حمامه اش در عاشورا)

آخرین شب

شب عاشورا برای گروه شهادت طلب، آخرین شب زندگی بود، و فردایش روز فداکاری و حمامه آفرینی، روز به اثبات رساندن ادعاهای از خود گذشتن و به خدارسیدن، در راه دین عاشقانه جان دادن و از مرگ نهراسیدن و به روی مرگ، لبخند زدن.

در این شب، حسین بن علی عليه السلام آخرین سخنها را بیاران خویش در میان نهاد، آنان را در خیمه‌ای گردآورد و با صدایی بلند و پر حمامه، جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت را یاد آوری کرد. و از آنان خواست که هر کس می خواهد، ببرود و اینکه فردا هر شمشیری که از نیام درآید، دگر باره نیامش را نخواهد دید.

با این حال، آن شب کسی نرفت، رفتنی هارفته بودند، کسانی مانده بودند گران پیوند و آهنین اراده و شهادت طلب. اولین کسی که ندای امام را بیک گفت، برادر و فادرش عباس بود که عرض کرد: چرا برویم؟ کجا برویم؟ برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی رانیاورد.^۲

آن شب، حضرت عباس، این چشم بیدار اردوی امام و قهرمان نستوه جبهه حق، مأمور کشیک و نگهبانی و محافظت از حرم شد تا این آخرین شب را زنان و کوکان امام حسین(ع) دور از دستبرد و تجاوز دشمن، آسوده به صبح رسانید. تا وقتی که علمدار حسین زنده بود، کسی جرأت نمی کرد که خائنانه به خیمه هانزدیک شود.^۳

عباس و عاشورای خونین

صبح عاشورا دو سپاه رو به روی هم قرار گرفتند. امام حسین(ع)، «زهیر» را به فرماندهی جناح راست لشکر و «حبیب» را به فرماندهی جناح چپ گماشت و علم را به دست برادرش عباس سپرد و خود و بنی هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند.^۴

علمداری در میدانهای نبرد قدیم، نقش حساسی داشت و پرچمداران را از با صلابت ترین و

۱- مقتل الحسين، ص ۲۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

۳- العباس، ص ۱۶۰.

۴- مقتل الحسين، ص ۲۷۵.

مقامترین نیروهای مؤمن انتخاب می‌کردند. از این رو، علمداری حضرت عباس(ع) در کربلا نشان از کارданی و لیاقت او بود. امیر مؤمنان علی(ع) درباره ملاکهای انتخاب علمداران در صحیفین می‌فرماید: پرچمهای خود را خمنکنید و از معركه بیرون نبرید و آنها را جز به دلاوران و نگهبانان شرف نسپارید، که گاه نزول مصیتها واقعی، بر دبار و پایدار و خویشندارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم در بر می‌گیرند و آنها را به خود می‌فشارند و از پس و پیش شمشیر می‌زنند و آنها را از دست نمی‌دهند....^۱

آتش جنگ افروخته شد، هر لحظه که هجوم دشمن افزایش می‌یافتد و اوضاع جنگ شدت می‌گرفت، عباس وارد جنگ می‌شد. یک ته همچون یک سپاه بود و مایه آرامش خاطر حسین. در روز عاشورا اگرچه فرماندهی کل بر عهده سید الشهدا بود، ولی ابالفضل فرماندهی میدان را به عهده داشت. آن حضرت در طول مدت درگیری، علاوه بر فرماندهی نیروها، آنها را پشتیبانی و هدایت می‌کرد و در هنگام لزوم به کمکشان می‌شتافت؛ چنانچه در یک درگیری که چند نفر از یاران امام حسین(ع) در محاصره دشمن قرار گرفتند، به دستور امام به رفع محاصره مأمور شد و یک تن بر دشمن حمله برد و پس از تار و مار کردن آنها، نیروهای خود را از محاصره نجات داد.^۲

حضرت ابالفضل علاوه بر یاری امام، برادرانش را نیز به جهاد تشویق کرد. وقتی تعداد زیادی از یاران امام حسین(ع) به شهادت رسیدند، عباس هر سه برادر خود را به شهادت در رکاب امام و یاری آن حضرت دعوت کرد و از آنان خواست تا از مولایشان دفاع کنند. آن سه نفر پس از جهادی عظیم، در برابر دیدگان عباس، به فیض شهادت رسیدند.^۳

نیروهای تحت فرمان عباس، اینکه به شهادت رسیده‌اند، او فرمانده بی سپاه است. این سردار تنها و بی‌لشکر، احساس تنهایی و دلتگی کرد. ابالفضل وقتی غروب ستاره‌های درخشان را بر زمین کربلا دید، خود را به امام رسانید تا اجازه میدان و رخصت نبرد تنهایی را بگیرد. امام حسین(ع) فرمود:

«آنَّ صَاحِبُ الْوَلَىٰ»

تو پرچمدار منی

صدای کودکان را شنید که با استغاثه و ناله فریاد می‌زدند: العطش... العطش... عباس، خود نیز بشدت تشنه بود و تشنجی او را آزار می‌داد، اما هنگامی که نگاهش به جمیع اهل بیت و کودکان امام حسین(ع) و کاروانیان می‌افتاد که چهره‌هایشان زرد و لبهایشان خشک و صدای ایشان از فرط تشنجی ضعیف و لرزان شده بود، تشنجی خودش از یادش رفت.

۱- سردار کربلا (ترجمه العباس مقزم)، ص ۲۸۶.

۲- وقوعه صحیفین، ص ۲۳۵.
۳- منتهی الامال، ص ۳۸۱؛ ارشاد مفید، ص ۲۴۰.

تهیه آب برای خیمه‌های عباس و اگذار شد. او سوار بر اسب همراه با مشگ خالی و شمشیری در دست، به نیروهای دشمن که آب را در محاصره داشتند، حمله کرد و خود را به آب رساند و مشگ را پر آب کرد.^۱ آب خنک و گوارای فرات مقابل عباس تشنه لب، موج می‌زد، خواست تا از آن کفی بنوشد، ولی فریاد برا آورد:

ای نفس! پس از حسین زنده نباشی، این حسین است که در آستانه مرگ و شهادت است و تو آب سرد می‌نوشی؟! به خدا سوگند، این هرگز رسم دینداری نیست!
عباس آب را بر فرات ریخت و به یاد عطش برادر، آب نوشید، مشگ را برداشته، آهنگ خیمه‌ها کرد و در مسیر بانگهبانان فرات درگیر شد و او را آماج تیرها قرار دادند. در این درگیریها، دست راست عباس را قطع کردند، سپس دشمن او را محاصره کرد و حمله از هر طرف، در تنگنای شگفتی قرارش داد، ولی آن دلاور مرد، نبرد را ادامه داد و گفت:
به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید، من همواره از دین خودم و از امام راستین که به آن یقین دارم حمایت می‌کنم.

گاهی عباس نعره می‌زد، خروش بر می‌آورد تا در دل دشمن هراس افکند. او شمشیر را بدست دیگر گرفت و گفت:

سوگند به خدا، هرگز سستی نمی‌ورزم و از پیشوایم که زاده محمد پاک و موحد است، دفاع می‌کنم، دست دیگرش هم قطع شد. پس از چندی، تیری به مشگ اصابت کرد و امید عباس همراه آب مشگ بر خاک ریخت. او مردانه سعی می‌کرد با آن حال خود را بر اسب نگه دارد، ولی تیرهایی که بر بدنش نشست و عمود آهینی که بر فرقش اصابت کرد، او را بر زمین انداخت و لحظه‌ای بعد، زندگی را بدرود گفت.^۲

امام حسین(ع) بر بالین برادرش حاضر شد و فرمود:

الآن إِنْكَسَرَ ظَهْرِيٌّ^۳

الآن کرم شکست

پیکر عباس در میدان ماند و امام به خیمه بازگشت تا خود برای لحظه دیدار با خدا، با کاروان اهل بیت وداع کند.

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲- نفس المهموم، ص ۳۰۵ - ۳۰۷.

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

درس هفدهم

مسلم بن عوسجه ، زهیر بن قین حبیب بن مظاہر

مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآلہ و مردی شجاع، عابد، قاری قرآن و سخاوتمند بود. او در جنگ‌های اسلامی شرکت داشت و در روز عاشورا در رکاب سالار شهیدان حسین بن علی(ع) به شهادت رسید.

یار مسلم بن عقیل در کوفه:

بخشی از زندگی سراسر ایشار مسلم بن عوسجه در یاری مسلم بن عقیل گذشت. پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه به عنوان نماینده امام حسین(ع)، مسلم بن عوسجه از طرف ایشان مأموریت تهییه جنگ افزار و جمع آوری کمکهای مالی مردم کوفه و گرفتن بیعت از کوییان را داشت.^۱ عبیدالله بن زیاد (والی کوفه) ، هانی بن عروه را دستگیر کرد. حضرت مسلم با خبر شد که هانی تحت شکنجه حاکم کوفه واقع شده، از این رو برای آزادی وی آماده باش داد و افرادش را سازماندهی کرد. در این سازماندهی، مسلم بن عوسجه را پرچمدار نیروهای قبیله «مذحج» و «اسد» و فرمانده پیاده نظام قرار داد.^۲

از کسانی که همواره در کنار مسلم بن عقیل بود و لحظه‌ای او را تنها نگذاشت و در دوران اختلاف آن حضرت نماینده آن بزرگوار در میان مردم بود، مسلم بن عوسجه است. این حقیقت از داستان جاسوسی معقل (جاسوس ابن زیاد) به دست می آید که توانست مسلم بن عوسجه را فریب داده و پناهگاه مسلم بن عقیل را پیدا کند.^۳

۱- نفس المهموم، ترجمه شعرانی، ص ۱۳۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳- ابصار العین فی انصار الحسین (ع)، ص ۶۲.

مسلم در کربلا

نیروهای ابن سعد به سوی خیمه‌های ابا عبدالله (ع) هجوم آوردند. آن حضرت به یارانش دستور داد تا در پشت خیمه‌ها هیزمهای موجود در خندق را که به منظور حراست از خیمه‌ها تهیه شده بود آتش بزنند. شمر که آتش را دید، به امام حسین (ع) جسارت کرد. در این موقع، مسلم بن عوسجه به آن حضرت گفت:

ای فرزند رسول خدا (ص) اجازه می‌دهی، او را با تیر بزن؟ او در تیررس من است و تیر من به خطانمی‌رود. این فاسق از ستمگران بزرگ است.

امام حسین (ع) فرمود: خوش ندارم، من آغازگر جنگ باشم.^۱

شب عاشورا، امام حسین (ع) به یارانش پیشنهاد کرد که از تاریکی شب استفاده کرده و اگر می‌خواهند، صحنه جنگ را ترک کنند، چون دشمنان، تنها او را می‌خواهند. مسلم بن عوسجه برخاست و ایمان به امام خویش و استقامت در راه آرمانهای آن حضرت را چنین بیان کرد: چگونه ممکن است ما تو را رهایشیم و در پیشگاه خداوند شرمسار باشیم؟ سوگند به خدا که هرگز تواره‌ها نمی‌کنم تا نیزه‌ام را در سینه‌های آنان بشکنم و تا دسته شمشیر در دستم باشد بر آنان ضربه بزنم. من از تو جدانمی‌شوم و اگر سلاحی در دست‌رسم نباشد، با سنگ بر آنان می‌تازم و از شما دفاع می‌کنم تا بشما بمیرم.^۲

در روز عاشورا، عمرو بن حجاج با نیروهایش از جانب فرات به سوی امام هجوم آوردند و در گیری آغاز شد. هنگامی که گرد و غبار فرو نشست ناگهان با پیکر غرقه به خون مسلم رو به رو شدند که هنوز رقمی در تن داشت. حبیب بن مظاہر بالای سر او آمد و گفت: اگر نبود که من به دنبال تو هستم و به تو ملحق می‌شوم، دوست داشتم هر چه می‌خواهی به من وصیت کنی تا انجام دهم. مسلم در چنین حالی یعنی لحظات آخر زندگی اش به حبیب گفت:

وصیت من این است که در رکاب حسین بن علی (ع) جان دهی.^۳

چون مسلم بن عوسجه به افتخار شهادت نایل شد، امام حسین (ع) بر بالین وی آمد و آیه «مَنِ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَّقُوا...» را خواند.^۴ دشمنان نیز با شنیدن خبر شهادت وی بانگ شادی برآوردند که مسلم بن عوسجه را کشته‌یم.^۵

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۹؛ کامل، ج ۴، ص ۵۸؛ تنتیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۵؛ کامل، ج ۴، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰.

۴- همان مدرک، ص ۴۳۵؛ همان مدرک، ص ۶۷؛ همان مدرک، ص ۱۹.

۵- همان مدرک، ص ۴۳۶؛ همان مدرک، ص ۶۸؛ همان مدرک، ص ۲۰.

با شهادت مسلم، فرزندش همانند شیرژیان به غرش آمد و خواست که به میدان برود، ولی امام فرمود: پدرت به شهادت رسیده و اگر تو کشته شوی، مادرت بی سرپرست می‌ماند. پسر مسلم می‌خواست دست از حمله بردارد، ولی مادرش شتابزده نزداو آمد و گفت: آیا سلامت خود را بر یاری فرزند پیامبر (ص) مقدم می‌داری؟

پسر مسلم به دشمن هجوم آورد و سی تن از دشمنان را به قتل رساند و به شهادت رسید. دشمنان سر او را از تن جدا کردند، به سوی مادرش پرتاپ کردند. وی سر فرزند را بوسید و بشدت گریست.^۱

زهیر بن قین

زهیر بن قین بخلی، یار بزرگوار امام حسین (ع)، در میان قوم خود مورد احترام بود و در برخی از جنگهای صدر اسلام مانند جنگ اعراب مسلمان با ایرانیان در منطقه «بلنجر» که منجر به پیروزی مسلمانان شد، حضور داشت.^۲

زهیر قبل از پیوستن به امام حسین (ع)، از طرفداران عثمان بود، اما در سال شصت که امام آماده قیام بر ضد یزید می‌شد، زهیر هنگام بازگشت از حج، به امام برخورد کرد و نصیحتهای امام را پذیرفت و از هواداری عثمان دست کشید و با آن حضرت راهی کربلا شد^۳ و در واقعه عاشورا به شهادت رسید.

چگونگی پیوستن زهیر به امام حسین (ع)

راوی می‌گوید: همزمان با حرکت امام حسین (ع) از مکه، ما باز هیر از سفر حج باز می‌گشیم و با امام در یک مسیر بودیم، ولی منزل کردن و توقف با امام را برای خود ناخواهیم داشتیم، از این رو هنگامی که ابا عبدالله (ع) حرکت می‌کرد، ما می‌ایستادیم و بر عکس. تنها در یک منزل بنناچار با امام منزل کردیم. ناگاه در میان ناباوری ما فرستاده امام نزد ما آمد و به زهیر گفت: حسین بن علی (ع) تورا به سوی خود فرا خوانده است. با اصرار فراوان همسر زهیر که می‌گفت: آیا فرزند رسول خدا (ص) به سوی تو پیام می‌فرستد و تورا می‌خواند، ولی نمی‌روم؟ زهیر نزد امام رفت و با رویی گشاده و خوشحال بازگشت و دستور داد تا اسباب سفر را پیش امام ببرند و به همسرش گفت: تورا طلاق دادم تا به سبب من آسیبی به تو نرسد. سپس به یارانش گفت: هر کس

۱- ناسخ التواریخ، احوالات امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۷۷

۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۱

۳- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۱

مایل است بامن بیاید و گرنے این آخرین دیدار ماست.^۱ بدین گونه او برای مقابله با ظلم امویان در زمرة یاوران و همراهان امام درآمد.

در حوادث کربلا یکی از افراد لشکر ابن سعد، از زهیر پرسید: تو که عثمانی بودی، چرا به حسین پیوستی؟ زهیر جواب داد:

به خدا سوگند، من در بین راه با مشاهده او (امام (ع)) به یاد رسول خدا (ص) افتادم و به دنیا پرستی، خیانت و پیمان شکنی شما نسبت به او پی بردم و لازم دیدم که برای حفظ و حراست از حقوق پایمال شده رسول خدا (ص) او را یاری کنم و در لشکرش باشم.^۲

نقش او در کربلا:

امام حسین (ع) تصمیم گرفت به سوی کوفه برود، ولی حزب بن یزید ریاحی مأمور شد تا امام را متوقف کرده، و ادار کند در بیابانی خشک اقامت نماید. در این زمان، زهیر به امام پیشنهاد کرد تا به جنگ لشکر حزب برود و گفت: چون نیروهای حزب اندکند، می توانیم بر آنها پیروز شویم و گرنه لشکری می رسد که جنگ با آنها بسیار مشکلتر است، ولی امام حسین (ع) فرمود: ما جنگ را شروع نمی کنیم.^۳

zechir در جایی که حضرت ابوالفضل (ع) پرچمدار سپاه و حبیب بن مظاہر فرمانده جناح چپ بود، از سوی امام، فرماندهی جناح راست را به عهده داشت.^۴

صحنه دیگری از رشادتهای او در این حادثه جانگداز، زمانی بود که شمر به خیمه امام (ع) هجوم آورد و اعلام کرد که قصد آتش زدن آن را دارد. زهیر با گروهی از یارانش به شمر و یارانش حمله کرده، آنها را از خیمه‌ها عقب راندند.^۵

صحنه دیگر، ظهر عاشورا بود که ابا عبد الله الحسین (ع) دستور داد تا زهیر و سعید بن عبد الله جلوی آن حضرت بایستند تا نماز را برابر پاکند^۶ و آنان تیرها را بآجان و دل پذیرا شدند تا امام نماز ظهر را به پایان رسانند.

روش نظامی زهیر و حزب در روز عاشورا این بود که وقتی یکی از این دو حمله می کرد و خود را به قلب سپاه دشمن می زد، در صورت محاصره از سوی دشمن، دیگری حمله می کرد و او را از محاصره نجات می داد.^۷

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۶.

۲- اعلام الوری، ص ۲۳۱.

۳- اعلام الوری، ص ۱۸۷.

۴- همان مدرک، ص ۱۹۴.

۵- اعيان الشیعه، ج ۷، ص ۷۲.

۶- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴.

۷- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷.

۸- مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷.

سخنان و شعارهای زهیر

در زمان قدیم معمول بود که قبل از شروع نبرد، بعضی با سپاه مقابل سخن می‌گفتند و اهداف و فضایل خود را بیان می‌کردند، برخی دیگر رجز می‌خواندند و خود را معرفی کرده، مبارز می‌طلبیدند.
گفته‌اند: وقتی سپاه دشمن به طرف امام حسین(ع) حمله کرد، زهیر که با سلاح کامل سوار اسب بود، به استقبال دشمن آمد و گفت: ای مردم کوفه! ما و شما تا زمانی که شمشیر در میان نیامده برادریم... اما چون به روی هم شمشیر کشیدیم، همبستگی از میان می‌رود، خداما و شمارا به بازماندگان پیغمبر خویش امتحان می‌کند. از پشتیبانی عبیدالله دست بردارید. اینان کسانی اند که بر چشمان شما میل می‌کشند و دست و پایتان را قطع می‌کنند، اعضای بدنتان را می‌برند و جسدتان را بر درختان خرماء و یزان می‌کنند و پارسایان و قاریان شما مثل حجر بن عدی را می‌کشند.

لشکریان ابن سعد خشمگین شدند و پس از مبارده سخنانی بین طرفین، شمر بن ذی الجوشن تیری به سوی زهیر انداخت و گفت: از پرگویی ما را خسته کردی. زهیر گفت: با تو سخن نمی‌گوییم که تو حیوانی بیش نیستی، به خداگمان ندارم حتی دو آیه از کتاب خدا را بدانی. تبادل سخن همچنان ادامه داشت^۱ که فرستاده امام نزد زهیر آمد و گفت: امام می‌فرماید: برگرد، قسم به جانم همچنان که مؤمن آل فرعون، قوم خود را نصیحت کرد و در دعوت آنها یافت کوشش را انجام داد، تو نیز آنان را نصیحت و تبلیغ کردی، اگر نصیحت و تبلیغ سودی بیخشد.^۲

وفاداری به امام (ع) :

zechir با دیدن خطرات جانی و مالی، همچون کوهی استوار، تا آخرین منزل و آخرین نفس و قطره خون از امام حسین(ع) دفاع کرد و نسبت به ایشان وفادار ماند. از این رو، وقتی آن حضرت به یاران خود اجازه برگشت داد، زهیر گفت:

به خدا قسم، دوست دارم کشته شوم و بعد زنده گردم و دوباره کشته شوم تا هزار بار، اقا خداوند به سبب کشته شدن من، کشته شدن را از تو و جوانان خاندان تو دور سازد.^۳

و نیز در زمانی دیگر در جمع یاران خویش به امام گفت:

به خدا قسم، اگر ما در دنیا جاودانه بودیم، یاری کردن تو را بر زندگی دنیا ترجیح می‌دادیم.^۴

شهادت زهیر

zechir پس از کشتن ۱۲۰ نفر از سپاه دشمن مقابل امام آمد و گفت:

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۶.

۲- همان مدرک، ص ۴۲۷.

۳- تاریخ طبری، ص ۴۱۹.

۴- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

جانم به فدای تو ای رهنمای ره یافته! امروز به ملاقات جدت رسول خدا(ص) خواهم رفت و
با حسن مجتبی و علی مرتضی و جعفر طیار، آن شهید زنده و پاینده، دیدار خواهم کرد.^۱
آن گاه به سوی دشمن بازگشت و پس از جنگی سخت به شهادت رسید.
پس از آن، امام حسین(ع) بر بالین این شهید حاضر شد و فرمود:
ای زهیر! خدا تو را [از رحمت خود] دور نکند و خدا لعنت کند قاتل تو را همچون لعنت
کسانی که به بوزینگان و خوکان تبدیل شدند.^۲

حبیب بن مظاہر

حبیب بن مظاہر اسدی، صحابه بزرگوار پیامبر اسلام (ص)، جوانی اش همزمان با حکومت آن حضرت در مدینه بود و احادیث بسیاری از ایشان شنید و با تعالیم و معارف روح بخش اسلام آشنا شد.^۳
پس از آن در زمرة حواریون و شاگردان ویژه علی بن ابی طالب درآمد و از حاملان علوم حضرت علی(ع) شد.^۴ یکی از علومی که او از آن حضرت آموخت «علم منایا و بلایا» بود یعنی پیشگویی حوادث و خبر داشتن از وقایع آینده. وی تاریخ و کیفیت شهادت خود و دیگران را از حضرت علی(ع) نقل می کرد که نمونه هایی از آن در تاریخ آمده است.^۵
او در بسیاری از علوم، همچون فقه، تفسیر، قرائت، حدیث، ادبیات، جدل و مناظره و اخبار غیبی تبحّری داشت که در زمان خلافت امام علی(ع) و پس از آن مایه شگفتی دیگران بود.^۶ او تمام قرآن را حفظ بود.^۷
با انتقال پایگاه خلافت از مدینه به کوفه توسط امام علی(ع) وی نیز در کوفه ساکن شد و در تمام جنگهای آن حضرت شرکت کرد^۸ و در زمرة شرطة الخمیس بود.^۹

در عصر امام حسین (ع) :

امام حسین (ع) تن به بیعت یزید نداد و از مدینه به مکه هجرت کرد. این خبر به شیعیان کوفه رسید. آنها در منزل سلیمان بن صرد جلسه ای تشکیل دادند و تیجه جلسه آن شد که نامه ای به امام

۱- همان مدرک، ج ۷، ص ۷۲

۲- اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۷۲

۳- ابصار العین فى انصار الحسين، ص ۵۶

۴- سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۰۵

۵- رجال کشی، ص ۷۸؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۰۳.

۶- امالی منتخبه، ص ۴۹؛ به نقل از کتاب حبیب بن مظاہر، ص ۵۵-۵۴

۷- اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۵۵۴

۸- ابصار العین، ص ۵۶

۹- انصار الحسين، مهدی شمس الدین، ص ۸۲

نوشته و حضرت را به کوفه دعوت کردند. این نخستین دعوت با امضای چهار تن از بزرگان کوفه از جمله حبیب بن مظاہر فرستاده شد.^۱ همچنین حبیب و مسلم بن عوسمجه، دو تن از فعالترین کسانی بودند که بطور پنهانی و دور از چشم جاسوسان حکومتی، برای مسلم بن عقیل بیعت می‌گرفتند. با آمدن ابن زیاد به کوفه و سختگیری نسبت به مسلم و یارانش، آن دو در پناه قبیله و عشیره خود، از گزند عاملان ابن زیاد در امان ماندند.^۲

پیوستن به کاروان کربلا :

اباعبدالله الحسین(ع) هنگام حرکت به کوفه، ضمن نامه‌ای به حبیب نوشت:
از حسین بن علی بن ابی طالب به دانشمند فقیه، حبیب بن مظاہر! ای حبیب! تو خویشاوندی و نزدیکی مارا به رسول خدا (ص) می‌دانی و مارا بهتر از هر کس می‌شناسی. تو صاحب اخلاق نیکو و غیرت می‌باشی، پس در فدا کردن جان در راه ما دریغ ممکن، تا جدم رسول الله(ص) پاداش آن را در قیامت، به تو عطا کند.^۳

به دنبال این نامه، با اینکه مأموران ابن زیاد راههای کوفه را بسته بودند تاکسی به امام ملحق نشود، حبیب و مسلم بن عوسمجه شبها راه می‌رفتند و روز استراحت می‌کردند تا اینکه در کربلا به امام پیوستند.^۴ حبیب که تنهایی امام را دید با اجازه امام به نزد قبیله بنی اسد رفت تا آنان را به یاری امام دعوت کند. حدود هفتاد یانواد نفر را با خود همراه کرد تا به سوی کربلا عزیمت کنند. جاسوسان ابن سعد با خبر شده و با پانصد اسب سوار شبانه در بین راه به آنها هجوم آورند. جنگی بین آنها درگرفت، بنی اسد چون تعداد دشمن را زیاد دیدند به خانه‌هایشان برگشتند.^۵ این افراد گرچه موفق نشدند امام را یاری کنند، ولی به اهل بیت و فادران مانندند و پس از واقعه کربلا، به آنجا آمده با راهنمایی امام سجاد(ع)، پیکرهای مطهر شهدا را شناسایی و دفن کردند.^۶

عاشروا، تجلی ایثار :

شب عاشروا، حبیب بن مظاہر چون نگرانی حضرت زینب (س) را نسبت به یاری اصحاب امام

۱- ارشاد، مفید، ص ۲۰۳؛ اعيان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴

۲- اعيان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴؛ ابصار العین، ص ۵۷

۳- اسرار الشهاده، ص ۵۵۴.

۴- اعيان الشیعه، ج ۴، ص ۳۹۰.

۵- همان مدرک؛ حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۱۴۲.

۶- العباس، ص ۱۲۹.

شيد، آنان را جمع کرد و پس از اطمینان از آمادگي آنها، برای رفع اضطراب اهل حرم به نزديک خيمه‌های ايشان آمدند و حبيب گفت:

سلام بر شما اي سروران ما! سلام بر شما اي خاندان رسالت! اين شمشيرهای جوانانتان است
كه سوگند خورده‌اند آنها را غلاف نكنت تا اينکه به گردن بدخواهان شما برسانند و اين هم نيزه

غلامان شماست که سوگند خورده‌اند که آنها را کنار نتهند، مگر اينکه در سينه دشمنان شما بشانند.^۱

امام حسین(ع) در اين لحظه از آنان تشکر کرد و فرمود: اصحاب من! خداوند از سوي اهل
بيت پيامبر تان، بهترین پاداش را به شما بدهد.^۲

صبح عاشورا، امام حسین(ع) نيروها را آرایش نظامي داد و حبيب را فرمانده جناح چپ و
مسلم بن عوسجه را به جناح راست گماشت.^۳ حبيب که شوق شهادت، او را به شعف آورده بود،
بارها در روز عاشورا با قاطعيت به اهانتهای شمر و ساير خون آشaman سپاه دشمن پاسخ گفت و به
ميدان نبرد شتافت. او اين گونه رجز می خواند:

من حبيب پسر مظاهرم. يکه سورا ميدان و جنگ برافروخته و شعله‌ور! شما اگر چه از نظر
نيرو و نفرات از ما بيشترید، ليكن ما از شما مقاومت و وفادار تریم. حجت و دليل ما برتر، و منطق
ما آشكارتر است و ما از شما پرهيزکارتر و استوار تریم.^۴

او حدود ۶۲ نفر از يزيديان را به خاک افکند و همچنان دلاورانه شمشير می زد تا اينکه
شمشيری بر فرق او اصابت کرد. در اين هنگام، يکي از لشکريان باطل با سرنیزه به او حمله آورد
و حبيب بر زمين افتاد و جنایتکاري سر مطهر اين شهيد را از تن جدا کرد.^۵

شهادت حبيب، چنان در حسین بن علی(ع) اثر گذاشته بود که در شهادتش فرمود:
جان خود و اصحاب غيرتمندم را به حساب خدا می گذارم.^۶

۱- المجالس المفاخره، شرف الدين، ص ۹۳-۹۴. ۲- تاريخ طبرى، ج ۷، ص ۳۲۹؛ ارشاد، مفيد، ص ۲۳۴.

۳- اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۵۵۵.

۴- تاريخ طبرى، ج ۷، ص ۳۴۷ (انتشارات جهان)؛ نفس المهموم، ص ۱۴۵.

۵- همان مدرك، ج ۷، ص ۳۴۸. ۶- ابصار العين، ص ۶۰؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۵۵۵.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.

اسدالغابه، ابن اثير، مكتبة الاسلامية، تهران.

اصابه، ابن حجر عسقلاني، مصر، افست بيروت.

ارشاد، شیخ مفید، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران.

الاوائل، شیخ مفید، مکتبة الداوري، قم.

اعیان الشیعه، علامه محسن امین، دارالمعارف للمطبوعات، بيروت.

انساب الاشراف، بلاذری، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.

اعلام، زرکلی، بيروت، چاپ دوم.

اعلام الوری، طبرسی، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.

استیعاب، ابن عبدالبّر، دارصادر، بيروت.

اختصاص، شیخ مفید، مؤسسه الاعلمی، بيروت.

اخبار الطوال، دینوری، ترجمه مهدوی دامغانی، نشرنی، تهران.

ابصار العین في انصار الحسين، شیخ طاهر سماوی، کتابخانه بصیرتی، قم.

انصارالحسین، محمد مهدی شمس الدين، ترجمه ناصر هاشم زاده، امیرکبیر، تهران، چاپ اول.

اسرار الشهاده، فاضل دربندی، منشورات الاعلمی، تهران.

الامامة والسياسة، ابن قتيبة دینوری، دارالمعارفه للطبعاهة والنشر، بيروت.

اماکی، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بيروت.

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارصعب و دارالتعارف، بيروت، ۱۴۰۱ ق.

تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، دارالمعارف بمصر.

تنقیح المقال، مامقانی، مطبعة المرتضویه، نجف اشرف.

تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، دارالكتب العلمیه، بيروت.

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالكتب العلمیه، بيروت.

تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطائحة، سید شرف الدین استر آبادی، مدرسة الامام المھدی، قم.

تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، دارالكتب العلمیه، قم.

- تذكرة الحفاظ، ذهبي.
- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۶۱.
- تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ابن عساکر، بیروت.
- تفسیر اتقان، سیوطی.
- تاریخ ابن خلدون، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- جامع احادیث الشیعه، آیت الله العظمی بروجردی (ره)
- الجمل، شیخ مفید، مکتبة الداواری، قم.
- جامع الرواۃ، محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم.
- حیاة الامام الحسین بن علی (ع).
- خلاص، شیخ صدوق، ترجمه آیة الله کمره‌ای، کتابفروشی اسلامیه تهران، چاپ هفتم.
- دایرة المعارف اعلمی.
- رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)، شیخ طوسی، چاپ دانشگاه مشهد.
- رجال، شیخ طوسی، منشورات المکتبة و المطبعة الحیدریه فی الجف.
- زندگانی قمرینی هاشم، عمادالدین حسین اصفهانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۵.
- زندگانی حضرت امیرالمؤمنین، رسولی محلاتی، مکتبة الاسلامیه، تهران.
- سفینة البحار، محدث قمی، کتابخانه سنایی، تهران.
- سیر اعلام النبلاء، ذهبي، دارالمعارف بمصر.
- السیرة النبویه، ابن هشام، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- سیرة حلییه، زینی دحلان، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- سنن ابن ماجه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵.
- سنن ابی داود، دارالمعارف، بیروت.
- شدرات الذهب، ابن العماد حنبی، بیروت.
- شرح حال زینب کبری (س)، فیض الاسلام، مرکز پخش تأییفات فیض الاسلام، تهران.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار الاحیاء الکتب العربی، بیروت.
- شجره طوبی، حائری مازندرانی، المطبعة العلمیه فی النجف الاشرف، ۱۳۶۹.
- صحیفة نور، امام خمینی (ره).
- صفوة الصفوہ، ابن جوزی.
- صلاح امام حسن، راضی آلیاسین، ترجمة حضرت آیت الله خامنه‌ای زید عزه العالی، انتشارات آسیا، تهران.
- طبقات الكبری، ابن سعد کاتب واقدی، دارصادر، بیروت.
- عيون اخبار الرضا، شیخ صدوق، منشورات الاعلمی، تهران.
- عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، مدرسة الامام المهدی، قم.
- العتیاس، مقرّم.
- عقدالفرید، ابن عبدربه، دارالکتب العلمیه، بیروت.

الغدیر، علامه امینی، دارالكتاب العربي، بیروت.

الغارات، ثقیل کوفی، سلسله انتشارات انجمان آثار ملّی، تهران.

فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیہ قم.

فصل المهمّه، ابن الصباغ مالکی، منشورات الاعلمی، تهران.

قائد القوات العلویه مالک الاشترا، عبدالواحد المظفری، چاپخانه علمیه نجف اشرف، ۱۳۷۱ هـ ق.

كشف الاسرار، امام خمینی (ره).

اصول کافی، شیخ کلینی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

کامل، ابن اثیر، دار صادر، بیروت.

الکنی و الالقب، حاج شیخ عباس قمی، مکتبة الصدر، بیروت، چاپ چهارم.

کنزالعمال، حسام الدین هندی، حیدرآباد.

معاذی، واقدی، مؤسسه اعلمی، بیروت.

مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتاری، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

مستدرک، حاکم نیشابوری، دارالفکر، بیروت.

معجم رجال الحديث، آیت الله العظمی خوبی، دارالزهراء، بیروت.

مختصر تاریخ العرب، سید امیر علی، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول.

مناقب، ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، قم.

المعیار والموازن، ابو جعفر اسکافی، بیروت، چاپ اول.

مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی، دارالمعرفه، بیروت.

مالك الاشترا، محمد رضا الحکیم، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۶۵ هـ ق.

مقتل الحسین، مقرّم، انتشارات بصیرتی، قم، چاپ پنجم.

مقتل الحسین، خوارزمی، مکتبة المفید، قم.

المجالس المفاخره، شرف الدین.

منتھی الامال، حاج شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

مع الحسین فی نھضته.

مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، المکتبة الاسلامیه، تهران.

المیزان، علامه طباطبایی.

مروج الذهب، مسعودی، دارالهجره، قم.

معدن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

ناسخ التواریخ، سپهر، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

نهج السعاده، محمد باقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمة شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده.

وقعه صفين، نصر بن مزاحم منقری، مؤسسة العربية الحدیثه، قاهره.